

P. Cal.

87

Card

P. Cal.

87

Can

Cal. C. 87

Sl. No. 029323



87
Calcutta

فتیحة القاری للکتاب

بمؤنه تعالی کتاب تطابق محمود طلبت فرست ستمی

از تصنیف سید علی بن ابی طالب طایفه سید خاندان حاکم و صاحب کرامات



که در این کتاب جوهری لایزال از علم و شریعت است و به دست سید علی بن ابی طالب

منصوب و تصحیح مولوی محمد صابری صاحب کرامات و تصحیح مولوی محمد صابری

در بیان شیوه استعمال کتب و جلالی و انبیاء



بسم الله الرحمن الرحيم

تحمید یکیم را سزا است که قدرت کامله خویش از عنایم اجناس حیوانات را با اشکال مختلفه آفریده و از
اقسام نوع انسان را بجهت فائز و نقص خلقنا الانسان فی احسن تقویم خلعت نفیست بخشیده و آفرادش را
بفخوای فضلنا بعضکم علی بعضی را بر دیگری برتریه افضل و اعلیٰ نهاد و بهر احدی را بعطای صحتیکه
مایه حیات است با موردینی و دمیوی و شگاه و افراد و قطعه پادشاهی که پادشاهان را +
پادشاهی رفیع نعمت اوست + این همه عرض و طول و شمت و جاه + ریزه باز نوال و رحمت
اوست + و درود نامعد و طیبی را که از کلام معجز بیانش العلم علان علم الابدان و علم الادیان علم
طلب را بر علم شمول و معقول و اعتباری پدید است و از قانون اسلام و ذخیره احکام او علیان علل فو
و قبول را صحت کامله هویدا است قطعه رسول مشرق و مغرب امام انس و ملک + که بر باب و شرف
شسوار گوین است + زهی بلند گمانی که در صفت و دعوی + همه نشان داد و قلب قاب تو بین است +
و صند بر شرفه تحیات بر اولاد و عظم و آل بطهر و از داج کرم و اصحاب محتشم و ابلع محترم آن سید
المرحب العجب شارب امانا بعد خیر تقصیر انیم محمد سلیم الله به الطیب و لد حکیم معظم خان مجوم
خلعت الصدق حکیم محمد عبداللطیف خان دام ظلّه متوطن شایمان آباد و بر خواطر ارباب فرست
و نه از اصحاب در است منکشف و هویدا میگردد که دوزی دوستی از دوستان صادق و سب
از مجتبان وائق برای تالیف مختصری که حاوی اکثر مسائل ضروری و طب و مثل سرفه اعدا حارّه و علاج



بسیار پس حکایتی که می نماید ای فرمود حامی اگر چه بگویند و دوران که هر فرد بشر را تا زمانه حیات استغیا
 هیچ استخلاص از آن نیست پانیدی میداشت آنرا از آنجا که نجاتیدن دل دوستان چهل است جاسی
 معذرت و انکار بود و اگر چه تالیفات بر او ختم و ادب متقدمین و متاخرین مثل جمیع حکمت و
 قانع الاسقام و قانون شیخ الرئيس و تالیفات راز و محاوره و لغوی و تفسیری و تدریجی و اسباب و علل
 و شرح آن و حاشیه شرح اسباب و علل و مولفه و باب حکیم محمد شریف خان مرحوم بزرگوار و ده جناب
 حکیم اجل خان صاحب منقور و مخزن و مخد و اختیارات بدیع و محمود جناب حکیم اجل خان صاحب منقور
 که این تحف را سلسله فرزندی و تلمیذی با جناب مربوط است و تقویم الابدان و بر و اسامعه و رساله قریه
 و علل و الامراض و حدود و الامراض و حصول القیام و حلیه الراجح و تفسیری و فرمود و انفع و اقوت
 و احد و فی الحاصل و غیره مسائل و معالجات با انتخاب در آورده به **تشیف حکمت که سال**
آغازش توان گفت موسوم نموده دیباچه را غریب و فرین گردانیدم بالباب اگر چه حضور فیض
 انور خداوند نیست خدا یگان مخزن الوجود و الاحسان خورشید فلک و او شمس و کامروای کوب اوج
 جهان بینی و کشف کاشانی بهار گلزار عدل و انصاف و رونق ریاض محبت و لطافت معدن جود و مخاض
 کرم و عطا گلشن بهار عنایت و اگر ام سر و جویا تطف و انعام گوهر عیان عاطفت و نوال یا قوت و غنا
 غنوت و انفعال را چه را بجان حمار را چه دیباچه جناب سری سوامی حمار را چه رام سنگه بهار و چشمه
 و ملکه قطعه آنکه فیض ترجمه عاشر : در جهان محبت نیر طانی : نوبهار نظام المراه
 دست او چون سحاب نیانی : و چون که این بی استطاعت قلیل البضاعت را سلسله ملازمت
 بان بارگاه نریا چه استغنی الاوصاف مربوط است امید و انق که این مختصر منظوم را که کسیر اثر حضور
 لامع النور چشمه الیه گردد و التماس از مبعضان جوامع زوایا هر علوم و فنون آنست که اگر بقیضای فعل الانسان
 لا یخلو عن الخطا و رجائی سمر و خطا را یافته باشد معاف فرمایند محبت پیش گری خطائی رسی و
 طعنه مزین : که هیچ نفس بشری از خطا نبود : و این کتاب مشتمل بر یک مقدمه و سه قانون و یک فائده
 و من الله توفیق الما تمام مطلوب مقدمه و در حد طیب طب علمیت بفرمان که شتافیه
 از و احوال بدن انسان از جهت محبت و مرض تا که حفظ صحت کند در وقت موجود و دست و ادا
 و حلیت زوال و موضوعش بدن انسان است و تقسم میشود به علمی و علمی پس علم آنکه گفته شود در طب
 و اقسام حیات است و از هر چه نه و علمی آنکه گفته شود در طب که در او رام حازه واجب است گفتار
 بر و در ابتدا در ادب و نظم میگویند و قسم را بیایستی علمی و علمی و از این نسبت این بر و بطور

قوت است و طب علم است پس مغایرت نیست در میان منسوب و منسوب الیه و لازم می آید نسبت
 بنفس شی و این علم است جواب مراد علمی یعنی شناختن علم عمل مثل علم فصد و مراد
 از علمی نفس عمل است مثل فصد کفادن و دماغ دادن پس وقتی که غیرت ثابت شد نسبت کردیم
 علمی را بنفس عمل قانون اول در قواعد طب مثل برود و مقاله مقاله اول
 در قواعد نظری و آن مثل است بر سه جزاء و جزاء اول در اسباب و آثار چهارم بادی
 و ضروری و فاعلی و غائی و دو چیز قریب ذکر فرماید یافت پس اسباب مادی صحت آن اسباب
 که حاصل میشود بآنها صحت بدن انسان و داران آنچه بسیط اند ارکان اند و آنکه مرکب غلیظ اند اعضاء اند
 و آنکه لطیف اند ارجاء اند و آنکه متوسط اند اخلاط اند و اسباب صوری برای صحت مزاج و توجیه
 و اقیام اعضاء است و اسباب غائی برای صحت افعال اند و این هر سه اسباب را بطور غلیظ
 زیرا که طبیعت نیز کمین است و بدن نیز کمین مکان و باین سه اسباب وجود بدن محال نیست
 کمین مکان ضروری است ازین جهت امین امور را طبیعت منسوب کردند و قبول بقراط طبیعت
 قوت مدبره بدن است بی اماده و شعور و اسباب فاعلی برای صحت چند امور اند پس اگر
 صادر شوند بر وجه اعتدال موجب صحت اند و اگر بر وجه اعتدال صادر نشوند موجب مرض اند
 باید است که اگر محتاج اند بآن امور جمیع افراد انسان و جمیع ازمنه پس آن اسباب ضروری اند و
 اگر محتاج اند بآنها بعض افراد و جمیع ازمنه پس اجناس اند و اگر محتاج اند و بعض ازمنه جمیع افراد
 آن انسان اند و اگر محتاج اند و بعض ازمنه بعض افراد آن عادات و صناعات اند و اگر محتاج
 اند بسبب آدمی آن بعض افراد و جمیع افراد و بعض ازمنه آنها اسباب غیر ضروری اند بدانکه اسباب
 غیر ضروری گاهی مضار و گاهی نافذ و گاهی غیر مضار و گاهی نافذ فصل بیان می یابد آثار ارکان
 و آن اجسام را بر سه بسیط و اجزاء اولیه برای موالید اند و هر یک از آن یا متوجه مرکز است یا متوجه
 محیط و بر تقدیرین یا طالب غایت بود یا طالب جهت آنچه طالب غایت است جهت محیط است آن
 آنش است و آنچه که متوجه جهت محیط است آن باد است و آنچه که متوجه جهت مرکز است آن آب
 و آنچه که طالب غایت مرکز است آن خاک است و هر واحد و کیفیت دارد یکی کیفیت فاعله و یکی
 مستفعله پس کیفیات فاعله حرارت و برودت اند و کیفیات مستفعله رطوبت و یسوت بدانکه
 حرارت و برودت در ضد خود و نیز در رطوبت و یسوت فعل میکنند و رطوبت و یسوت در ضد
 خود فعل میکنند لیکن در حرارت و برودت فعل نمی کنند از جهت حرارت و برودت را کیفیات فاعله

رطوبت و جویت را کیفیت منتقله نامند و برای هر عنصر نوعی مختص است **تعریف آتش** آتش
جسمیست بسیط عنصری لطیف و خفیف و گرم و خشک جز آن زیر فلک نراست **تعریف هوا** هوا
جسمیست بسیط عنصری لطیف و خفیف و گرم و درختان زیر کره آتش **تعریف آب** آب جسمیست
بسیط عنصری جامد ثقیل سائل از حرارت آفتاب سردتر جز آن زیر کره هوا و دلیل بر جامد بودن
آب آنست که چون تمازت آفتاب زایل شود آب بخود میگردد و **تعریف ارض** ارض جسمیست
بسیط عنصری جامد ثقیل سرد و خشک جز او وسط کل و بدانکه اقطار دلیل آورده اند بر حرارت کمتر
از آتش که نزد است حرارت او ظاهر است پس نارسیط که در جزو خود است او باعتبار این
اوست خواهد بود و دلیل بر یوست آن بنگداشتن شکل صغیری و نه قبول کردن شکل دیگر مربع
یا مثلث و غیره و **دلیل** بر حرارت هوا و خفیت و لطافت اوست و دلیل بر رطوبت
او سسل قبول کردن شکل دیگر و سسل گذاشتن او را سوالی هوا اگر گرم است ابدان مایان
چرا بر محسوس میشود جواب هوا اگر گرم است لیکن بر نسبت ابدان مایان سرد است
از خفیت سرد محسوس میشود و **دلیل** بر برودت آب و خاک ثقلات و ثقلات آنهاست
و **دلیل** بر رطوبت آب سسل قبول کردن شکل و بر جویت خاک سسل قبول شکل و هرگاه فانی
شدیم از بحث ارکان شروع میکنیم کلام در اثبات ترکیب مرکبات اعنی موالید که از ارکان پیدا
میشوند **فصل در اثبات ترکیب مرکبات از عناصر** هر که خلقت حیوان
کامل خلقت حاصل میشود از منی و منی حاصل میشود از دم و او حاصل میشود از غذا و غذا بر دو
قسم حیوانی و نباتی پس حیوانی حاصل میشود از نباتی و نباتی حاصل میشود در اصل خلقت از ما
معادن و ماده معادن حاصل میشود از احتیاس بخار و دخان و در تمام بخار حاصل میشود از استخراج
عناصر زیر که بخار اجزاء هوایند و مخلوط می شوند با آنها اجزاء صغیر مایه که لطیف بحرارت میشوند و در
اجزاء ناری اند که مخلوط میشوند با آنها اجزاء صغیر از ضعیف که بحرارت لطیف میشوند **فصل در**
حد و ث موالید بدانکه موالید بقول جمهور بر سه قسم میشود و صاحب محکم میگوید
که آنها چهار اند اول معادن و او منحصر اند بر پنج قسم کلی اقسام مجزیه دوم رقیق سوم اجسام منظره
چهارم اجسام شعله پنجم اجسام مجریس بدانکه و قتیکه بخار و دخان در ارض منبس میشوند آن وقت
و اختلاط می یابند هر دو اجسام با اختلاطات مختلفه می الکیف و الکیم پس اگر بوقت اختلاط دخان
بر بخار غالب افتد پیدا خواهد شد شمع و از اج در کبریت و نوشادر و اگر بخار بر دخان غالب آید پیدا خواهد

اعضا بفر و مرکب منقذ است که بر جزو محسوس گواز گرفته شود در اسم وحد کل مشارک باشد کبر
خلقات آن اما اعضای منفرد عظام و غضروف و عروق و دیر و رباط و ترائین و آفروده و عضل علی
راسی البعض و شعور و ظفر و لحم و شحم و سین است و بدانکه شعور و ظفر و لحم و شحم و سین را اعضا می گویند مانند عظام
و غضروف و غیره را اعضای منویه اما اعضای مرکبه که ترکیب آنها یا اولیه بود مثل عضل یا ثانیه بود
مثل چشم یا ناله بود مثل وجه یا راجع بود مثل راس و این همه را اعضای عالییه گویند اما بعض از
اعضای مرکبه آلات حیات و نفس اند مثل قلب و ریة و قصبه و مجرّه و لمات و دما و فرغمه و
بعض آلات غذا اند چون فم و لسان و دندان و شکم و معده و کبد و طحال و ممراره و
امعاء و ثرب و کلیتین و مثانه و بعض آلات شعور اند مثل جلد و دماغ و نخاع و چشم و گوش و بینی
و بعض آلات تناسل مثل انثیین و قضیب و رحم و بعض آلات حرکت اند مثل دست و پا
اما اعظم و اضعف منوی غیر حس صلا بمش سجده است که از پنج نمودن کج نشود و فائده
آن استحکام بدن و حفظ اوست و جملة استخوان بدن انسان در تعداد علی ما فی القانون بعدد الحکم
۲۴۸ اند اما مجمعه رکبت از بیست عظم چهار مانند دیوله قائم هر یک از هر چهار طرف الّا استخوان
پیشانی که بقدام مثل دیوار خمدار قائم است در سر اطفال دو تخت می باشد و بچوانان استخوان واحد
و از استخوانیکه لبوی راست قائم است متصل بسبورخ گوش استخوان مثل شاخ برآمده و بناخیکه
از استخوان رخسار راست نمودار شده پیوسته است و همین نقطه از استخوان چپ ویکی جنبه
سطح است که آن را قاعده دماغ نامند و از دو شاخ نمودار شده یکی سمت راست و دیگری
سمت چپ پنج برآمده اند که هر دورا استخوان مدینه بناید گفت و دو دیگر تسقف اند که آن را
تحت گویند که هموش هدایتا اما تک اعلی مرکبت از چهار جزء عظام و در براس حک و دو استخوان
برای رخسار و پنج برای بینی و پنج استخوان برای خانه های چشم که را سیمینی اما تک اسفل پس براس
آن در اطفال دو عظم اند و بچوانان استخوان واحد و در آدمی ۳۲ عددان مرکز اند که نظرت
و اختلاف است در خلقت دندان بعضی گویند عصب است و بعضی گویند استخوان و هر یک بر اثبات
مطلب خود دلیل می آرند اما نکته استخوان گویند دلیل می آرند که اگر عصب بودی از ساییدن و تراشدن
آن الم بدید آمدی و اما نکته عصب گویند دلیل بر اثبات دعوی خود می آرند که اگر استخوان بود
از ترش شدن حد زشتی لیکن حق آنست که دندان استخوان اند و الیاف عصبهای دماغی که در
جنمای شان منبططه پیوسته اند باعث مشارکت الیاف آنها را حس حاصل می آید اما مغزو

تذکرہ محمد عظیم

مرکب است از هفت عظام که اکثر فقرات مختلف نامند اما از توده از دو عظام مرکب است اما عدد موافق تجرب
 متقدیمین مرکب است از هفت استخوان و در آخرشان قریب بچهار عظم غروفی مستدیر الاسفل مست
 به عظم نخجری می باشد لیکن مولف با طفل موافق قول مذکور مشاهده نمود و بجز آن صدر را بچهار
 استخوان مرکب است که سندان استخوان طویل بود و یک بیک پیوسته و مستدیر شکل فی الاسفل اما ظاهر
 مخلوق است از دوازده فقره و سبب و چهار ضلع که از طرفین فقرات مرکوز اند اما بطن مرکب است
 پنج فقرات اما موافق قول اطباء بعد از مرکب است از سه فقرات و فقرات مجزیه و عظم عظمی که بطن را در پشت اند که طرقت
 از بطنشان با ساسی مخصوصه موسوم اند پس جهت تداوم سستی بطن عظم عظمی است جهت خلط سستی است
 بطن لورک و جهت جستی سستی بخامره جهت اسفل سستی است جهت لورک لیکن مولف بجای
 فقرات مجزیه در جوانان فقره واحد کلان که مرکب است فقرات بود الا در میان آنها در زنی
 و فصلی نبود بخلافات فقرات دیگر و با طفل بجای فقرات مجزیه فقره واحد کلان مرکب است
 فقرات که در میان آنها در زما بودند اگر چه جدا می شان بکافیه فقرات دیگر محسوس نبود
 مشاهده نمود اما محسوس مخلوق است و سه فقرات اما دست مرکب است از کتف و عضد
 و ساعد و ریش و کف پنج اصابع پس برای کتف عظمی و واحد مخلوق است همچنین برای عضد
 واحد و ساعد مولف است از دو عظم و آزارند اعلى و زنده اسفل نامند و ریش مولف است
 از هشت عظم و کف مولف است از چهار عظم و پنج اصابع مولف اند از بازو عظم اما بمرکب است
 از نخچه در بازو و ساق و قدم و پنج و مشط و پنج اصابع پس عظم نخچه بزرگتر از استخوان تامی بدن است
 و برای زانو عظمی مستدیر شکل که آنرا کاسه زانو خوانند مخلوق است و ساق مرکب است از
 دو عظم که او را قصبه صغره و قصبه کبر نامند و قدم از عظم نزدی و عقب و کعب و زور و فی مرکب است
 و ریش مرکب است از سه استخوان و مشط مرکب است از پنج عظام و پنج اصابع مخلوق اند از
 چهارده عظام اما غروف و او عضو نیست بطن لیکن البین از دو اصل است از اعضا و فانی
 او اتصال عظم است بطن که منع استحکاک نماید و قائم مقام عظم است و عضوی که عظم در آن مفصل است
 و جلد غصه لیت در بدن انسان جنبه بطن مولف مشاهده نمود بدین تفصیل اند برای هر دو گوش دو
 غروف و برای آفجان هر دو چشم چهار و برای بینی شش و برای آفجان و قصبه ریه سی و پنج فقره
 و برای قاعده قلب یک فقره و در بر اس اضلاع سبب و چهار غصه ریه و در سینه عظم یک عظم
 سستی عظم نخجری و برای فقرات عظم صغره و در فاصل جمیع استخوان و در میان فقرات

ص
 بیان عظم و کف و مابین
 و قصبه آنها عظم است
 بر این عظم عظم و کف
 دو عدد است و دو قصبه

ص
بیان اعداء
و غائبین

و در حد و کشش عضلات این اندامها عصب و او عصب نیست سفید رنگ عصب و در کشش و این در
انقباض فائده آن بالذات حس و حرکت است و با تعرض تشدید اعضا و اعصاب منقسم میشوند
بدو قسم قسم اول باز و داغ رسته و آن هفت زوج اند و قسم دوم از خلع رسته و آن سی و یک
زوج و یک فرد است و پانزده تشدید فائده آنرا اعصاب و دماغی اعضا و عصب و در حد و کشش
و در حد و کشش عضلات و عصب و دماغی اعضا و عصب و در حد و کشش عضلات و عصب و دماغی
حرکت از نور و داغ رسته اند و سوال این ثابت شده که حس و حرکت اکثر اعضا و عصب و در حد و کشش
از اعصاب نخاعی است نه از اعصاب دماغی پس باید که وقت فدا و داغ رسته و در حد و کشش
اعضا که در آن حس و حرکت از اعصاب نخاعی است راه نیابد و حال آنکه در جرع و سکه نخاع
آن نظیر میرسد چو آب حس و حرکت چو در اعصاب دماغی و چو در اعصاب نخاعی از روح
نفسانی است و کشش دماغ است پس ظاهر است که چون در اصل مبداء از روح و در حد و کشش
سبوی اعصاب فائده نشود و با نفوذ در حس و حرکت سایر اعضا و عصب و در حد و کشش
است از الیاف و عصب و در حد و کشش دماغی که در میان آنها واقع
شده لحم احمر مملو است و غشای بر محیط شده و فائده او تحریک اعضا بواسطه کشش و در حد و کشش
از معاونت اوتار و فائده دیگر آنکه حس حرارت عریزی در بدن و استخوان می نماید و در حد و کشش
عضلات در بدن انسان صاحب حجج الکملک مینویسد که با نفوذ و نه اند و گویند که با نفوذ و نه اند
و گویند که با نفوذ و نه اند و گویند که با نفوذ و نه اند و گویند که با نفوذ و نه اند و گویند که با نفوذ و نه اند
مولف آنچه مشاهده نمود بدین تفصیل است که برای سرد و عضله و برای چشم راست هفت
عضله چهار برای حرکت هر چهار طوط و سه برای گردش چشم و یک چشم چپ بین خط و برای اجفان
هر دو چشم کشش و برای بینی چهار برای لب بالا سینه و برای لب زیرین سه و برای هر دو غشاء
ده و برای هر دو گوش کشش و برای زبان ده و برای حلقوم ده و برای عروق سی و چهار و برای
مربی ده و برای مجرای ده و برای صدر هشت و در میان خلل انقباض کشش و بالا معده پیچیده
و برای مقعد شانزده و برای مقین دوازده و برای عضلین هشت و برای ساعدین چهار و
برای هر دو سرین پیچیده و برای مخدین سی و دو و برای ساقین است و کشش و برای قدین
است و چهار اما قشع بصیالی یا رابطی یا مولف از هر دو عرض شد بدین اقسام
سفید رنگ عصب و در حد و کشش عضلات و عصب و دماغی اعضا و عصب و در حد و کشش عضلات و عصب و دماغی

منه
بیا انصاف
و خجسته ان

۱-
سان غا
دفاعه

غریزی نماید و فائده آن بجهت رسانیدن نفس اعضا و عیدیم الحس اما در جمیع شش و عصب و اندام و اعضا
عضل می رود و با اعضا متحرکه برای حرکت و دادن طاقی میگردد اما باطن نیست شش و عصب و عصب
رنگ صلب زیرا که از عظم می رسد و حس ندارد و فائده آن وصل کردن عظمی را بطریق و عضوی را
عضوی اما شش و عروق متحرکه میگردند که از باطن الشقیق رسیده و از لطیف عصب مخلوق اند و
آنرا حرکتیست انقباضی و انقباضی سبب روح و حس و حرکت ندارد و در جوف آنها روح کثیر و دم
قلیل است و فائده آن رسانیدن روح از عصب به جمیع بدن و جمیع شش و عروق و در طبقه دارند الا شریا
هریدی که یک طبقه دارد و بر بریده اند اما او در عروق متحرکه ساکن اند که از لطیف عصب مخلوق اند و
از عصب و مقعر جلبر رسیده و در جوف شان دم کثیر و روح قلیل است حس ندارد و فائده آن رسانیدن
روح طبعی دوم از جمل جمیع بدن و جمیع او در یک طبقه اند الا در شریانی که از جمل عصب رفته و در طبقه
دارد اما شش منفعت آن آنست که فضول از بدن بیاغاث آن مندرج میشوند پس بعضی از آن
برای زیب بدن اند مثل شعر راس و کچمه و بعضی برای منفعت و هم برای زیب بدن اند مثل
اجفان و صاحب جمیع الکلیت بمنزله که مثل ظاهر بعد موت نیز می رویند و کیفیت خلقت شش و عروق
است که بخار و خانی که اجزاء و مایه او تحلیل شده باشند و قدری که تاسک اجزای از صید بد
توانند شد در آن همانند پس چون بسام در آید و زمانی شایسته در جوفش ماند و قرار پذیر
از استحیل شدن کیفیت غیر طالع اندک بخار که در جوفش می شود و موسوم میگردد با ماده شعری و
چون رطوبت بدن لزوج و جرب باشد و از عقب بد درسد از قوت و افقاده ماده مذکور
در از شده بر می آید و جامی که بخار نافذ در مسام بدن نشود یا نافذ گردد و لیکن زمانه شایسته
محبس فائده که منفعت گردد و با محبس ماند الا کیفیت دسی از سوسم در جوف بدیل کیفیت غیر طالع شود
پس درین صورتها قلیت تولید می صورت خواهد بست یا مطلقا متولد خواهد شد و بدانکه عیدیم
نقد و بخار در سام بچند نوع است اول آنکه ماده آن قلیل بود یعنی بخار و خانی که متولد شود سبب
نقصان حرارت و در و بیند لجه در اطفال و زنان ازین سبب دم و دم آنکه خون که ماده
بخار و خانی است که متولد شود و چنانچه سقوط مو با در نا قهین و سپرین بجز بر بدن مد است
سوسم آنکه در بدن رطوبت بخار به زیاده و ماده و خانی کم باشد و اظهر است که تا ناریت تمام
نه و بخار میل بخارج نماید چنانچه در میان ازین جهت لجه نمی رود چهارم آنکه نافذ و مسام بخار
تنگ و باریک باشند سبب بر دوسم خروج کثیف و ماده مو با نتواند که از آنها بیرون آید

صه بیان و تر
صه بیان رباط
صه بیان سر اهن
صه بیان اوردنه
صه بیان شعر و خانی

چشم آنکه سیلان فضول مانند طشت و دم بواسیر و غیره باعث اماله بخار گردد اما عدم درنگ
بخار و غلانی در زمانی که متولد گردد و بر سر و وجه است اول آنکه ماده اول بسیار رقیق باشد و بدان
سبب زود تجلیل رود و ظاهر است که تا ثبات که لازم و غایت است و بخار نباشد قبول
العقاد موافق نمی کند زیرا که با انعقاد در رنگ لازم است دوم آنکه مسام بسیار وسیع باشند که
ماده مستعد و نرودی بر آید و تجلیل رود و سوم آنکه ماده و مسام بعد اعتدال باشند لیکن آن
اسباب محتمله مغرطه از امور بدینیه یا غایب جمیع شوند و ماده را که منعقد نباشد تجلیل برند اما تشکیف
بودن ماده بکیفیت روئیه ظاهر است که باعث فساد و تلکون آن نیز که نمی گذارد که ماده شعری سخت
جلد در رنگ نماید و در مسام نفوذ کند و بر آید و نیز از احتیاس خلط رودی ماده شعری فاسد میگردد
اما نظیر جمیعت بی حس مشابه غفروت فائده او محکم داشتن سر انگشتان و چین اشیا
باریک و شکافتن بعضی اشیا و سبب تلکون او فضول او خفته بدینیه است که طبیعت نسبت
اطراف دفع می نماید و جرم او ذی العطفات دفع شده تا که از ملاقات اشیا ی صلب
شکافته نگردد اما تخم جمیعت که از دم طبیع متولد میشود و عاقد او حرارت و پیوست است
و فائده آنچنین و دفع کردن آفات از آن و بر کردن خلل اعضار اما تخم جمیعت سفید رنگ
اعضا عصبانی مثل شرب و قیره از ماده مایه دم متولد میشود و عاقد او برد است لذا بر اعضا
عصبانی و اغشیه متکون میشود و فائده او تربیت اعضا ریالبه اما همین و او مثل تخم است
که از دم جسم متولد میگردد و فائده او تربیت اعضای باب و فرق در بین و تخم آنست که
در تخم طوبیت و فنیست کم می باشد و همین بعکس آن اما قلب عضویت رئیس مولف
از تخم صلب و اقسام لیفات و غشای صلب که بقاعده قلب چسبیده و از قلب قدری جدا است
بر محیط گشته و قاعده او بر باطالت مضبوط و موط است و شکل صنوبری دارد و قاعده در وسط
صدر و راس او بجانب یسار است و دو لطن دارد لطن ایمن محاذی کبد که در و خون کثیر
و روح قلیل است و ورید جمیع رسانیدن دم لطیف از کبد با و متصل گشته و لطن یسار که است
از لطن ایمن که در و روح کثیر و دم قلیل است و آن را شفاف القلب خوانند و از دو و شریان
یکه شریان و ریدی که جهت جذب نسیم بریه رسیده و دیگری شریان عظیم که اصل جمیع
شراین است طالع شده و در میان لطنین قلب منفذیست مثل قمع جهت تطبیق و می که از
لطن ایمن بالسر می رود که آنرا دلیز القلب می نامند و از هر دو طرف قلب اقرب بقاعده آن

بیان طفر

ص
بیان لحم

ص
بیان شحم
تمام غشای در لطف
مغریه
ص
بیان قلب
مهر و عصاره

ص ۱۰۰
بیان ریه بزرگ

ص ۱۰۱
بیان ریه کوچک

ص ۱۰۲
بیان حنجره

ص ۱۰۳
بیان کبالت

ص ۱۰۴
ذکر کبد

ص ۱۰۵
ذکر کبد

ص ۱۰۶
ذکر کبد

ص ۱۰۷
ذکر کبد

ص ۱۰۸
ذکر کبد

ص ۱۰۹
ذکر کبد

که موضع دخول سیم است و دوازده اند که بر وقت انقباض قلب شری می شود و در وقت انقباض
کشیده نمی گردند و آنرا از بین القلب خوانند اما ریه عضویت حرکت نمی بخشد و در وی
دور ذات خود حس ندارد و لیکن غشای قلب الحس بر محیط است و شکل آن مخروطی است
و بدنه شش شکسته یکی بطرف چپ و دیگری بطرف راست شش قسم شده است
بیاری بدو شعبه مجموع بگرد قلب برآمده و فائده آن ترویج قلب است بواسطه جذب هوا و
هوا خست خارج قلب می نماید و دفع بخار و فائده می کند اما قصبه ریه عضویت ندارد و شکل
مرکب از غضنرات در دره که دو آنرا نیز نامند و در وقت انقباض حلقش تمام می آید
و فائده آن حصول تنفس اما حنجره عضویت غرضی مرکب از ریه غرضی یکی از پیش
که سیمی بر در قی و دو دیگر از خلف مری اند یکی را نام نیست الا اثر با اسم لایحه خوانند و
دیگری را کبالت گویند زیرا که وقت خوردن طعام و نوشیدن برنقذ قصبه می افتد که در وقت
نزد و داین هر دو غرضی که کوچک تر از اندامات عضویت نمی صنوبری شکل فائده آن
منودن هوا از دوقان و عیار است و بصورت مدومی بخشد اما ویا فخره عضویت مولد از
جوهر کچ و غشای و از اعصاب حس و حرکت و فائده او آنست که صدر را بر آب اطوار انقباض
مدومی بخشد و در میان آلات تنفس و غذا حاکم است اما اسان عضویت مولد از
لحم سفید و عصب حس و شش این و آورده و غشای که متصل است غشای مری و اصل
او قطعه مددی اند فائده او قلب طعام و بدو بخشیدن بر بلع و قوت تکلم با حاصل می آید اما
نوزدین و جسم لحمی عصبی مددی اند که در اصل زبان رسته و فائده آن مانع هوا است از آنکه
و فعلاً نفوذ کند اما شفتان عضویت مخلوق از عصب و عضلات و شش این و آورده و
فائده آن مدد دادن بکلم و حفظ مضمون و ستر دین است اما مری عضویت مخلوق از لحم و
غشای و از ابتدا و حلقوم ابتدا نموده و نظام القصد متغی می شود و ضووش خلف قصبه ریه است
اما معده جسمیت مستند بر شکل مولد از لحم و شش این و آورده و عصب و دو طبقه دارد طبقه
داخلی آن عصبانی است و طبقه خارجی لحمی و معده از طرف خلف بقفار و از طرف چپ بکبد
و از طرف بیا بطحال مربوط است و فم او مقابل بطن خجری است که این فم از لحم است و در
تجوهره داخل بطرف چپین قدری لحم است و فائده آن فم غذا است اما کبد عضویت رئیس
بالای شکل مرکب از شش این و آورده و لحم حس ندارد و لیکن غشای مری حس بر محیط است

و کشش سبب پیوسته جان و مجلسش جانب امین و محذب او بر باطن قوی باضلاع خلف بر طول است
 و قطر او بقعر معده پیوسته و از مقابل حجاب سینۀ ابتدا کرده و تا خافیه منتهی شده و منقبض
 میگردد و از روده و مبلد روح طبعی است و فائده آن تولید غلظت از روده و آن را پنج فروزی مثل انگشتان
 است که با دو بعد و شکل گشته چنانچه کسی چیزی را با انگشتان می گیرد و از مقعر حجاب رگی رسیده
 که آن را باب گویند بعضی از دوفنس که بشعب شده و بعضی جهت غذا بیرون آمده و آن
 را با سایر اعضاء است و بعضی از اعضاء غذا لطیف جذب کرده و در شعب داخلی جمع می گردانند تا که
 نفع یابد و از محذب کبد رگی رسیده که از اجوف خوانند بعضی از شعب جهت جذب دم
 دوفنس که متفرق شده و آنچه از و خارج شده اصل آورده است و بدو قسم میشود
 قسمی شعب گشته با عسل بدن صاعد است و قسمی با لطیف شده با سفل بدن متفرق گردیده
 اما طحال عضو است سیاه رنگ مرکب از آورده و شرائین و کرم و غشای حاشیه بر محیط اگر
 چه بذات خود حسن ندارد و مجلس در میان اضلاع خلف معده و محذب آن حاس
 با اضلاع و مقعر آن حاس بقعر معده و آن طرف سودا است و فائده آن جذب کتون سودا
 از کبد و دو مجرای دارد یکی متصل بکبد و جهت جذب سودا و دیگری متصل بقسم معده جهت
 انصباب سودا بر و اما هر ابرو عضو است عصبانی ظرف صغیر که یک پیوسته و از ورگی بیرون
 آمده تقسیم بدو قسم شده قسمی بجای صائم برای رسانیدن صغیر متصل شده قسمی بقعر
 معده برای انصباب صغیر بر و متصل گشته و فائده آن جذب کردن صغیر است از کبد اما
 اعضاء اجسام اند عصبانی مولف از شرائین و آورده و عصب و شحم و او کشش عدد اندکی
 اثنا عشری که متصل بقعر معده است دوم صائم سووم دقیق و این هر سه را اعضاء دقاق و عیا
 نامند چهارم اخو پنجم قولون ششم مستقیم و این هر سه را اعضاء غلظا و غلی نامند و فائده آن
 دفع نفل طعام است اما کلیه عضو است مولف از کرم غلیظ صلب قلیل الحرمت و آورده و شرائین
 و شحم کثیر و مثل نصف دائره مخلوق است که در بدن دو عدد یکی بجانب راست و دیگری بجانب
 چپ می باشد و حسن ندارد ولیکن عشا و حسان بر و محیط است و فائده آن جذب کردن
 بول است از کبد و جاری کردن آن بسوی مثانه اما مثانه کیسه عصبانی است مولف از
 شرائین و آورده و ذی عنق مخلوق گشته و منقبض در میان عانده و در است و فائده آن جمع
 کردن بول و از خارج آن اما جلد شرج است از لیفات و غلظایا و عصب و غلظ او بجم خلوات

ص
 بن طهر
 از شریک

ص
 بن براره
 من از شریک

ص
 بن کرم
 از شریک

ص
 بن طهر
 از شریک

ص
 بن طهر
 از شریک

ص
 بن طهر
 از شریک

صه
ذکر دماغ

چشم که نور و اند فائده آن ستر اخضا است و مظهر حقیقت آنرا و ادراک که در دماغ جبهه
 رخ و تخلف سفید رنگ عضوی رئیس مغز طی شکل مرکب از پنج و شش این ماده و غفرا و رقیق که در
 مابین دماغ است و غشاء صلب که محاسن لطیف است و مابین روح انسانی است و قاعده او صاف
 پیشانی و زوایه او لطیف و مغز دماغ است و در طولی است و تقسیم که از بطون دماغ که قاعده و در
 بدو تقسیم و علت غایه دماغ معلوم اول گوید که وجود هر دو چشم است در او زیرا که بلند تر از دماغ
 بدن است و امام داد و گوید که بر دوت دماغ تعدیل حرارت قلب می نماید پس علت غایه او تعدیل
 قلب است و اگر وجود یکی از هر دو نبود تعدیل صورت در جگر و چنانچه در فعلی که حرارت موضع قلب آن
 باعث نبودن قلبش بدماغ رسیده سم قاتل می گردد و نیز در بای می مشاهده میشود و کسب
 فقدان دماغش تعدیل قلب آن از بر دوت آب میگرد و لهذا بوقت بیرون شدن از
 می برود و صاحب جمیع الحکمت نیز در پیش میگوید که سلطان با وجودیکه دماغ ندارد از بر دوت
 آمدن بخشنه نمی برود پس علت غایه دماغ نبوت حس و حرکت است اما شجاع جمیع
 ششیه جبهه دماغ که مثل دماغ فقرات منحدر شده تا بعضی رسیده و آن در عرض شکل دماغ
 و بخش است لیکن جدای این دو بخش باعث غایت محاسن محسوس میگردد و دماغی آن
 سه غشاء مخلوق اند اما عینان پس هر واحد از دو کرکست بهفت طبقه و سه رطوبت طبقه اول
 متوجه دوم قریه که رنگی ندارد و سوم ششیه که در چشم بعضی سیاه و در چشم بعضی از رنگ می باشد و بعد
 رطوبت ششیه واقع است چهارم عنکبوتیه خلف آن رطوبت جلیدیه و بعد آن رطوبت زجاجیه
 واقع است پنجم شبکیه ششم ششیه هفتم صلیب که از نظر است اما اول مخلوق است از عصب
 و لحم و غفروف و فائده آن قبول صورت است اما الهی پس نهمین تا انشای می رسیده
 بدو تجلیست تقسیم میشود قسی با قسای نهمین می شود و جهت تقسیم ششای هوای قسی بطنامی
 که ششیه صفات است تمام میگردد و جهت فضلات دماغی و ادراک رواج حاصل میشود
 بدان و دغد که ششیه بدو سر پتان اند و آنرا زوایه تان و حلتان نامند اما اثنی عشرین
 بر واحد کرکست از لحم سفید غدیه و در و ششاین و آورده و لیاقت جمع شده و غشای بر دوت
 محیط است و هر دو دنیا مخلوق اند و درونی جمع گردیده فنج می باید و باید دانست که یکی از
 فضله خیم را می شود میگردد و در اثنی عشر آمده بود اسطریا خیم جوهر آن سفید رنگ میشود و چنانچه در
 طغی در پستان نغان و ششاین فراعیم شده است و دوتولی پیدایمی نماید و اثنی عشر مردان

صه
ذکر شجاع

صه
ذکر عینین

صه
بیان اذن

صه
ذکر انف

صه
بیان اشن

خارج و بزرگتر باشد و انشین زمان و این صغیر و پشیمید اما قوه صغیر است از اعضاء
 در این و اورد و عضلات و خلل او معلوم است و این قوه صغیر و اقل و اصل او ریاست
 و فاعله آن اعیان ماده بر جمیع بدنش بسیار دارد و سیما حقیقه آن و طول او اقل از شش
 انگشت صاحبش و زیاده از دو اذنه انگشت نباشد و نفوذ او آنست که ششین آن بروج
 و اورد و آن بدم و تجا و بیست برنج منتهی شوند اما حریم صمیمت و عصبانی ذی غنی تا بفرج
 منتهی میگردد و در اصل آن ده انشین اند و از سه ابتدا کرده و فاعله آن قبول مثل است و در طبقه
 دارد و در طبقه صغیر است و طولش کم از شش انگشت صاحب خود و زیاده از دو اذنه انگشت
 و نفوذات بروق بد و متصل شده اند برای فاعله طشی و فاعله چینی و مجری دارد و مجازی بفرج
 جبهت خروج چینی و نفوذ منوره و بر فم آن غشی است قیتی که از آنکه بکارت بان کنند و بکم
 و زیاده حمل و فاعله طشی و در حالت حمل فاعله چینی میشود و در جمیع اجزای منی شود
 منظر است و از این جهت اوقات جماعت فم خویش کرده و مایل بطرف فرج میگردد و کیفیت
 تولد جنین بدانکه وقتیکه لطف در رحم قرار گیرد پس تا وقت تمام شدن خلقت جنین ششین است
 متغیر میشود و از آن حالات سته نامند حالت اول آنکه حاصل میشود در غلیان و بر روز سوم
 نقطه در وسط آن پیدا میشود که آن نقطه است و بر روز چهارم نقطه بالاایش پیدا آید و آن نقطه
 و با غشت و بر روز ششم نقطه دیگر بطرف منی ظهور می یابد و آن جگر است و بر روز هفتم نقطه
 چهارم که محیط بر جمیع می باشد مسی همیشه ظاهر میگردد و نقطه موسوم میگردد و این تفاوت است
 اطفال را در آنکه اول از همه اعضا که در می عضو متکون میشود و معلوم اول گوید که چیزی که اول تکون یابد
 قلب است زیرا که معدن حرارت غریزی و محل روح قرار یافته و تبر و پیرش صاحب جمیع حکمت
 میشود و قوه فاعله العلم فی ذلک لان القلب عضو لحي بالاجماع والاغضاء اللیمة متاخرة فی الوجود
 انشینی و بعد از گوید که اول دماغ متکون میشود زیرا که محل روح انسانی و بعد از اعصاب است و
 رزری میگوید که اول جگر متکون میگردد زیرا که محل تولید دم است و بدو شش متعین و تغذیه
 آن محال است و در بعضی سره متکون میشود و در حالت دوم آنکه ظاهر میشود خطوط و عروق
 در و تغیر میگردد و بر سرته جاری میشود و از راه سره دم طشی بان و این حالت تمام میشود و
 چهار روز حالت سر دم آنکه علقه گردد و این حالت در شش روز تمام یابد حالت چهارم
 آنکه مضغه گشته تبدیل گردد و در ششم دم طشی و استوار او برای صورت حیوانی حاصل آید و این

ص
جان رحم

ص
کیفیت تولد
جنین

در دوازده روز حالت جسم آنکه اعتدالی اهل متولد شود و مزاج کوری یا نوری حاصل گردد و این تمام
 میشود و در سیزده روز حالت ششم آنکه تمام خلقت حاصل آید و عروق و مجاری و مقاصد ظهور نمایند و
 این تمام میشود و در بیست و یک روز و بعد بمرد و مقتدا در روز جنین لباس کچی می پوشد و بعد نوز در روح
 حیوانی متولد میشود و بعد نوز و شش روز قدری نوز حیوانی لطیف کبد میزد و بعد صدر در روح
 حیوانی قدری در باغ میرسد و جنین بواسطه حرارت بی اراده حرکت میکند و درین وقت
 حکیم جنین مثل شخصی بود که هم در خواب و هم در بیداری باشد و بعد ازین حاصل میشود و در کمال
 و جنین حرکت باراده کند و بدانکه حالات مذکوره در ذکور بدت قلیل و در اناث بدت زیاد
 تمام میشود پس خلقت مذکور در هفت و سی روز تا چهل روز تمام می یابد و خلقت اناث و چهل
 تا چجاه و هفتی که در ماه هفتم یا نهم یا یازده ازان متولد شود زنده ماند و بخلافش اکثر می رود و غیر
 او قاتل در رحم و جنین یا اکثر ازان متکون می شوند چنانچه شیخ الرئیس در شفا گوید که زنی را
 از شکم پنج جنین برآورد و آنرا دو سبب اندکی آنکه از اختلاف اثر این بواسطه حرکت مجامع
 واقع شود و دوم آنکه از دو جماع یازده و از دو جماع شود پس علامت سبب اول متولد شدن
 و جنین یازده و در یک روز است و علامت سبب ثانی متولد شدن و جنین یازده
 تقدم و تاخر روز ولادت است اما اول و احوال احوال اندک لطیف بخاری که از اخلاط محمود متولد
 شده و بواسطه این تمام بدن منتشر میشوند و آن ششم میشوند و به قسمی روح حیوانی که بعد
 او متولد دوم روح نفسانی که شش و باغ است سوم روح طبعی که حملش جگر است و در
 بد آنکه چون از روح حیوانی قدری بد باغ رسد روح نفسانی موسوم گردد و چون قدری از نفس
 بیکر آید روح طبعی گردد و اما اخلاط صمیمت رطب بالفصل قابل تسبیل و تسبیل میگردد و بیکر
 آن خدا و اول استعمال و تمیز رطب بالفصل برای آن نموده شد که تا دم نشود که صفرا و سودا
 که بایس مانند از اخلاط نباید گفت زیرا که در او ازین بویست و بوی القوه است و خون را که از بطن و
 سودا را که از امزراق اخلاط پیدا میشود و خلط نباید گفت زیرا که در طریقت اخلاط اولیه استعمال خدا
 مذکور است و از این اولیه چهار نوعیه در خون که متولد از بطن میشود و سودا که از امزراق اخلاط
 باقیه میشود پس چگونه خلط گفتن نشاید و بدانکه چون غذا دارد بدن گردد پس تا وقتیکه جزو
 تمام اعضا خود و بجهار استعمال تسبیل میگردد و در یک رازین استعمال نموده اند بهضم اولی
 از زمان مقتضی است تا وقتیکه در موده قرار گیرد و آنرا کیلو کس گویند و شش را که اعضاء شش گویند

که بر این است و لطیف آن راه با سایر یاقید میرسد و به هم دوم در جگر است و این نفخ کیو است
 که آنرا کیوس خوانند و از این نفخ حاصل میشود و شی مانند زخم و او صفراست و شش مثل سوب
 و او سودا است و شش منصف و او دم است و شش خام و آن بلغم است و فتنه این هضم را کرده
 و نشان که لول است منصف گردد و لطیفش اجزای می رود و هضم سوم در عروق است و او هپار است
 از استحاله اخلاط با اعضا و آن را رطوبت ثانیه گویند و این از دوزخ عالی نیست یکی آنکه فصول بود
 و بدن را از حاجت نیست و آن قائم مقام اخلاط نا طبع است و آخر اجزش میفند و دم آنکه
 بدن را با حاجت بود و آن بر چهار قسم است یکی آنکه در عروق غنار و دقاق موجود است دم
 آنکه سخیل شود و بر حسب مزاج و مقصود از هضم سوم همین است سوم آنکه نیز لول یعنی شش ششم
 در اعضا منتشر است چهارم آنکه المیتام و التصاق اعضا را با دست هضم چهارم در اعضا و آن
 عبارت است از استحاله رطوبت ثانیه قابل تغذیه پس بدانکه تمام هضم تمام میشود در دوازده
 ساعت طی بدین طریق که استحاله سده شش ساعت و دیگر احتمالات بدو دو ساعت می
 میشوند و اگر فرض کنیم که مقدار کل اخلاط است و چهار جز است پس نصف آن یعنی دوازده
 جز و خون خواهد بود و شش جز یعنی هشت جز و بلغم و ربع جز یعنی سه جز و صفرا و از صفرا شش
 جز یعنی یک جز و سودا و باید دانست که اخلاط چهار اند اول دم و او گرم تر است و دوم صفرا و او
 گرم و خشک است سوم بلغم و او سرد تر است چهارم سودا و او سرد و خشک است و هر یک از این هر
 چهار طبعی بود یا غیر طبعی پس دم طبعی و او افضل ترین اخلاط است مقدر تمام طعم او شیرین
 و رنگ او سبز است و فائده آن تغذیه بدن تنها یا سبک و دیگر و دم غیر طبعی و او چهار گونه است
 یکی آنکه زیاد شود و در قعدا و دم رقیق القوام و آن از آمیزش صفرا یا بلغم بود اگر از صفرا بود
 زرد و بر خون پیدا باشند و اگر از بلغم بود رنگش سفیدی زنده سوم غلیظ القوام و او از آمیزش
 سودا و بلغم می باشد اما از سودا اگر بود و از بلغم اقل اگر از سودا بود رنگ او مایل سیاهی باشد
 و اگر از بلغم بود رنگش سفیدی زنده چهارم متفرد سببش زیادتی حرارت است که اخلاط را گند
 کند و بلغم طبعی او مایل بر شیرینی و فائده آن سرداشتن و با خون مزوج گشتن جهت غدا
 ریان و خون شدن و وقت فقدان خون و بلغم غیر طبعی و آن برده قسم است یکی بلغم سبز
 طعمش نمکین بود و او مایل بحرارت و میوه است باشد زیرا که از آمیزش صفراست و محترق حاصل
 می آید و از بلغم متفردی نیز نامند و دم بلغم خامض یعنی طعمش ترش و او مایل به سردی است

و بیست است سوم بلغم غلیظ یعنی غش غلیظ بود و از قوامل بر بر و ثوت و بیست است
سودا و ای آنیز چهارم بلغم حلو یعنی غش شیرین بود زیرا که از غلط و حاصل آید بیست و پنجم
تفک که غلیظ البر و خام باشد زیرا که ماده ای بر و غالب آید بیست و ششم بلغم زجاجی رنگ او مثل
آب گینه بود و غلیظ باشد لیکن بطوبت در و باقی بود و هفتم بلغم حقیقی یعنی غلیظ و آن از پراختن غلیظ تر
است که در طوبت و تحلیل رفته باشد هفتم بلغم مائی که از پراختن رقیق و لطیف است و هفتم
غلاطی و هشتم بلغم خام هر دو مختلف توأم اند اگر اختلاف محسوس شود غلاطی است و اگر غیر محسوس
خام و هفتم بلغمی رنگ او مائل لبرخی و زردی و در جگر بدقسم می شود یکی همراه خون در عروق
میرود برای رقیق نمودن دم تا که در منافذ ضعیفه نفوذ کند و غذای بعضی اعضا مثل ریه میگردد و
تفکیح اخلاط از جری نماید قسم دوم همراه رود و از آنجا با عا ریز و جهت غسل او و صفرا و غیره
و او بر شش زو عست یکی مرقه و موی و آن در نفس خود بجا فاسد شود و دم صفرا و کراتی رنگ
او چون آب گندنا بود و او با ذات خود در معده احتراق یابد سوم صفرا و رنگاری و این نیز
از صفرا و کراتی محترقه است که بدست احتراق یابد و رنگ زنجاری گردد چهارم مرقه صفرا و آن
از غلط بلغم رقیق تغیر یابد و رنگش زرد و دو پنجم صفرا و موی که رنگ و قوام آن مثل زرد زرد
مرغ بود و آن از انباشتن بلغم غلیظ فاسد گردد و بیست و ششم صفرا و مرقه و آن را صفرا و سودا و ای نیز
گویند و آن از انباشتن سودا و احتراق یابد و بدینکه احتراق اخلاط عبارت از آنست که اجزاء
رقیق و لطیف تحلیل روند و آنچه باقی ماند تهیفت گردد و سودا و ای طبعی و آن در دیون
طبعی است غش میان خللاوت و عفو مست بود و آن در کبد بدقسم تنقسم میشود و سه
باجون برای تغلیظ دم بعروق رود و غذا بعضی اعضا گردد مثل غلظ قسم دوم لطیف و رود
از آنجا معده ریز و جهت دغدغه غذا تا که با ششها آگاهی حاصل آید و سودا و ای غیر طبعی و او بر
نوعست یکی آنکه از احتراق اخلاط بود و این قسم مفصل غریب گفته آید و دم آنکه از بر و حارجه
یا داخلی خلطی که از اخلاط منجمد گردد و سودا و غیر طبعی است و این تحلیل الوجود است سوم آنکه
خون نا طبعی بود و هر خلطی که از اخلاط احتراق یابد سودا و ای غیر طبعی بود و اگر خود سودا و ای طبعی
احتراق یابد پس سودا و ای دموی و این تحلیل الفاسد است و آنچه احتراق او تمام نمید و غش
مائل لبرخی و آنچه احتراق تمام یابد غش تلخ گردد و سودا و ای صفرا و ای و او کثیر الفاسد است
لیکن زود علاج قبول میکند غش بسیار تلخ و سودا و ای تلخی آنچه از ماده لزج باشد زود تحلیل شود

اگر چه غرضش گشایش و آنچه از غلیظ بود محض تلخ مایل بشیرینی و غرضش سودای سودا
آنچه سودای زینتی محرق می شود علاج قبول میکند و آنچه سودای غلیظ محرق گردد و غرضش تن گشایش
بیشتر از گشاید با غرضش که بود جهت غلیظ خود لیکن بقبول علاج حاصلی بود و آنچه از سودای رقیق بود
تلخ ترش مایل به غوصت و آنچه از سودای غلیظ بود غوصت و تلخ غالب و ترشی کمتر باشد
و چون که اخلاط را به یکدیگر می کنند بیان علل را بهر آنکه نیاز لازم آمد زیرا که علم بوجودی کمال نمی شود و الا بعد
علم سبب آن پس باید دانست که سبب در عرف عام چیزی را گویند که یا آن وسیله گفته میشود
امرو و دیگر در اصطلاح حکما را به توقف علیه الشئ و عام است که توقف برای ماهیت بود یا برای
وجود این بر چهار قسم است زیرا که سبب یا داخلی بود یا خارجی پس اگر داخلی بود بالقوه آنرا
سبب مادی گویند چون آهن نسبت بسیف و اگر بالفعل داخلی بود آنرا سبب موری گویند
مثل صورت سیف که موجب باراست است و اگر خارج بود که موجود است آنرا سبب
فاعلی گویند چون قنداد اگر بجا در برای آنست آنرا سبب غائی گویند مثل قتل اعدا و بدانکه
علت غائی اگر چه در وجود موجود است لیکن در زمین مقدم سبب فاعلی خون حرارت معتدله
است و سبب مادی او تغذیه و اثر بهر معتدله کمال الکیوس و سبب موری او نفخ کمال و سبب
غائی او تغذیه و ترطیب و تسخین و سبب فاعلی صفر حرارت معتدله و سبب مادی او قنداد
لطیف چرب شیرین و غیره و سبب موری او نفخ کمال و سبب غائی او تغذیه و طبعیت دم
و سبب فاعلی نفخ حرارت قاهره و سبب مادی او غذای غلیظ طبع لزج سرد و سبب موری
او نفخ قاهره و سبب غائی او تغذیه و ترطیب و خون شدن و وقت فقدان آن و سبب فاعلی
سودا حرارت معتدله و سبب مادی او غذای غلیظ قلیل الرطوبت و سبب موری او نفی
و سبب غائی او تغذیه و آگاه نمودن بر شهوت طعام و بدانکه نفخ آنست که حرارت آنرا کند در جسم
که گرمی دارد و او را سحالتی که در حق آن مطلوب بود بگرداند و واضح باد که هر خطی را نفخ ظاهر
و اعتدال قوامی است لائق آنکه هیچ اخلاط را یک نفخ و یک قوام نسای است مثلاً نفخ نفخ
تقطیع و تریق و نفخ صفر با غلیظ و نفخ سودا تریق است اما دم محتاج نفخ نیست پس مقصود از نفخ
اعتدال قوام است که تا در بدن شدن آن قصوری نماند از آنکه کف در جوف حرارت
ماخوذ است و منفق اند اطباء برای آنکه نفخ صفر باره است پس جابجی خاصه گشت جواب
نفخ جمیع اخلاط طبیعت است و آنرا طبیعت و نفخ حرارت غریزی است ازین جهت نفخ حرارت

ثبات شده اما بشیاء بارده و در صفرا معادل طبیعت اند زیرا که طبیعت کسب براده محتاج به کمال
 مناسب است میباشد و این قاعده مقصود نیست اما هر حال چون گفتند که ارکان ریزه ریزه شوند و چهار
 شود هر واحد با هم بر و فعل کند هر یکی بقوتهای متفاوت و بدین طریق که بشکند هر رکن صورت کیفیت
 دیگری را و شکست و کیفیت آن پس هر گاه فعل و انفعال متنی شود حاصل گردد و کیفیت متوسط
 و آن مزاج است و مزاج بدو قسم تنقسم میگردد یکی معتدل حقیقی و دوم معتدل فیزیکی زیرا که با شستن
 است از عدل فی القسمت که او غیر معتدل است و آن را معتدل فرضی میخوانند یا شستن
 از عدل فی القسمت بلکه از نکات و این معتدل حقیقی است که وجود ندارد زیرا که اگر چهار ارکان
 برابر باشند و یکی را بر دیگری غلبه نمود پس درین وقت وجود مرکب صورت نخواهد داشت
 که هر رکن از ارکان را بر مصلح بکشد خود دارد پس بالفرد هر یک بکشد خود خواهد رفت و
 قاعده و این نخواهد گرفت و بدانکه غیر معتدل که معتدل فرضی میاست تنقسم میشود به هشت قسم
 یکی معتدل نوعی مثل انسان از انواع حیوان و دوم معتدل منفی مثل ترکی و مهندی سوم معتدل
 شخصی چهارم معتدل عضوی مثل جلد پس این هر چهار قسم نظریه داخل خود و نظر بخارج خود نیست
 قسم ششم و غیر معتدل که در مقابل معتدل حقیقی که شستن است از نکات و هشت قسم است
 و این هشت قسم بر دو نوع است یکی مفرد و دوم مرکب اما مفرد چهار نوع است یکی چهار دوم
 بار و سوم و طب چهارم یا پس اما مرکب و آن نیز چهار نوع است یکی حار یا پس و دوم جلد
 سوم بار و یا پس چهارم بار و طب و غیر معتدل که در مقابل غیر معتدل است که آن معتدل
 طبعی است و این هشت قسم است زیرا که چهار ازین هشت قسم مفرد اند و چهار مرکب اما چهار
 مفرد یکی احر و دوم ابرد و سوم اربط و چهار مرکب یکی احر ایس و دوم احر ایس
 سوم ابرد ایس و چهار ابرد اربط و بدانکه عدل از مزاج انان است و عدل انسان
 سن شباب و عدل اعفاء و جلد غلبه سباب است پس جلد انامل دیگر پس جلد اصابع و جلد
 کف پس جلد دست پس جلد مطلق بدن است و حار در بدن قلب است پس کبد پس کرم
 پس عضل پس طحال پس کلیه پس ریه پس شرايين پس او رده پس جلد و بار در بدن
 شش پس عظم پس غفروف پس رباط پس و پس غش پس عصب پس نخاع
 پس دماغ پس شحم پس سیمین پس جلد میا پس هر بدن شش است پس غش
 پس غفروف پس رباط پس و پس غش پس شرايين پس او رده پس شحم

شکر پس قلب پس عصب پس جلد و کتب در بدن همین است پس هم پس دماغ پس شکر
 پس غریب پس ندی پس انشین پس ریه پس کبد پس طحال پس کلیه پس عضل پس جلد
 اما قوتی است که فعل اند بالذات پس اگر قصد در فعل قوت بشود بود قوت نفسانی گویند
 و اگر بی شعور و مختص بچووان بود قوت حیوانی نامند و اگر مختص بچووان نبود قوت طبعی خوانند
 اما قوت طبعی کارش تغذیه و تمیز و حملش کبد است و او را خادم و پانصد و سه دیا تمیز
 برای بقای نفس پس متصرف برای بقای نفس دو نوع است یکی غاذیه و او آنست که غذا را در
 بجهت عضو میکند کبد یا تحلل منته خود دوم نایبه و او آنست که زیاد کند اقطار جسم علی التماس
 و اقطار جسم سه اند طول و عرض و عمق و مخدوم نیز بر دو نوع است یکی مولده و او آنست که
 جوهر منی را از اخلاط جدا نماید و تیار سازد و هر جزو منی را محقق بعضو عضو دوم مقصوره و او آنست
 که صادر شود و از تحلیط و تشکیل اعضا خادم بر چهار نوع است یکی جاذبه دوم ماسکه سوم با همیوایم
 رافعه و خادم این هر چهار کیفیت را بعد از این هر چهار خادم غاذیه اند و غاذیه خادم نایبه است
 و نایبه و غاذیه خادم مولده اند و مولده خادم مقصوره است اما قوت نفسانی که از دماغ
 میشود و حرکت و حملش دماغ است و او بر دو گونه است یکی محرکه دوم مدرکه و محرکه نیز بر دو
 نوع است یکی باعث بر حرکت و آن را شوقیه خوانند و خادم شوقیه شواینه و غاذیه اند و دوم بر
 حرکت که فاعله گویند و حرکت او بر دو قسم است یکی برای قبض و دوم برای بسط پس حرکت
 قبض بدن بطریق حاصل آید که کشیده شود عضل پس منجذب شود بعد از منقبض گردد عضل
 و حرکت بسط بدن پنج است که فزاع شود عضل پس دراز گردد و در منقبض شود عضل دوم
 مدرکه و آن بر دو نوع است یکی مدرکه ظاهریه دوم مدرکه باطنیه اما مدرکه ظاهریه و آن مثل جواد
 برای مدرکه باطنیه و آن پنج نوع است یکی سمع دوم بصر سوم ششم چهارم ذوق پنجم لمس
 اما مدرکه باطنیه و او نیز پنج قسم است یکی حس مشترک و او توحید که از حواس غریبه است چهار
 محسوسه با وجودی میشوند بحس مقدم لطین اول دماغ است و دوم قبال و او را خزانه حس مشترک
 گویند زیرا که هر چه در حس مشترک بیاید با وی سپرد میکنند و جای آن که مؤخر لطین اول دماغ است
 سوم متصرف و آن را متعین نیز نامند و او قوت است که در صبر محسوسه که بحال موجود اند تصرف
 می نماید و حملش مقدم لطین دوم دماغ است چهارم وجم و او ادراک معانی غریبه که بحسوسات
 قائم اند پس مثل صداقت و عداوت زید و حملش آخر لطین دوم دماغ است و جم حافظ و او



قوتیست که چون خیال دوم و چربی تصرف کنند آن را نگه دارد و او را مانند کوزه نریزند بلکه بر آب
 فراموش شده باز بیداری آورد و مخلص ملین آن را در بدن است اما قوت حیوانی
 و او قوتیست که مستعد میکند سائر اعضا را بر قبول افعال نفسانی و محل آن در قلب است اما
 و آن بر دو گونه است یکی مفرد و دوم مرکب اما فعلی غیر آنست که از یک قوت تمام شود مثل جذب
 و دفع و فعل مرکب آنست که از دو قوت تمام شود مثل بلع اما اسباب ضروری
 و آن بر شش نوع اند زیرا که اگر لطیف آن عارض شود حاجت روح و آن هوا است و اگر
 عارض شود ضرورتش بالذات اعضا را ماکول و شرب است و اگر عارض شود ضرورت
 آن اعضا را با واسطه استغفار و اعتباس است و اگر عارض شود ضرورتش معارض
 و اعضا را پس اگر عارض شد شش بی اختیار و با اختیار بود حرکت و سکون است و
 اگر عارض شدن آن فقط بی اختیار باشد نوم و غفلت است و اگر عارض شود ضرورت آن
 نفس را عارض نفسانی است اما نه و اگر محیط است باین و محتاج میشود بسوی آن
 باستغناق برای تعدیل روح و خروج فضولات آن بر آوردن نفس پس تا و تنبیه
 صامت و پاک از مکررات و معتدل باشد هر آنچه پیدا خواهد کرد محبت را و الا پیدا خواهد نمود مرض
 و تغییراتش از اعتدالی طبع باشد یا غیر طبع اما تغییرات طبعیه تغییرات فعلی اند و فصول ماکول
 خط استوار چهار اند اول برنج و او معتدل است و دوم عیف و آن گرم و خشک است و سوم جو
 و آن سرد و خشک چهارم سر و او سرد و تر است و هر فصل موافق مزاج خود امرض پیدا میکند
 چنانچه برنج امرض مثل مرغ و زکام و سعال و تبصیف مثل وجع اذن و تجویف مثل نقطه اول
 و سل و تبش مثل زکام و صداع و ذات الخجب پیدا میشوند و تغییرات غیر طبعیه یا غیر صفا و اند
 بلصیبت انسان یا صفا و پس تغییرات غیر صفا و بجهت نوع اندکی آنکه حادث شوند با سباب
 سادی مثل جمیع شدن کواکب سیاره روشن شدن مثل شتری در بزم و غیره با قنای
 به جمیع اینها حرارت حاصل میشود و دوم آنکه حاصل شود با سباب ارض با غفلات فواحی
 در بیا و عرض بلد و وضع آن و اتصال خیال و مجاز و غیره اما فواحی و ریاح پس ریاح جنوبی
 و ناحیه آن گرم و تر اند و ریاح شمالی و ناحیه آن سرد و خشک و صبا و بور و ناحیه آن سرد و
 قریب تا معتدل اند اما عرض بلد پس عرض هر بلد قوسی است از دائرة نصف النهار که
 واقع است در مقابل آن بلد در میان سمت آن بلد و معدل النهار و بعد از اقلیم دوم و سوم

کثیر الحار است اندو اقلیم اول و چهارم قریب با اعتدال اندو اقلیم پنجم و ششم و هفتم کثیر البرود است اندو شناخته
 میشود و اما اقلیم هجده ساعت و درازی ایام پس اقلیم اول آنست که در ابتدا آن نهایت درازی بود
 و روزانه در پنج ساعت باشد و در وسط آن درازی روز پانزده و نصف ساعت و اقلیم دوم است
 که در شروع آن نهایت درازی روز چهارده ساعت ربع کم باشد و در وسط آن چهارده ساعت
 اقلیم سوم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز چهارده و ربع ساعت باشد و در وسط
 آن چهارده و نصف ساعت و اقلیم چهارم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز ربع کم باشد
 ساعت پانزده و در وسط آن پانزده ساعت و اقلیم پنجم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز پانزده و ربع ساعت باشد
 و در وسط آن پانزده و نصف ساعت و اقلیم ششم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز
 ربع کم مقفده ساعت باشد و در وسط آن مقفده ساعت و اقلیم هفتم آنست که در شروع آن نهایت
 درازی روز مقفده و نصف ساعت باشد و در وسط آن پانزده ساعت ربع کم اما وضع بلد پس
 آن بلد که مرتفع باشد بار و واضح است و آنکه پست باشد حار است و آنکه متوسط باشد بلندی و پستی
 بود از هر دو واضح است اما نزدیکی جبال پس کوه شمالی گرم است و جنوبی سرد و کوه مغرب بهتر است
 از مشرق اما نزدیکی بحار و ابر طرف کوه بود و هوای تر سازد اما در بالای شمالی سرد کننده هواست
 و در بالای جنوبی لغند آن و مشرقی هوای تر میکند فقط و مغربی غلیظ تر و شهری که در وسط دریا یا
 کناره آن بود معتدل بحار است و برودت باشد بسبب استغنائی هوای آن بلد از مؤثرات اختلاف
 ارض بل پس زمین کثیفه و رطوبه گرم و خشک و زمین خمر بسیار خشک و سخت کننده اعضا و
 زمین هیندار طبع است و زمین فنک تر است اما ماکول و مشروب بدانکه و قتی که
 وارد شود و می در بدن بخار آب پس خالی نیست از آنکه یا تنفس شود از بدن پس اگر نشاء شود به بدن
 یعنی جزو بدن گردد نام نموده میشود و غذای مطلق و اگر جزو بدن نگردد نام نموده شود و دایم
 و یا تنفس کند بدن را و او هم مطلق است و یا مسادی بود و هر دو جانب یعنی تنفس شود از و تنفس گردد
 و یا پس اگر جزو بدن نگردد نام نموده شود غذای دوائی و اگر فاسد کند بدن را نام نموده شود
 دوائی سمی و اگر بدن را فاسد نکند نام نموده شود دوائی مطلق و میگویند که تاثیر آن شی اگر مجامده باشد
 غذای مطلق است مثل نان و اگر تاثیرش کیفیت بود دوائی مطلق است مثل بایونه و اگر تاثیر
 آن بصورت باشد نام نموده میشود و ذی الخاصیت مثل زهر حره و اگر تاثیرش مجامده و کیفیت بود
 نام نموده شود غذای دوائی مثل شفیق و اگر تاثیر آن کیفیت و صورت بود نام نموده شود و در

ذو الناحیه صفت مثل کاسه و اگر نایزاده و صورت بود نام نهاده شود غذای ذوالناحیه صفت
 روغن زرد و اگر نایز شش باده و کیفیت و صورت بود نام نهاده شود غذای ذوالناحیه
 مثل سبب و دیگر خون از غذا یا رقیق متولد شود یا غلیظ یا متوسط بنیالین غذا که خون رقیق
 پیدا کند نام نهاده شود غذا را لطیف و آنچه خون غلیظ پیدا کند نام نهاده شود غذای غلیظ و آنچه
 خون متوسط پیدا کند نام نهاده شود غذای متوسط و هر یک از این اقسام غلظت کثیر غذا یا غلیظ
 یا متوسط غذا می باشد و نیز هر یک از اینها صالح الکیوس یا ردی الکیوس می باشد پس بعد
 ضرب بنیزده اقسام می شوند تفصیلی که در جدول مندرج است + + + + +

نقشه جدول بنیزده اقسام

لطیف صالح الکیوس کثیر غذا زرده بنیه مرغ بزرگ پارشته	لطیف صالح الکیوس قلیل غذا مانند نار و سبب کاهو	لطیف صالح الکیوس متوسط غذا مانند نان گندم	لطیف فاسد الکیوس کثیر غذا مانند کبوتر	لطیف فاسد الکیوس قلیل غذا مانند تربه و چیز تر باشد	لطیف فاسد الکیوس متوسط غذا مانند غیر ردی الطبع
کثیر صالح الکیوس کثیر غذا مانند در روغن برشته	کثیر صالح الکیوس قلیل غذا مانند پیشتر زده	کثیر صالح الکیوس متوسط غذا مانند گوشت بچه گاو	کثیر ردی الکیوس کثیر غذا مانند گاو	کثیر ردی الکیوس قلیل غذا مانند گوشت قدید	کثیر ردی الکیوس متوسط غذا مانند کرنب
معتدل صالح الکیوس کثیر غذا مانند گوشت بزرگ یا کشتنم	معتدل صالح الکیوس قلیل غذا مانند کشتنم	معتدل صالح الکیوس متوسط غذا مانند گوشت بچه گاو	معتدل ردی الکیوس کثیر غذا مانند رومی	معتدل ردی الکیوس قلیل غذا مانند زردک	معتدل ردی الکیوس متوسط غذا مانند ماهی خشک خسته

اما آب غذا نشود و لیکن در بیان فائده مثل ترقیق غذای بخشد تا در مجاری صلیقه نفوذ نماید و تریب
 و تبرید اعضا و سکین حرارت میکند و بهترین آبها آب میت که بر گل خالص یا الینگ ریزه یا حاروی
 و آفتاب بر نهاده و مجری الوسمیت مشرق یا شمال باشد لفاصله کثیر و از بلندی میخیزد و در دو گرم
 و سرد گردد و نیز رو باشد و در حدی که بپاشد مانند شکر نشاند و چیزی را که با طبع دهن جلد ترا
 گردد و اگر کسی از این صفات آب گنگ موجود اند و بعد از این آب موصوف آب باران بهتر است
 زیرا که خفیف و تری و با ضم و سیریم الا سحر از مده است لیکن جلد تر متعفن میگردد و بهر لطافت
 و طوبت خود را مصلحتش طبع قرار داده اند و بعد از این آب که بقیع یعنی کشیده شود بهتر است

و آب زخمی مقوی دل و آب حدیدی مقوی احشا و محرک تحت کننده اعضاست و آب گرم مفید
 معده و زایل کننده قویج و مسکن وجع و تدریجی و تبخیر است و بصبر با بار و اصحاب صحر مشرب
 و نظراً میفند و آب سرد مقوی معده و محرک شش و مسکن عطش است و با عصاب و با حشا و متو
 سفرت دارد و آب چاه نقل است باید که بعد از کشیدن بقرع اینچ استمالش کنند
اما استفرغ و احتیاس پس احتیاس یا از شدت ماسکه بود یا بسبب آنکه
 طبیعت بیاعتنا الفراف خود بطرف دیگر متوجع نشود یا از ضیق مجاری یا از سردی یا از
 دفعه یا با ضمه یا از غلط ماده یا از لزومیت ماده و غیره بود و استفرغ از اعتدال اسباب
 احتیاس حد و شمی باید و بدانکه استفرغ مفراط موجب ترید و تضعیف و ضعف بود و
 احتیاس مفراط موجب سرد و سقوط شش و ثقل بدن باشد و اعتدال هر دو موجب
 است اما حرکت و سکون **بیرونی** پس حرکت خروج ماده بود از قوت تدریج یا
 فعل و سکون بقای ماده بود بر قوه یا بفعل پس حرکت موجب تنجین و تقیل و تضایف
 و غفلت بدست و سکون بقا بدان اما **افعال** نفسانی که از حرکت و سکون
 نیز گویند و او حرکت است روحی بطرف داخل یا بطرف خارج یا بطرفین پس بطرف خارج دفعه
 مثل غضب یا قیلا قیلا شل فرج و بطرف داخل دفعه مثل خوف یا قیلا قیلا شل قسم
 و بطرفین مثل خجلت زیرا که حرکت میکند روح بیاعتنا حجت اول بجانب داخل معده
 بطرف خارج و الفیا لازم است حرکت نفسانی را منجوت مایعک الیه و برودت مایعک
 و کثرت حرکت نفسانی مملک است و افزا سکون نفسانی برود اما **لوم و تقطع** پس
 مخلوط معده برود است و نوم منامند لون و مرغی قوی نفسانی و مورث ملاطبت طحال است
 و کسی که عادت بود در کش لازم است الابدیج و نقطه فقر و ضعف و مانع است
اما اجناس پس مزاج مردان حار یا بس است به نسبت زنان و مزاج زنان سرد
 و تر است به نسبت مردان اما **استان** و آن چهار اند یکی سن خود دوم سن و قوت
 سوم سن کولت چهارم سن شیخوخت پس سن نمود و او پنج نوع است یکی سن ظهیر
 و او دومی بود که مولود قابل نشست و بر خاست نهانند و دوم سن صبیوت و او بعد
 از نوزد و قبل از سخت شدن اعضا بود سوم سن تر جوع و او بعد از نیکدن و نیکدن
 چهارم سن رهاق و او آنست که مولود و بلوغ رسد پنجم سن قضا و این سن شباب است

تا قشبی سال و سن و قوت و آن بعد که شش تن سن نموبود تا کجیل سال و حرارت و یوسه درین سال
غلبه می نماید و سن که کویست که تا از سن اعطای تاثیر نامند و او آنست که ظاهر شود و در نقصان لیکن شو
نیز ضعیف نشده باشد و این سکن تا بهشت سال است و درین سن سردی و خشکی غلبه
می نماید و سن شوخت حدش تا آخر عمر باشد و درین سن برودت و ولوبت غلبه میکند
اما صناعات و عادات پس صناعات مثل حدادی سخن و مجفف است و
انرا طش موجب تحلیل رطوبات و در موسم صیف بصرفه ای مزاج مفرد مثل اکاری موجب
یست و قصاری بالعکس آن و صباغی در موسم برب و موسی مزاج را مفرد بود و معماری بالعکس
آن و عادات پس ترک آن تدبیر لازم است اگر چه بود اما اسباب غیر ضروری
پس آن مضاد اند طبیعت مثل استعمال سموات یا غیر مضاد اند مثل وضع اضده و فائده
اسباب مشهوره نزد اطباء بدین تفصیل اند که اگر سبب فاعل باشد برای حالتی از احوال نشه
نام نهاده شود فاعل و منفیره و اگر سبب حافظ باشد برای حالتی از احوال نشه نام نهاده شود
حافظ و تقدیرین بدنی خواهد بود یا غیر بدنی اما بدنی و غیر بدنی پس هر واحد ازین یا جوهر خواهد بود
یا عرض پس جوهر مثل اغذیه و زیاده و خلط و عرض مثل عفونت خلط و حرارت شمس بر آن
هر یک بعد از احوال نشه سبب اند زیرا که سبب امری از امور خارجی یا نفسی خواهد بود
و از خلط و مزاج و ترکیب نخواهد بود نام نهاده خواهد شد یا دمی و اگر بالعکس این خواهد بود و نام نهاده
خواهد شد بدنی و تقدیرین مذکورین پیدا خواهد کرد و حالتی را از احوال نشه پس اگر پیدا خواهد بود
حالتی را با واسطه نام نهاده خواهد شد سبب سابقی و اگر پیدا خواهد ساخت حالتی را با واسطه
نام نهاده خواهد شد سبب و اصلی اما مثال سبب باوی برای محبت و هم برای مرض مثل خوردن
طعام و حرارت شمس و برودت هوا و غضب و مثال سبب سابقی برای محبت مثل نفع تمام
و بوجان قیت و برای مرض مثل اشتلا محبت جمعی عفتی و مثال سبب و اصلی برای محبت اعتدال
مزاج و ترکیب و برای مرض عفونت خلط و بدانکه این امثله که ذکر کردیم برای محبت اگر واقع شوند
در میان مرض پس اسباب مشهوره برای حالت متوسط خواهند شد و گاه شی و احدی سبب دوم
مرض دوم عرض باعتبارات مختلفه می باشد جزء دوم در احوال بدن انسان
چالنیوس گویند که احوال ابدان مردم سه اند یکی محبت دوم مرض سوم حالت متوسط اما محبت
حالتیست بدنی که جاری می شوند جمیع افعال اسلامی بر مجری طبیع و مرض حالتیست بخلاف این

و حالت غلبه جالی است که نه قدمت بر و صادق آید نه حد مرض مثل حال شیخ و نافع اما مرض واد
بدو قسم است یکی مفرد و دوم مرکب پس مفرد و ثلثه قسم است یکی سوء المزاج و دوم مرض المزاج که قسم
تفرق اتصال اما سوء مزاج واد نیز بر دو قسمت یکی متفق که در استوی نیز نامند و دو مختلف
در معنی هر دو لفظا طباء اختلاف نموده اند چنانچه شیخ الرئیس گوید که آنچه در جوهر عضو مستقر شود
و بمیانش و در طبیعت مقادیرت نمائند و حکم مزاج اصلی پیدا کنند استوی است و الا مختلف و
جالیئوس گوید که آنچه در جمیع بدن عام بود استوی است و آنچه مخصوص بعضی بود مختلف است
و ابوسهیل می گوید که آنچه اندامی در استوی و آنچه مبدی مختلف است پس بقول شیخ و معنی
عطفه سوء مزاج مختلف بود و بقول جالیئوس استوی و مرض نیز در شیخ مستویست و نزد جالیئوس
مختلف و پوشیده نمائند که سوء مزاج گاه خلق بود و گاه عارضی خلق است که مزاج در اصل
غیر معتدل باشد و عارضی آنست که مزاج در اصل خلقت معتدل بوده باشد و بعد متغیر گردد
و سوء مزاج منقسم شود مادی و سادج پس مادی آنست که از جهت خلطی حادث شود و سادج
آنست که بسبب حرارت یا برودت یا رطوبت یا یبوست خارجی حادث گردد و سوء مزاج
خارجی و مادی بشانزده قسم است چنانچه درین جدول

جدول

سوء مزاج خارجی مفرد	سوء مزاج خارجی مفرد	سوء مزاج خارجی مفرد	سوء مزاج خارجی مفرد
عاری چون تب دق	بارد چون جود که از رسیدن برودت خارجی می آید	رب چون ترهیل و ابتدا و استقرار آن	یابس چون کج یا پس از زیاده است
سوء مزاج خارجی مرکب	سوء مزاج خارجی مرکب	سوء مزاج خارجی مرکب	سوء مزاج خارجی مرکب
عاری چون استسقاء پوسته چوبه	عاری یابس چون دق بدو دوم بهوم	بارد و رب چون ترهیل متوسط	بارد و یابس چون دق بخت
سوء مزاج مادی مفرد	سوء مزاج مادی مفرد	سوء مزاج مادی مفرد	سوء مزاج مادی مفرد
عاری چون تب دق یا از برودت غلبه	بارد چون قاج	رب چون استسقاء خفیه	یابس چون جذام
سوء مزاج مادی مرکب	سوء مزاج مادی مرکب	سوء مزاج مادی مرکب	سوء مزاج مادی مرکب
عاری چون تب دق	بارد و یابس چون قاج یا غلبه	بارد و رب چون تب خفیه	بارد و یابس چون تب سودا

سؤال وجود سوء مزاج مادی مفرد محال است زیرا که هیچ خلطی نیست که آن را کیفیت غلبه
پس هرگاه خلطی از اخلاط اربعه خواهد افزود و بر کیفیت آن خلط غلبه خواهد نمود جواب مردود

سور مزاج افزودن ماده غلط نیست بلکه تغییر کیفیت و بدین پنج رطوبت خون از انقباض یا انقباض زیاد
شود و حرارتش بر حال خود ماند پس وجود سور مزاج مادی مفروض می شود و نیز اگر فرض کنیم
که خلطی از اخلاط اربعه بفرود پس درین صورت ممکن است که مثلاً چون خون بیشتر از حرارت
او اشتداد نماید و رطوبتش از جهت غذا یا دار که معده را رطوبت بود برقرار ماند و نیز ممکن است که
در خون و صفرا تغییر پیدا آید و رطوبت و پیوست هر دو از جهت فعل و انفعال بر حال اصلی ماند و
فقط حرارت خون و صفرا شدت پذیرد و قس علی هذا الباقی اما مرض ترکیب و آن بر چهار قسم است
یکی مرض خلقت دوم مقدار سوم عدد و چهارم وضع اما مرض خلقت و آن نیز بر چهار نوع اند یکی
امراض شکل چون اوجاج مستقیم و استقامت معوج دوم امراض الجاری و آن بر سه قسم اند یکی
السعی مجاری مثل الساع چشم و دم السداد مجاری چون السداد مجوی مراره سوم فتن مجاری
مثل فتن مجاری نفس سوم امراض الصفاح چون ملاست معده و رحم و شونت قصبه ریه
چهارم امراض التجاولیت و آن بر چهار قسم است یکی آنکه بزرگ شود مثل کبد و ریه و دوم آنکه کوچک
شود مثل صفرا معده سوم آنکه خالی شود مثل خلط تجاولیت قلب در فرج حمله چهارم مثل پیوسته شود
چنانچه در مع و سکه دوم امراض المقدار و آن یا زیاده و آن بود یا نقصان و آن هر دو یا عام باشند
مثل همین مغز یا خاص باشند مثل دار الفیل سوم امراض العدد و پس عدد و عضو یا کم یا شایع
باشند یا نه اما اگر کم باشد یعنی بود پس یا کم خواهد بود یا زیاده مثل کمی و زیاده و این شایع
بود یا غیر طبعی اما طبعی یا کلی باشد یا جزئی پس زیاده و کمی کلی مثل زیاده و کمی اصابع و
زیاده و کمی جزئی مثل زیاده و کمی جزو اصابع اما زیاده و کمی غیر طبعی چون ظفر و کمی غیر طبعی
مثل قطع انگشت و پوشیده ماند که طبعی است که منش در بدن دیگر اعضا موجود باشد
و غیر طبعی بر عکس آن چهارم امراض وضع و او زوال عضو است از موضع بموضع یا بجمع یا غیره
اما تفرق اتصال بدانکه اسماء تفرق اتصال حسب مواضع مختص اند مثلاً اگر تفرق اتصال
صلبه باشد خدش گویند و اگر در ریه باشد جراحت و اگر شفاورم نشده باشد قرحه و اگر شفاورم شده
باشد شخ و اگر در عظم واقع شده باشد کسر و اگر بعرض بود صرع و اگر بطول بود تفرق و اگر در عروق
بعض بود فنج و اگر بطول بود فتن و اگر در عصب بود شخ و اگر در عروق بود پس اگر در عروق
باشد فنج و اگر در طول باشد صرع و اگر در عصب بود کسر و اگر در عروق بود فتن و اگر در عروق بود پس اگر در عروق
از جمیع اعدان امراض مفروده واقع شود مثل شل که از جمیع دق و قرحه ریه مرکب است و اسامی امراض

در کتب پیشین مشاهده نمائید که مرض اصلی بود و تشنگی آنچه اول حادث گرد و اصلی بود و استخرا سكون من
اول ساکن شود تشنگی باشد و تشنگی تشنگی بود یا بواسطه مجاورت باشد یا بواسطه آنکه از عضو
ماوت طریق بند بود یا آنکه میان عضوی یکی طعام و دیگری مخدوم باشد چون معصب و دماغ یا سب
مغشش بود چون حجاب دریا یا محادی عضو ماوت چون دماغ و معدیه یا منصوب مواد عضو بود
چون بقل قلب یا مغز تشنگی میسر شد اگر در چهار مرتبه تقسیم میشود یکی ابتدا دوم تریا سوم انتها بنام
استحاطه زیرا که آنوقت که مرض حادث شود زمانه ابتدا گویند و وقتیکه بزایدتی بود زمانه تریا خوانند
و وقتیکه خفت پذیرد نه تریا قبول کنند زمانه انتها گویند و وقتیکه خفت و کمی در مرض پدید آید
زمانه استحاطه شمارند و گویند که امراض متعدیه باشند و متواتره پس امراض متعدیه آن باشند
که از شش به شش منتقل شوند مثل جذام و برص ابتداء و قروح غفنه و حمی و بابیه و امراض متواتره آن
باشند که از والدین بقدرندان رسند مثل برص و تقرن و وجع مفاصل و سل و جذام
و باطنی و لیا و رید و بواسیر و این همه گفته شد از قبیل ممکن الوقوع است جزء سوم در
علامات بدانکه علامت آنست که استدلال کنند بدو بحالت بدن و آن امور جلیده اند
که وقوف می یابند بسبب نشان بر احوال خفته بدن و آن گاه نافع میشوند بطبیعی فقط
و آن امور اند که دلالت کنند بر حال نامنی مثل نداده بدن بتقدم عرق و این سمی میشود دیگر
و گاه نافع شوند بر نفس و آن امور اند که دلالت نمی نمایند بر احوال مریض چون دلالت نبض
و غیره بر حالت موجوده و آن سمی میشود بدل و گاه نافع بهره و نشوند و آن امور اند که دلالت
نمایند بر زمانه مستقبل چون دلالت اختلاج لب زیرین برقی و این را سابق العلم و تقدم الحزم
نامند و علامات از تریم جلیه بحد نوع متقسم میشوند یکی طبع استدلال آن دلیل اعتدال باشد
و میش کیفتی ادکیفات اربعه دلیل آن کیفیت بود دوم لحم و خم و سین کثرت انبساط
سیکند بر تنبذ مزاج اینها و قلت اینها بر عکس آن مثلاً لحم دلالت بر حرارت بود و سین بر سردی
سوم شمر غلظت و سیاهی و کثر تش دلالت بر حرارت و سین نماید و بیاض آن بر سردی
و قرنش دلیل اعتدال مزاج باشد چهارم لون بدن سفیدی آبی و دلیل لطافت و چربی
و حرمت بر حرارت دم و صفرت بر حرارت مفرد و کموت بر سردی و جوهر اخلاص نفسانه
کرنت و حرمت و قوت آنها و دلیل حرارت و سرعت زوال آنها و دلیل لطیف و ثبات آنها

دلیل بیست و نهم در بیان شان دلیل برودت و قدرت ذهن و دلیل حرارت و شدت و قوت و حیا و دلیل
برودت باشد ششم افعال طبعیه اگر کامل اند دلیل اعتدال و اگر سر به اند دلیل حرارت و اگر طبع
اند دلیل برودت بود هفتم هیئت اعضا و عظام بنف و وسعت سینه و دلیل حرارت باشد و بکلمات
آن دلیل برودت هشتم نوم و قیظ اعتدال هر دو دلالت اعتدال مزاج است و کثرت بقطره دلیل
حرارت و بیست و دهم کثرت نوم دلیل برودت و رطوبت نهم کیفیت افعال سرعت افعال و
از کیفیات اربعه دلیل غلبه آن کیفیت بود و هم فصول منقوش شدت را که و منع آن دلیل حرارت
بود و صد آن دلیل برودت و کثرت نفس دلیل رطوبت و قلتش دلیل بیست است و علامت
از جهت اخلاط اربعه بدین تفصیل اند علامت غلبه خون حرمت و تعدد و علامت و دهن و کتدر
حواس و حرمت قاروره و چشم و زبان و ظهور بنور با و دمنها و سیلان دم ازین دندان و بینی
علامت غلبه بنف سفیدی رنگ بدن و چشم و زبان و قاروره و لطینت طلس و ضعف هضم و
قلت عطش و علامت غلبه صفرا زردی رنگ بدن و چشم و زبان و قاروره و خشکی بدن و
سرخس و ضعف شهوت طعام و کثرت دهن و غیغیان و وقوع فی الصفرا و اخضر و قشعریره و شدت
عطش و علامت غلبه سودا سیاهی بول و چشم و بدن و زبان و شهوت کاذب و کثرت افکار
و گاه بر فوج ماده سن و عادت و بله و ضعف و فصل و تدبیر مقدم دلالت میکنند مثلاً سن
بیشتر و سکوت و غواهی و بله و فصل بار و تدبیر مقدم که بار و بله و برودت با و دهن است
و گاه بر فوج ماده خواب و دلالت می نماید چنانچه دیدن خیالات اسود بر سودا و خیالات سفید
بر صفرا و خیالات سرخ بر دم و خیالات سفید بر بنف دلالت می نماید و بدانکه علامات امراض مزاج
یا جوهری باشند چون استدلال از خلقت مثلاً اگر خلقت اعضا کما شیفی باشد دلیل صحت
بود و بکلمات آن دلیل مرض یا عرضی باشند چون استدلال بحال مثلاً اگر تناسب اعضا
کما شیفی باشد دلیل صحت بود و بکلمات آن دلیل مرض یا تمامی باشند مثل استدلال از افعال
سپس اگر افعال سلیم اند دلیل صحت است و اگر ناقص یا باطل اند دلیل برودت و وسعت
ترکیب است و اگر رگنده اند دلیل حرارت است و چونکه بنف و نفس و بول و براز از علامات
کلید داله بود و در آن جهت شرح هر یک لازم آمد اما متخصص اما بنف حرکتی است و ضعف
برای او عیبه روح مولود از انبساط و انقباض و بنف بر اکثر حال دل دلالت میکنند و نسبت

که دیده شود و نفخ و سست و است بدست راست و نفخ و سست چپ بدست چپ و در بعضی نیز
طبیعت نبشت در پنج بجهت است و بازوی ایو به پهلوی زمین و بالین و غیره پیچیده ننویسند
و از حرکات که حرکت نفخ را متغیر نماید تحریر بود و بنامش باید که صحیح المزاج باشد و اجناس نفخ
اندام خنس اول باغ و زاست از مقدار انبساط و تقسیم شود به دو قسم یکی طویل و دوم تقصیر سوم
معتدل چهارم عریض پنجم متین ششم معتدل هفتم شامتی که آنرا مشرف نیز گویند هشتم مختصر
نهم معتدل و از ترکیب این اقسام حاصل میشوند پنجاه و چهار قسم زیرا که ترکیب پنجاه و چهار فرد از
ترکیب ثنائی و ثلاثی جهت استحکام را باجماع و خامس و دافوق آن از برای آنکه چهار اقسام
تسویع میشوند که آنکه دو قسم از قطر واحد باشد و اجتماع همین در قطر واحد سبب اجتماع فضا

جدول امثال ترکیب ثنائی

طویل ویش	طویل منق	طویل جمل	قصیر ویش	قصیر منق	معدل ویش	معدل منق	معدل معتل
طویل مشرق	طویل مخفف	طویل معتل	قصیر مشرق	قصیر مخفف	معدل مشرق	معدل مخفف	معدل معتل
ویش مشرق	ویش مخفف	ویش معتل	مشتق مشرق	مشتق مخفف	معدل مشتق	معدل مخفف	معدل معتل

جدول امثال ترکیب ثلاثی

[illegible]

اما مضابط و شنای آنت که گرفته شود سه قسمی که در قطر طول است و ترکیب کرده شود با سه قسمی که در قطر عرض است پس حاصل شود نه قسم پس باز گرفته شود سه قسمی که در قطر طول است و ترکیب کرده شود با سه قسمی که در قطر عرض است پس حاصل شود نه قسم باز گرفته شود سه قسمی که در قطر عرض است و ترکیب کرده شود با سه قسمی که در قطر عرض است پس حاصل شود نه قسم و مجموع است و هفت قسم

حاصل آمدند چنانچه در جدول مذکور شد و مطابق در ثلثی آنست که اول حفظ کرده شوند و قسم بعد
 اعتبار کرده شود قسم ثالث مثلاً گرفته شود طویل از قسم طولی و عرض از قسم عرضی پس قسم کرده شود
 باین دو قسم قسم ثالث تا که حاصل شوند سه قسم زیرا که طویل عرض یا مشرف خواهد بود یا منخفض
 یا معتدل و پس علی بن ابی طالبی پس مجموع طبع و منفی قسم شد چنانچه بالا گذشت و بدینکه طویل
 که اجزایش در طول اکثر از مقیاس علیه محسوس شوند و سبب آن کثرت حرارت است و ضعیف
 صنداین باشد و سبب او قلت حرارت است و معتدل آنست که اجزایش موافق مقیاس علیه
 محسوس شوند و سبب او توسط حال بنیاست و عرض آنکه اجزایش در قطب عرض اکثر از مقیاس
 علیه محسوس شوند و سببش کثرت رطوبت است و ضعیف صندآن باشد و معتدل متوسط
 بنیاست و مشرف آنکه اجزایش در ارتفاع اکثر از مقیاس علیه محسوس شوند و سببش کثرت حرارت است
 و منخفض صندآن باشد و معتدل متوسط بنیاست و دوم ماخوذ است از کیفیت قریع انامل و
 اول سبب نوع است یکی قوی و او آنکه بوقت انبساط انامل را تحت بگوید و او دلالت میکند بر
 قوت حیوانی و دوم ضعیف و او صندآن باشد سوم معتدل متوسط بنیاست و سبب سوم ماخوذ است
 از زمانه حرکت و او سه نوع است یکی سریع که زمانه حرکت آن نهایت کوتاه بود و سبب او
 شدت حاجت نسیم بارد است و این بنفص دلالت میکند بر حرارت و بر غلظت قوت حیوانی
 دوم بطی و او صندآن باشد سوم معتدل متوسط بنیاست و سبب چهارم ماخوذ است از زمانه سکون و او
 سبب نوع است یکی متواتر که زمانه سکونش نهایت کوتاه بود و سبب او شدت حاجت ترویج و
 قوت حیوانی است و دوم متفاوت که صندآن باشد سوم معتدل متوسط بنیاست و سبب پنجم ماخوذ است
 از قوام آله و آن بر سه نوع است یکی صلب که دلالت میکند بر بیس و دوم لین که صندآن باشد
 سوم معتدل متوسط بنیاست و سبب ششم ماخوذ است از امتلاء و خلون بنفص و او سه نوع است یکی معتدل
 سبب او کثرت دم و روح باشد و دوم خالی که صندآن باشد سوم معتدل متوسط بنیاست
 هفتم ماخوذ است از پس آنکه و او سه نوع است یکی حار که دلالت کند بر کثرت حرارت و دوم
 بار که صندآن باشد سوم معتدل متوسط بنیاست و سبب هشتم ماخوذ است از استوایی و اختلاف
 و او بدو قسم است یکی استوایی و او آنست که در جمیع قریع مساوی بود و دلالت میکند بر
 حسن بدن و دوم مختلف که صندآن باشد و این نیز بر دو قسم است یکی منتظم مختلف و او
 که اختلافش را نظامی باشد یعنی برای او در چند درواختلافی واحد بود و دوم مختلف مسلط و او آنست

کما خلا نفس را از قاعی نباشد یعنی بر دو اختلافی دیگر محسوس شود پس نزد آن مافوق است
 از محل وزن و او بر دو قسم یکی حیدر وزن که حاصل میشود بر وقت محبت مناسب سن صاحب
 و نفی و دلالت میکند بر اعتدال حال و دوم غیر حیدر وزن و او بر سه قسمت یکی متغیر وزن و او است
 که یونانی سن صاحب نفی نباشد مثلاً نفی صبی مثل صاحب شباب باشد و دوم مبارک
 وزن و او آنست که صاحب شباب را نفی صبی باشد سوم خارج وزن و او آنست که
 وزنش مشابه وزن از او وزن نفی نباشد و این ردی است و چون اجناس بسیطه
 نفی ذکر یا فتند بیان انواع مرکبه آن لازم آید پس انواع مرکبه نفی و آن بر چند نوع اند یکی عظیم
 و او نفی است که در اقطار ثلثه زائد باشد سبب او کثرت حرارت است و دوم صغیر و آن ضد
 او است سوم معتدل متوسط چهارم غلیظ و او آنست که در عرض و شقوق زائد بود و چهارم رقیق
 و او ضد او است ششم معتدل متوسط پنجم و این اقسام مرکبه نفی دلالت میکنند بر این است
 که دلالت میکنند با لفظ اینها هم منشاری و آن نفی است که سریع و متواتر و صلب و مختلف
 و شقوق و غیره و صلابت و نیت باشد و دلالت میکنند بر وزن حار عظیم که در اعضا عصبانی
 بود و بر انصباب ماده و در جرم عروق هشتم موجی و او نفیست مشابه بنشاری لیکن المین از او
 مثل موج آب محسوس میشود و دلالت میکنند بر ضعف قوت و کثرت رطوبت نهم دودی و
 او نفی است بنشابه موجی لیکن صغیر از او دلالت میکنند بر سقوط قوت و هشتم غلی و او نفیست
 مشابه دودی لیکن صغیر تر و متواتر تر از او و ضعف این اغلب از دودی میباشد و بر وقت
 قریب مرگ حادث گردد و بعد وضع حمل نیز و ال بر هلاکت است یازدهم ذنب الظاهر
 و او آنست که بتدریج اختلاف قبول کند یعنی اندک اندک در اجزاء آن از نقصان بسوی زیاد
 یا از زیادتی بسوی نقصان اختلاف پیدا آید پس اگر این نفی بعد رسیدن بابتدای خود
 رجوع بحالت اولی نماید ذنب راجع گویند و اگر بحالت اولی رجوع نکند پس اگر خفتی شود و حقیقتاً
 متعش احساس نکرده شود ذنب منقضي گویند و الا ذنب ثابت و او از دهم غرابی و او آنست
 که قریب کند داخل را یک بار و باز قریب کند مرتبه و دهم شمی که سکون و رجوع آن محسوس گردد و
 دلالت میکنند بر شدت حاجت ترویج سیزدهم سلی و او مثل ذنب الظاهر است لیکن خود
 این سجا است اول بتدریج بود و عو قات و ثانیاً چهاردهم ذنب الفتره و او آنست که ساکن شود
 او حقیقتاً متوقی باشد حرکت یازدهم واقع فی الوسط و او آنست که حرکت کند و حقیقتاً متوقی باشد

سکون و ولایت میکنند بر شدت حرارت فائز و هم مطهری و او آنست که حرکتش چون حرکت
 مطهر باشد یعنی قریب کند اول انامل را و بعد کند اندکی بجانب مرکز و قبل از وصول شدن
 غایت مرکز باز انامل را قریع نموده حرکت این سطر تمام کند و مقتضای حرکتش و او آنست که حرکتش
 مثل حرکت عرش بود و نیز قریب مطلقیت و او آنست که حرکتش مثل ریسایان محسوس بود
 نوز و مطلق مرتب و او آنست که حرکتش مثل حرکت رعد محسوس گردد و بعد از آنکه نفس در او
 باعتبار زمان قوی تر و عظیم تر و بطه تر بود و نفس حامله در عظم و سرعت و قوت تر بود و از ان بابت
 که قبل از حمل بود و نفس کوکب نسبت به نفس بالغ سریع تر و متواتر تر بود و نفس بالغان قوی تر
 از ما سبق و هر قدر که جوانی رسد قوی شود و نفس کمول نسبت به جوانان صغیر و بطه بود
 و عظم و قوت میانه و نفس شیخ ضعیف و لین بود و نفس در ربیع جمیع ام معتدل بود
 و الا در قوت افزون و در شهرهای معتدل موافق آن و در صیف سریع و متواتر و صغیر و ضعیف
 باشد و در شهرهای گرم موافق آن و در حریف مختلف مائل به ضعف باشد و در شهرهای
 مختلف الیها موافق آن و در شتاء بطه بود یا صغیر لیکن نفس محرومان در سراقوی تر گردد
 و در شهرهای سرد موافق آن و نفس در اول خواب صغیر و ضعیف بود و در بیداری اگر بطه بود
 بیدار شود سریع و عظیم و اگر یکایک از سبب خارجی بیدار شود نفس سریع و متواتر بود و بابت
 که حرکتش گردد و نفس ریاضت تدبیر قوی تر و عظیم تر شود و در آخر ریاضت سریع و متواتر
 و چون ریاضت فزون از اعتدال کرده شود صغیر و ضعیف گردد و اگر قوت قوی بود سریع گردد
 و هرگاه ریاضت با فراط تمام رسد نفس را دودی یا غلی ناید و نفس طعامی که با اعتدال خورد
 شود عظیم و قوی و متواتر بود و نفس طعامی که با فراط خورد شود مختلف و بی انتظام باشد و
 نفس طعامی که بسیار کم خورد شود مائل بقوت و سریع و عظیم بود و غسل کردن بآب گرم نفس را
 عظیم کند مخصوصا که در حمام عمل آزند و استعمال آب سرد که برودتش بقوتش رسد نفس را
 صغیر سازد و استعمال آب سرد که برودتش بقوتش رسد بلکه ظاهر تر سرد شود و با طهر
 حرارت جمع آید نفس را قوی و عظیم و سریع نماید و نفس در حالت غضب سریع و متواتر بود و چون
 و حالت بطه و عظیم و در سرد و در عظم و بطه و ضعیف و در قوی و سریع و نفس در غیر
 قطعه و نفس در ابتدا و در عظیم و سریع باشد و در ورم حار نفس منشاری و هر قدر ورم در ورم
 بلبه و در ورم موی در ورم صلب منشاری بود اما نفس پس نفس غیر طبعی بر بازنده نیست

یکی عظیم و او آنست که بوقت دم زدن سینه و کشش فراخ تر شود تا هوا اکثر اندرون رود و
آن را سبب اند یکی بسیاری قوت و دوم فرمانبرداری آلات سوم بسیاری حاجت دوم
صغیر و او عظم عظیم است سوم شدیدی و این نفس را عظیم باشد و سبب این اکثر حاجت
است و دلالت میکند بر تمام بودن قوت و نبودن آفت در آلات چهارم سابق و او آنست
که طرف زیرین سینه حرکت کند بجز از حرکت حجاب و عضله های نیمه طرف زیرین و سبب
او اکثر حاجت است و این قسم در جمعی و بانی اکثر حادث میگردد و جسم طویل و او آنست
که حرکت انبساطی درازتر باشد تا هوای بیرونی بیشتر اندر رود و این قسم سبب
آلات تنفس و سبب دردی که جذب هوا از سبب او دشوار شود می باشد ششم تغییر
این ضد طولی است هفتم سریع و او آنست که حرکت های انبساط و انقباض کوتاه شوند و
سبب آن اکثر حاجت است زیرا که طبیعت میخواهد که هوای دهانی را زود و تهر و دل
و هوای تازه را اندرون کشد و گاه این قسم سبب المی و آفتی که در آلات تنفس واقع
شود می افتد هشتم بطی و آن ضد سریع است نهم متواتر و او آنست که مدت میان دم
زدن کوتاه بود و سببش اکثر حاجت است و گاه این قسم سبب آفتی که بالآلات واقع شود
میباشد زیرا که از عظم باز دارد و طبیعت بدین سبب متواتر رجوع کند و دم بارد پس
نفس بار و نشان سرد شدن دل و تحلیل حرارت غریزی است یازدهم مختلف
و اختلاف و اسباب این قسم موافق بغض مختلف باشد و از دهم متضاعت و او
آنست که حرکت انبساط یا انقباض بدو حرکت تمام شود مانند دم کوکان که هنگام گریستن
می باشد و سبب او یا آفتی بود در آلات یا اکثر حاجت است و دم غری و او آنست که کناره
پیره بینی را بجنباند و این نشان ضعف قوی باشد یا تنگی گذرگاه تنفس چهاردهم متشنج و او
آنست که بوقت انقباض از تنفس بدو بپدید آید و این قسم دلالت میکند بر غنوصت
پانزدهم نفس السرد و او آنست که آلات تنفس اندر هوا افرات بدشواری نمایند اما بول
و او دلالت میکند بر حال کبد و مجاری بول و بولیکه گرفته شود قبل از اکل و شراب استعمال
طوئات و میغرات و بعد نوم و از حرارت آفتاب و هوا محفوظ بود و زیاده از کشش است
تا وقت ملاحظه بر و نگذرشته باشد و قبل از بول نمودن از هوا نفسانید و بدین عظمت
و از اکثر نوشیدن آب و قتی و جماع اجتناب نمایند و بول حیوان نیز غیر معتبر است

و اجناس بول مفت اند جنس اول لون است و انقسم میشود پنج اصول اصل اول اصغر است
 و او شش مراتب منقسم مرتبه اول تنی و او مشابیه گاه سیئه آید که در گاه زرد
 خشک تر کرده باشند بود و دلالت میکند بر قلت صفرا و کثرت رطوبت و برودت و برودت
 فنج مرتبه دوم اترجی و او مشابیه به پوست ترنج رسیده باشد و دلالت میکند بر نکولی
 فنج مرتبه سوم اشقر و او لونست زرد مائل سبخی مرتبه چهارم نارنجی و او لونست زرد مائل تر
 سحر از اشقر مرتبه پنجم نارنجیت و او لونست مثل تارم تر که ششم زعفرانی و او لونست مشابیه
 بشعر زعفران و بر حرارت دلالت میکند و پوشیده ماند که بول اصفر رقیق و دلیل بلاك است
 اصل دوم احر است و انقسم میشود چهار مرتبه اول اصعب است و آن لونست ضعیف است
 قریب به بیاض مرتبه دوم دروی و او لونست مشابیه بگل سرخ مرتبه سوم احر قالی و آن لونست
 که سرخی در آن غالب بود مرتبه چهارم اقتم و آن لونست بسیار سرخ که سیاهی از بدو این چهار
 مراتب بر غلبه و حرارت دلالت میکند اصل سوم اسود و او چهار مراتب منقسم میگردد و
 اول سیاهی است که از طریق زعفرانی رسیده باشد یعنی اول لون اصفر زعفرانی بود و چهار
 و بعد سیاه گردد و این دلالت میکند بر سودای مستحضر از صفرا مرتبه دوم سیاهی است
 که از اقتم حاصل شود یعنی اول احر اقتم بوده باشد پس از انتقال نموده سیاه گردد و این
 دلالت میکند بر سودای که از دم حاصل شده باشد مرتبه سوم سیاهی است که از سفید
 حاصل شده باشد و این دلالت میکند بر سودای مستحضر از بلغم چهارم سیاهی است
 از خفرت حاصل شده باشد و این دلیل سودای صرف بود اصل چهارم ابیض است
 و اسباب سفیدی بول ده اند یکی صعود حرارت بدماغ دوم سفیدی بول در امراض حارّه
 سوم کثرت بلغم چهارم قرحه مثانه و آلات بول پنجم بولان امراض بلغمی ششم ضعف یکدم منقسم
 سه و قوی ششم سود مزاج بار و نهم حرارت کلیه و ششم غلبه عطش فصل نهم اصفر و او پنج مراتب
 اند مرتبه اول سفیدی و او رنگیت است پی و آن بر برودت و مرتبه دوم تمناخوشی و او رنگیت است
 مثل رنگ آسمان مرتبه سوم سیلنج و او لونست مشابیه بآبی که مثل در محل کرده باشند
 هر و آه از این دلالت میکند بر برودت مرتبه چهارم کرانی و او لونست که سیاه و شش میثاقه
 و صفوت او کمتر از صفرتش باشد دلالت میکند بر اخراق اخلاط و مرتبه پنجم زنجاریت
 او لونست بخفرت و سفیدی مائل بود و او تر دلالت میکند بر کثرت اخراق اخلاط و مرتبه ششم

نوام بول است و او بر سه قسم یکی رقیق و او دلالیت میکند بر غلیظت کلیه و کثرت شرب با و
 و اگر نافع و طوبت رقیق و عدم نفیج و دم غلیظ و او دلالیت میکند بر کثرت اخلاط و عدم نفیج و با
 کثیف دال بود و سوم معتدل و او دلالیت میکند بر نگوئی حال بدن جنس سوم صفا و کدورت
 بول است پس صفا دلالیت کند بر سکون اخلاط و نفیج و کدورت دلالیت کند بر عدم نفیج و کثرت
 اخلاط و گاه بر دم باطنی و سقوط قوت دال بود و فرق در غلیظ و کدورت است که قوام غلیظ
 مستوی باشد و قوام کدورت آن جنس چهارم را که بول و او پنج نوع است یکی قلیل الکره
 و این دلیل بر مزاج باشد و دم حامض الکره و این از حرارت غیره باشد که در اخلاط را و گاه
 اندک شود و علو الکره و این از غلبه خون بود چهارم تن لایحه یعنی بد بود و این از قوه جاری بود و پنجم
 حریت الکره و این بر کثرت صفرا دلالیت کند جنس پنجم زرد بول است پس کثافت طول
 بقا بیش و کثرت شرب بر ماده غلیظ از جهه و غلبه ریاح دلالیت می نماید جنس ششم رسوب است
 و او بدو قسم ششم اول رسوب طبع است و او آنست که سفید و بیشتین و متصل الاجزا
 بود و در قیقه حرکت دهند و در قشر و غبطه گردد و در حرکت نازل نشود و این دلالیت میکند نفیج
 ماده و بعد از رسوب سفید رنگ از قشر است و بعد از رسوب دوم رسوب غیر طبع است
 و او ششم تیار و ده نوع میشود نوع اول خراطی و او مثل قشور باشد قسمی از آن قشور عریض رقیق
 و بوم سفید رنگ بود و بخراش مثانه دلالیت کند قسمی از آن قشور رانده سرخ رنگ بخراش کلیه
 دال بود و قسمی از آن قشور که اللول که بر خراش اعصابی اصلی دال بود و قسمی است از رسوب
 خراطی متصف الاجزا سرخ رنگ که دلالیت میکند بر احتراق اجزای کبد و نیز قسمی است از رسوب
 متصف الاجزا که سرخ رنگ نبود دلالیت کند بر جرب مثانه نوع دوم و ششم کدورت رسوبی نیز
 گویند و او مشابه بر پنج اهر باشد دلالیت میکند بر اخراق دم نوع سوم کمی و او مشابه بر چهارم
 باشد نوع چهارم کمی و او مثل سیم می بود و بد و بان هم قسم دلالیت میکند جنس پنجم نوع
 کمی و او بر شفا قشور قهره خواه از نفیج و دم بود خواه از نفیج جراثیم دلالیت میکند نوع ششم غلیظ
 که دلالیت میکند بر غلط غلیظ مثل بلغم خام نوع هفتم شوری و او مثل تارهای موی باشد که از اخلاط
 خام در طبع است و انعقاد و استطالات یافته باشد نوع هشتم خمیری و او مثل قطعیای غیر باشد
 و دلالیت میکند بر غلیظت ماده و سه هفتم نوع نهم رطبی و او دلالیت میکند بر سنگ مثانه
 و معده گره نوع دهم و او دال بر این مثل خاکستری بود و دلالیت میکند بر اخراق بلغم نازک و کدورت

و این چون خون نمید بود پس اگر این رسوب بابت جریج خوابد بود دلالت خواهد کرد بر ضعف جگر و اگر
بعضی آن باشد بر جراحت مجاری دال بود و بدانکه رسوب با اعتبار محل منقسم میشود و قسمی بر غشای غلیم
و او شل و ابر بر بول می آید و بسبب او قوت نفیج و بر آمدن ریح بطریقت بالا است و دوم منقسم و اول
در میان قاروره می آید و بسبب او کی امرین در کورین بود و سوم راست و اولت که در کورین
این قسم دلالت میکند در رسوب طبع بر نفیج و در غیر طبع بر بدی حال بدن و جنس منقسم متداول
کثرتش دلالت میکند بر کثافت بدن که از بروز واقع شود بر اکل فواید و طبع و بر سکون و غرض و بر
استفراغ فضول کثیر و چنانچه در بجران و کثتش دلالت میکند بر سهال و ضعف قوت و غنای
رطوبت و سدد و بدانکه بول زنان غلیظ تر و سفید تر و کم رنگ تر از بول مردان است اما بر اثر
پس افضل ترین بر از آنست که سهل الخروج و تشابه الاجزاء و تحقیق الثابت معتدل القوام و مقدار
و وقت و را کج باشد و از زرد و غیره خالی بود و کثرت ناریت و دلالت می نماید بر حرارت
و غلبه صفرا و کثتش بر بر دو خامی و بایض دلالت میکند بر غلبه طبع سرد که واقع شود و کجاست
مراره و این قسم منقسم است بقویج و برقان و برانندی و قویج دلالت میکند بر افکار و در این
قسم اکثر البها جان متروک الریاضت حادث میگردد و فله می بخشد و بران اسوده دلالت
میکند بر چیزی که بول اسود و دلالت میکند و بر از اخضر اگر از اخراق بنویسد پس بر جاری و کثرت
دلالت میکند بر کثرت جمود و قوت مقدار بران بر قوت فضول غذایه و اجناس آنرا و گاه بر
ضعف قوت دافع دلالت میکند و مندر قویج است و کثرت مقدارش دلالت میکند بر
آن و قوت قوام بر ضعف و هم ضعف قوت جاذبه و سار لقا و با کل غذای غریق و نزله
که در سار لقا واقع شوند و دلالت میکند و از وجبت توانش بر اکل غذا ازیج و احتیاط لریج
میکند و اگر بر امشش بد بود و سقوط قوت بود دلیل ذوبان بود و بر پوست بران تحمل طبع
و کثرت حرارت و قوت شرب آب با کل اغذیه یا لبه دال است و کثرت بول و زرد بران
دلیل کثرت ریاح بود و بران بد رنگ و بد بود دلالت بر پاکت مریض نماید و اگر قبل از
بران رطوبتی مثل منی بر آید مندر بر او سیر بود و چون بجران نیز از علامات دال بر احوال بدن
است و کثرتی یابد **فصل در بجران** بدانکه بجران درخت یونان با سوسم سوزند و اگر گویند
و نیز اطباء بجران عبارت است از غیر غلیظ که و فله کواتع شود و نسبت کرده اند مرض را بعد
و بدن را با قیوم طبیعت را سلطان و یوم بجران را بر فتنه قال پس اگر درین روز مرض غالب شود

بجران تمام رومی گویند و اگر طبیعت برض غالب شود بجران جید تمام هستند و اگر مرض قدری بر
 غالب آید بجران رومی ناقص گویند و اگر قدری قلیل طبیعت غالب آید بجران جید ناقص هستند
 و گاه بجران با انتقال ماده بود از عضو بعضی پس اگر انتقال بعضو خفیس بود بجران انتقال
 جید گویند و اگر انتقال بعضو شریف بود بجران انتقالی رومی خوانند و بجران جید آنست که در انتهای
 مرض بنفع و بدفع ماده بودند با انتقال و بجران که بخلات بجران جید بود بدست و بجرانیکه بدفع
 ماده بود بدفع قسم آتی و اسهال و رعاف و اورار و عرق و هر یکی را از این اقسام علامات مظهر
 اند اما علامات فی صنفی النفس و غشیان و اقلعاج لب زبرین و علامات اسهال و اسهال
 و ثقل بدن و درد پشت و قراقر و علامات رعاف ثقل سماع و دوی و طنین و سرخی او
 و خاش بی و علامات اسهال و ثقل مثانه و کثرت و غلظت بول و علامات عرق تری بدن و
 موجبت نفیس و افتتاح لبه پس بجرانی که لعرق و اورار بود ماده رقیق از آن منفع گردد و
 و ازین سبب آنرا بجران ناقص گویند و بجرانیکه نفی و اسهال و رعاف بود تمام باشد و بجران
 در وقت زیاد ناقص و در انتهای تمام و ابتدا و حمله باشد و در ورزیکه بجران حادث گردد
 مریض را پنج نوع نیک ندیند الا در طبیعت فرایند مثلا اگر طبیعت برای اندفاع ماده نفی
 مستعد بود تدبیر فی فرایند و نس علی هذا فاعلمه و تفسیر ایام یا حورسی و غیره
 روز اول بجران روز دوم خلا فی سوم واقع فی الوسط روز چهارم بجران روز پنجم واقع
 فی الوسط روز ششم بجران رومی روز هفتم بجران محمود روز هشتم روز نهم
 بجران روز دهم سمل روز یازدهم بجران روز دوازدهم سمل روز سیزدهم بجران روز
 چهاردهم بجران جید روز پانزدهم خلا فی روز شانزدهم سمل روز هفدهم بجران روز
 هیجدهم بجران روز نوزدهم سمل روز بیستم بجران روز بیست و یکم بجران روز بیست و دوم
 سمل روز بیست و سوم سمل روز بیست و چهارم بجران روز بیست و پنجم سمل روز بیست و ششم
 سمل روز بیست و هفتم بجران روز بیست و هشتم خلا فی روز بیست و نهم سمل روز
 سی و ام خلا فی روز سی و یکم بجران روز سی و دوم سمل روز سی و سوم سمل روز سی و چهارم
 بجران روز سی و پنجم سمل روز سی و ششم سمل روز سی و هفتم بجران روز سی و هشتم
 سمل روز سی و نهم سمل روز چهلیم بجران کما فی کتب الحکمت و پوشیده فاعلم که در امراض
 عدد ایام و سال چون عدد روزهای امراض حادثه بود مثلا در پنج سوداوی هفت ماه بجران

هفت نوبت غلب باشد و همچنین بکران بعد یکصد و هشت روز یا بعد هفت ماه یا بعد هفت سال
 یا بعد چهارده سال یا بعد هشت و یکسال باشد و بقدر طبع و چهل روز بجز روز ششم و هشتاد و یکم
 و صد و بیستم روز بکران می شود و در جمیع غلب پویم النوبت روز بکران می باشد پس لازم است که
 بزود نوبت احکام بکران ملحوظ خاطر دارند و بدانکه از علامات اند علامات محموده و ردیه پس
 علامت محموده علامات اند که بزوال مرض دلالت کنند و علامات ردیه آنست که مندرجه
 مریض باشد اما علامات محموده قائم ماندن قوت مریض و اشتغال عقل و هوش و اسرار
 دفع یافتن از معالجات و سهولت برداشتن مرض و وقوع بکران حیدر روز بکران و قائم
 ماندن نفس طبعی اما علامات ردیه دم زود زود زدن و لاغر شدن بن گوش و هوا
 سردانی بر آمدن و همیشه به یکجا نظر کردن و بیکامه و دیوار دست زدن و خاموش ماندن
 و اضطراب بدون روز بکران و پوشیده مباد که هرگاه بر روی مریض حمزه پیدا شود و ب
 ظاهر آن هویدایند و مریض دست چپ بر شینه نهاده باشد پس ببرد صاحبش
 استیزه روز و اگر در گهای سلطان پدید آید صاحبش استیزه روز میرود و اگر در ثبات که گسیت
 در گردن شیره پدید آید صاحبش در بجه و زود میرود و اگر در مرض حار مثل سرسام شیره
 مثل اشته یا مقدار وانه انجمه زبان ظاهر شود صاحبش بر زوال میرود و اگر بعضی اصابع
 محموم حمزه پیدا شود صاحبش در دور روز میرود و اگر رنگشت دست و پای چپ شیره
 بمقدار وانه بظلال ظاهر شود صاحبش در شش روز میرود و اگر بنگام و یا شیره براق با انگشت
 وسط دست راست ظاهر شود صاحبش بدوازده روز میرود و اگر ناخن پاسباه شوند و در پیشانی
 شیره سرخ پدید آید صاحبش بچهار روز میرود و اگر ناخن های رنگشت با خارشش پدید آید و
 رنگ گردن سیاه گردد صاحبش بر دهم روز میرود و اگر بحد یک شیره یکی سیاه و دو سرخ
 رنگ مائل بزردی متولد شوند صاحبش بر دهم روز میرود و اگر بر یک یک چشم شیره نرم سیاه
 رنگ مانند گردگان بر آید صاحبش در دور روز میرود و اگر از بینی مریض خون سرخ مائل بزردی
 سیلان نماید و مریض صاحبش در دست راست شیره سفیدی مائل بیدر ظاهر شود صاحبش بر دهم
 سوم میرود و اگر در ران چپ سرخ باده که موری است صفراوی و اندازند و طولش بمقدار سه
 انگشت نباشد پدید آید صاحبش بر دهم روز میرود و اگر گوش چپ سیف و رس که بویست
 سخت مثل نخ ظاهر آید صاحبش در بیست روز میرود و اگر پس گوش چپ شیره سیاه پدید آید

صاحبش در لب و چهار روز میرود و اگر پس گوشش راست بشود مثل حرق ناپیدا شود صاحبش
 در غایت روز میرود و اگر زیر کبیده بشود مانند دانه با قلا ظاهر گردد صاحبش در پنجاه و دو روز میرود
 اگر بر صندغ چپ عمره که در میست از دم صفراوی ظاهر شود صاحبش بر روز چهارم میرود و اگر در صندغ
 سلطان بدید آید صاحبش در یک روز میرود و الله اعلم بالصواب **فصل در علامات**
که دلالت میکند بر اخلاق و آنرا علم قیانه و علم فراست نامند و او استدلال از
 صورت و طبیعت ظاهری بر خلق باطنی بود و اگر چه اکثر مصنفین از ذکرش اجتناب نموده اند
 لیکن احتیاج بر آنرا را انبیا دانسته با و پر داخت پس بدانکه موی درشت علامت شجاعت
 و قوت و داغ است و موی نرم علامت رطوبت مزاج و موی هر دو کلفت و گردان علامت
 حماقت و بسیاری موی سینه علامت وحشت طبع و موی سیاه علامت عقل و موی
 زرد علامت حماقت بود و پیشانی فراخ و بیشکن علامت خصوصیت و پیشانی باریک علامت
 خیانت و ضاقت و پیشانی متوسط باشکن علامت محبت است و ابر در کشیده ناصه
 علامت حق و ابر و متوسط میان خورده و بزرگی علامت دیانت و ابروی خوش قسم
 علامت دولت و ابروی پیوسته علامت دزدی باشند و فقرت و کبودی چشم با
 سفیدی لون علامت بی شرمی و چشم ابرق علامت بد ذاتی و چشم کبود علامت بی ایمانی
 و چشم سرخ علامت شجاعت و چشم سرخ حرکت در مردان علامت شجاعت و در زنان
 دلیل بدکاری و چشم بط حرکت علامت نادانی و چشم متوسط میان خورده و بزرگی و
 سرخی و سیاهی علامت هوشیاری و راست گفتاریست و گوش بزرگ علامت جمل
 و درازی عمر و گوش بسیار خورده علامت دزدی و حق و متوسط بینا علامت دانائی بود و گوش
 باریک علامت نرمی مزاج و بینی که علامت شجاعت و بینی پهن علامت کثرت باه و
 که سوراخش فراخ باشد علامت غفبناکی است و نازخی دهن علامت شجاعت و بزرگی
 لب علامت حماقت و اعتدال لب لبرخی و سفیدی علامت عقل بود و دندان که در چهار
 علامت خیانت و دندان کشاده و بزرگ علامت امانت و ذی علمی است و رخسار پر گوشت
 منتفع علامت جمل و رخسار لاغر و باریک علامت حسن رای باشد و گردن کوتاه علامت
 خفت و گردن باریک در این علامت حماقت و گردن متوسط علامت صدق عقل
 بود و لاغری کتفین علامت فحش سیرت باشد و دست راست اگر از دست چپ و باز بود

علامت شجاعت است و تخیلات آن علامت بزدلی و انگشتان دراز علامت عقل و هوشیار
 بود و پستان تدور خوش قیامت پر گوشت که رگهای سرخ بر آن نمودار باشد علامت
 سعادت و دولت و پستان دراز و پر گوشت علامت کثرت اولاد و پستان دراز کم گوشت
 علامت افلاس است و شکم و سینه با اعتدال علامت حسن رانی و عقل و شکم بزرگ علامت
 جبل باشد و نان عیش و پر گوشت علامت دولت بود و ذکر دراز علامت افلاس و کم شهنش
 و غل سياه بر ذکر علامت عیش و عشرت است و اندام نمانی زن بدکار بلند باشد و دران
 پر گوشت و خوش اندام علامت سعادت و دران دراز زلی گوشت علامت و بهانیت و
 حاکمیت بود و شکم ساق مثل حکمران است و پاستنه پر گوشت علامت دزدی و پاستنه
 دراز در ریح و فلاح متوسط بود و تپت پاف خوش اندام پر گوشت علامت سعادت باشد
 و ناخنهای دراز نصف سرخ و نصف سفید علامت شجاعت است و مردیکه در راه فقر
 هر دو سرین خود را بجناند صاحب علت الشانج باشد و زنی که در راه رفعت بسیار بجناند
 خم و چم بسیار داشته باشد و پستان خود را سینه چشم بگرداند علامت بدکاری و دیار
 باشد مقاله دوم در قواعد خبر علمی از طب بر وجه کلی و او مشتمل
 میشود و بعلم تدبیر تندرستان و بعلم علاج مرضی قسم اول تدبیر امراض
 و انقسم میشود ابتدا بر تدبیر اول در ماکول بدانکه بهترین اغذیه آن غذا است که
 دم صاف پیدا کند مثل نان گندمی که از آفات سوختن متاثر بود و گوشت گوسفند یکساله و تیز
 سیوه های انگور و انجیر رسیده است و بعد اکل غذا چیزی که ضد مزاج غذا بود متاثر نشود
 که مفرت میکند مثلاً اگر خیار یا کدو خورده باشد بالای آن شیر یا فلفل نخورند و اگر گندما
 یا پیاز خورده باشد عقب آن برگ خرفه نخورند و اگر غذای غلیظ مثل بریه و نان فطرو
 حلوا می نشسته خورده باشند و سده حادث گردد و پیاز لبر که نخورند و سبب طبعند
 و تغذیل غذا نمایند و گوشه سخنی پلا و بر شمان نباید و تباهستان اولی است و وقتیکه شفا
 غالب شود طعام نخورد و منور که باقی بود دست از طعام باز دارد و اتفاقاً اگر کرامی روز بخورد
 طعام کمتر افتد و روز دوم تغذیل غذا کند و بهتر است که یک شبانه روز یک مرتبه غذا خورد
 شود و بعد اکل غذا حرکت خفیفه بمرانند غذا بهتر است و خواب محمد بنم و بعد خواب
 که بیدار شوند قدری جوارش بچندل المزاج باید داد و هنگام اکل ترتیب ملحوظ دارند

یعنی چیزی که لطیف تر و نازک تر و زود هضم بود اول بخورند و بعضی گویند که غذای کثیف و غلیظ را در
 هضم اول از اکل اشیا لطیف بپزاست و بعد ریاضت چیزیهای نازک مثل شیر و ماهی نباید
 خورد زیرا که ریاضت معده را گرم می نماید و از حرارت معده چیزیهای نازک فاسد پذیرند و کسی
 را که غذا و بد گوشت و بران اعتبار نده نموده بتدریج بزرگ آن که بشد و بیوقت اکل طعام نباید خورد
 زیرا که لقمه اولی هضم شود و لقمه ثانی و در افتد و هضم ناچهار گردد و بعضی را که معده گرم بود باید که
 علی الصبح چند لقمه نان با شراب لیمو یا غوره یا انار بخورد و بعد به ریاضت پردازد و مردم
 پیرو آن را که قوت باطنه ضعیف بود غذای لطیف باید و تصفیه ای مزاج را غذای سرد و تر
 مثل کشک جو و کدو و سودا و سی مزاج را غذای حار و رطب چون کشک مرغ فربه و پیچیده
 و سبزه و مزاج را غذای گرم و لطیف مناسب اند و شخصی که غذای غلیظه به قوت تناول نماید باید که
 بوقت گرسنگی صادق خورد و کمتر نوش کند تا بخوبی هضم گردد و آن غذای با لبه و شور و تیز
 شویط طعام و چشم را زیان دارد و باید که خوره با دمنوع و آلو با شفتالو و برنج سبزه و گوشت
 مرغ بجز آن و آب پنجه میوه و قشغریه و شیر با شراب و سرکه و حموضات با ماهی و حبیه
 با مرغ و هر چه زود هضم بود باید هضم نماید خورد و دمنوع را که با دمنوع و حموضات را که در ظرف
 مسی سخته باشند مضر دانند و از واجتناب دارند و در زیستگاه غذای که مائل بحرارت
 و نیز با فعل حار بود و در تابستان غذای بار و کباب فعل بار بود مناسب است و برنج
 خرفه غذای معتدل باید خورد و تدبیر دوم در مشروب بدانکه وقت نوشیدن
 آب طش صادق باید و معتدل المزاج بعد گذشتن یک ساعت بطعام یا استعمال آب
 اجازت است و در طعام و قبل از طعام آب نباید خورد و الا کسی را که عادت بود و خوردن آب
 بعد خواب و حرکت عذیفه خصوصاً جماع و حلم متع بود و بر نوا که تر و مسل نوی و بوقت عطش
 کاذب آب نباید نوشید و آب نه آب چاه و آب باران آب نه فروج نه غایب
 و آب معتدل البرد از آب شدید البرد اولی است و آب گرم و بگرم بسبیل علاج باید نوشید
 و آب بتدریج بنوشند و دم نزنند و آب طبعی با حوائط و اعضا و نفس و اعصاب منفعت
 دارد و چونکه ذکر آن مختص الا ذکر گفته اند بیان شراب ترک نموده شد تدبیر سوم
 در حرکت و مراد از آن ریاضت است و در کتب
 ریاضت و قتی باید که غذا از معده نماند گشت به شد و وقت در حرارت و سردی و در مجامع

در ریاضت بعد فراغت بولی و بزاز میفراشد و با مثلاً معده و غلو بود و قبل از عرق آمدن
 ترک ریاضت باید نمود و ریاضت بدو قسم بود یکی ریاضت عام که جمیع اعضاء شامل بود و
 او نیز بر دو نوعست یکی ریاضت معصب مناسب بچوانان و قوی مزاجان مثل کشتی گرفتن
 و نیز انداختن و دوم ریاضت لطیف و نرم مناسب بضعیفان و ناعلمان مثل آهسته رفتن و
 برخوردن نشستن و دوم ریاضت خاص که معده عام است چون افکار که ریاضت دماغ و جمیع
 اصوات لذتیه که ریاضت گوش و نظر با شیای دقیق که ریاضت چشم است و ریاضت
 آلات تنفس با و از بلند حاصل آید پس دلک و آن نیز نوعی از ریاضت است و دلک سخت
 بدن قوی سازد و نرمی زایل کند و کثرتش هزل آورد و دلک از اعلی با سهل باید نمود
 و باید دانست که بعد اکل غذای غلیظ ریاضت کثیر باید و در تابستان ریاضت کم و در زمستان
 البعد آن مضید بود و همچنین البسیان ریاضت قلیله لطیفه لبشبان قویه طویل و کمول و شتخا
 را لطیفه طویل مناسب است و ریاضت با بدان ضعیفه و بعد جماع مفرت قوی دارد و تدبیر
 چهارم در نوم و تقیظ پس بهترین وقت خواب آنست که غذا از معده مخدر شده
 نباشد و بهترین خواب آنست که مغروق بود و اگر بهر اعانت فهم خواب منظور بود اهل بیک
 راست بخسند تا غذا بقعر معده قرار گیرد و بعد به پیروی چپ تا کبد معده مشتمل گردد و در وسط
 تسخیر آن فهم کامل حاصل آید و بعد ازین به بهت اولی رجوع فرمایند تا اخراج غذا بکبد
 بود و بشکم خفتن حمد فهم است و بهشت خفتن نزله در دل و پشت و کابوس و سل و صرع پیدا
 نماید و خواب بخلوی معده مضربود و کثرت در خواب نباید نمود و اگر خواب قلت پذیرد
 تدبیرش بدین دماغ و مشروبات فرمایند و خواب کمتر از شش ساعت مضربود تدبیر
 پنجم در استفراغ و احتیاس اما استفراغ طبع آنست که بهر روز
 دو مرتبه حادث گردد و اگر تحولات این طبع را خمس یا کثرت استفراغ حادث شود
 بتدبیر که در معالجات ذکر خواهد یافت بحالت اصل آرند تدبیر ششم در جماع
 بهترین وقت جماع آنست که طعم از معده گذشته باشد و شیخ رئیس گوید اگر وقت جماع
 را گزیند که بعد از تمامی فهم قرار داده اند بران اعتبار بناید نمود زیرا که آنوقت جوع است جماع
 وقتی باید که هوا معتدل و شوی و هادق و او عینه منی متلی و قوت بدن قوی و نوط کثرت
 بدون تمیل بود و بهترین بهت جماع آنست که محبوب را بر بتر نرم بهشت بخوابد و در بالای

او بیاید و پایمالش را برداشته و سرین بار را بلند ساخته هر دو پا را به هر دو پهلویش محسب بپایند و زن را
 بیانش بلند بگذارد و بشوق تمام دست درگوشش انداخته سر پستان نرخی اندک اندک باله
 و نیزه مساس عصبی که بر سر فرج زن واقع است لذت تمام می بخشد و بعد سر آلت را بد پهن فرج
 بساید تا شورت زن غالب آید و بهیئت چپشانش سرخی گراید نفس بلند کشد پس هرگاه
 این حالت پدید آید ذکر را بفرج داخل نموده سر آلت را بفهم رحم بیدار آید تا فتن فم رحم ناکرده
 کار را محال بود پس باید که درین امری نماید تا لذت زن حاصل آید و ذکر را بهیئت و شدت
 اندرون فرستد و بلا میست و نرخی بیرون آرد و هرگاه نمی چپشانش آید زن را بخود کشیده آب
 دهن و اگر زن بالایی مرد سوار شود بدترین اشکال است و جماع به پهلو مضر بود و جماع بهیئت
 و الحاح و باز زنان حائض و نابالغه و پیر و متروک الجماع و زنانیکه بواسیر دارند مضر است
 و جماع با مجبویه موجب فرحت و تقویت قوی بود و با غیر مجبویه موجب ضعف تدبیر و
 و رحم پس حمام معتدل نفع دهنده و دفع کننده فضلات و غیره بکنند بدن و کشاننده
 مسامات است و اگر کثرتش انقباض مواد با اعضای ضعیفه و ضعف قوی لاحق میگردد
 و غمی گویند که بهترین حمام آنست که قدیم البناء و وسیع الفضاء بود و هوای آن خوشگوار
 و آب او شیرین باشد و معتدل است که حرارت حمام موافق مزاج شخصی که داخل حمام شود
 باشد و حمام باید که بسیار گرم و نیکرم نباشد بلکه خشیت معتدل باید که نباشد معتدل
 جسم صاحب حمام عرق آلوده گردد و بد آنکه خانه اول حمام سرد تر است و دوم گرم و تر
 و سوم گرم و خشک و استحمام بخلو موده احوال میبوست کند و به پیری آن فزونی آرد الا
 حد و شسته کند پس لازم است که قبل از استحمام کنجبین و غیره نبوشند و حمام
 خروج و دخول بتدریج بعمل آزند و تا مدت طویل در آن قیام نه پذیرند و فرست گوید که با سحر
 مزاج را آب اکثر از استعمال هوا واجب است و در طب مزاج را بعکس آن و صاحبان ورم و
 تفرق اعضاء و غیره را استحمام لازم نیست و اعتدال باب کیمی صاحبان فالج و عجز و
 قنچ و اوجاع مفاصل را نفع دارد و آب بار و مقوی بدن است الا استحاش قوت
 ظاهر بعد از غم غذا جوایان و حار مزاجان را مناسب است و اعتدال باب سرد و صاحبان
 معده و تخمه و نرله و شیخ و صبی را مضر است نماید تدبیر و ششم در فصول در شروع فصل
 برنج در سال و نفعه تقویت بدن کنند و تقلیل غذا و کمکات مواد دریافت معتدل و

اعتناب از اشیا و حرارت مثل لحوتم محل آزند و فصل صیف بقی و تیسعین طبعیت است
 فرامند و از کثرت غذا و شراب و ریاضت پزیزند و استعمال اغذیه لطیفه و نوک و طبعه مفید
 و در فصل خریف از کثرت اکل نوک و جماع و قی و از آب بار و شراب و غسل پزیزند و بسبب غیر
 قوی و فصد تنقیه بدن کنند و استعمال اشیا و غلیل الرطوبت و حرارت و غسل بآب
 نیگرم و در مکان بار و خواب نمودن نیز است و در فصل شتاء از فصد و قی پزیزند و
 استعمال اغذیه غلیظه قویه عارده و لحوتم مفید است تدبیر **مهم و در فصل**
 هرگاه که ف و در هوا پدید آید از اغذیه رطبه پزیزند و تر یاق مشه و دیوس احتیاطا
 آزند و اگر مزاج بارد و لطیفیت نیز مفید است و اگر اتفاقا رطوبت فغلیفه در بدن جمع آید
 به تنقیه بدن متوجه شوند الا از تحریک کین اولی است و خانه از گلاب و دیگر عذایات مطهر
 دارند و اصلاح هوا از بخورات مثل بخور عود فرموده باشند و معذلی و غیره بپوشند
 تدبیر **مهم** در صیبا و شنبان و کولان و مشائخان و مسافران اما صیبا و شنبان
 و جمیع تدبیرشان سرد و خشک بغیر از افراط باید نمود اما شنبان پس غذا و جمیع تدبیرشان
 بار و رطوب باید اما کولان پس غذا و جمیع تدبیرشان گرم و تر باید اما مشائخان پس اگر
 از اعراض ظاهر بر آید و دلت و یسوت یافته شود غذا و جمیع تدبیر گرم و خشک باید اما
 مسافران پس کسیکه اراده سفر کند اول تنقیه بدن نماید اگر بدن معتدل بود و بر ریاضت و
 بیداری و تشنگی و پیاده رفتن و مثل آن بخیزد که در سفر حاجت افتد عادت کند تدبیر
 یاز و **مهم** در وزن حامله پس و تنبیه علامات حمل مثل اندام حیض و قطران
 جماع و بزرگی شکم و صلابت مقام رحم و تنوع و غشیان و سیاهی سر پستان و غیره ظاهر شود
 از فصد و قی و اسهال و حمام و از آواز و دشت ناک و ریاضت و رنج و غم و گریه چهار ماه
 پزیزند و بعد چهار ماه اگر ضرورت قوی افتد باک نیست الا با زبونت شروع ماه هفتم
 اعتناب از امور مذکوره واجب است زیرا که در زبونت چنین قریب خروج میباشند
 و ازین امور بوی حسنی حاصل می آید و نزد ایام ولادت بخدای لطیف زود میفهمد و
 گاه گاه شکم پزیزد و گاه پزیزد و از خانه باز نماند و غن کجید بماند تدبیر و از رطوبت
 و در هوا و قی که از رحم مادر پدید آید و شش از بالای چهار انگشت قطع کنند
 و با پسته و زردی که شش مادر و نموده رشته بپایان حینید و پنبه جربیت تر

نموده بالای آن گذارند و مولود را بآب نمک بشویند با صیاطیکه آب در گوش چپ می ترید و بعد از آن
 شیرین نمک غلظت غسل دهند و قدری شده خالص نلبسانند و بجا می پیچند هر عضو را بر جای خود
 بوضع شالسته بدارند و بجای تاریک پرورش نمایند و از هوای خارجی اجتناب کنند
 لیکن بتدریج باو عادی کنند **تدبیر شیر و شیردانه** در هر مضعه پس مضعه را باید که
 از جمیع دریا خست و از ماکولات غیر مناسبه که شیر را فاسد کنند و اعراض انسانی بر پیروز و
 و مضعه باید که جوان خوب صورت معتدل الطراز و بزرگ پستان باشد و شیر آن معتدل الطعم
 و از زائیدنش چهل روز نگذشته باشند **تدبیر چهار و پنجم** در شیر دادن
 بدانکه در حق مولود شیر مادر بهتر است الا در شیر دادن اگر از کدیمی سبب مادرش منع بود
 تا مضعه موصوفه شود. بعد و پنج روز باین پنج شیر دهند که قطعه پنجه بشیر تر کنند و در موش
 گذارند تا با غضای دهن آن مضر فی نرسد بعد از پستان مادر یا مضعه شیر دهند و
 پوشیده نمایند که تا چهل روز از ولادت شیر زن ناقص میباشد **فائده در اصلاح**
شیر پس اگر شیر غلیظ بود یا منت معتدل و لطافت چون سکنجین نرود و معتدل
 استعمال نمایند و اگر رقیق بود از غده غلیظه مثل هر سه تناول کنند و اگر شیر بمقدار کثیر بود
 اعتیال غذا نمایند که از مضافات امین باشند و اگر قلیل بود بعللاج آن بزدانند و بدانکه بعد
 دو سال طفل را عادی اکل و شرب نمایند الا از اکل اشیاء حار و بارقوی الاثر و
 حامض ترسند و اگر هنگام شیر دادن دوا بطفل حاجت استعمال خود منافع افتد
 تا اول مضعه را از شیر پاک کنند بعد با استعمالش بزدانند **تدبیر یازدهم** در
در پروراندن آمدن دندان پس و نمیکه علامت برون آمدن دندان ظاهر شود
 آن وقت روغن بابونه و عمل بر لثه بمانند و پیوسته و مغز گوش نیز بگردان و لثه مالیدن
 خوب بود و اگر انگشت بسیار بخاید و بهش تعبیل و نمک بشویند و قطعه اصل السوسن قشر
 کرده بدست او دهند و بدانکه اگر باین مقام معالجات نیست لیکن بمصداق آنکه جنس
 بزکبیا جنس معالجات امراض که اکثر بظفان لاحق می شوند مجلا بیان کرده می آید
فصل در امراض اطفال و علامات و معالجات آنها چنانچه
اهم الامصال و آن غرض است که طوبی غلیظه یا ریح غلیظه در طفل متبیس شود و
 دندان سبب مفضل دست و پای خود را می پیچد و گفت بدین آرد و عللاج در وقت

حد و فست دست و پا بگیرند و فست دست و پا بچرخش حشمت بالند و بعد که شستن حالت
 اگر تب شدید و تشنگی باشد حجامت ساق مع الشرح نمایند و بعد از دو و غذا طبیعیست
 کنند و بر وضعه غذای خفیف دهند و اگر تب تشنگی باشد مکرر تنقیه بسبیل گرم کنند لیکن این غار یقین
 و ترید پر میزند و جودار با شیر مادر ساینده و دادن میفید است و بر وضعه جوارشات و معاجین
 گرم توان داد و باشد که این مرض خود بخود بوقت بلوغ زایل گردد و عطل و متواتر
 اگر تبش درم حار فوایدی و داغ باشد و تب یا حرارت نیز یار بود عطل حشمت چون
 علاج سرسام شبان نمایند و اگر از سردی بود که کبر رسیده باشد اظطیعه حاره بکار برند
 عطل اس بقیم عین محله و رمی است حار که بد داغ عبیان حادث شود علامت
 آن عدم سیری از آب و زردی چشم و در آن علاج نیز به و تطیب و داغ نمایند از
 که و در خرفه و درمن گل و قدری سرکه و آب کشیز سبز و آب عنب انقلب سبز
 و در صورت قبض طبیعت آب که و با شیر خشک و آب عناب میفید بود و در وضعه انقلیل
 غذا کنند و بر چه دی قبض بود و بخورند اجتماع المار فی الراس گاه باشد
 که رطوبت مانده در سر اطفال داخل قحف بالایی غشاء و غلبه جمیع آید و علامت این قسم
 آنست که چشم باز ماند و این قسم علاج پذیر نیست و باشد که رطوبت مذکوره خارج قحف
 زیر جلد سر سبب خطای قابل که بعد ولادت سر طفل را بشدت عجز کند و ازین سبب همین
 رگها کشاوه شود و خون رقیق بیرون آید و زیر جلد جمیع گردد و علامت این قسم آنست که
 جلد سر بنزد محسوس شود و طفل بسیار گریه و بیدار ماند و رنگ جلد بحال خود ماند و با
 فر نشیند و اگر خللات این علامت رنگ جلد متغیر گردد و خفیت باشد که با نکشت فرو
 نه نشیند و وجع محسوس شود ورم باشد علاج نکر کنند که رطوبت قلیل است یا
 کثیر پس بر تقدیرین یا محصور در آن مکان است یا غیر محصور پس اگر کثیر المقدار و غیر
 محصور است علامتش خطر دارد و اگر قلیل المقدار و محصور است علاج آن چنین کنند که
 اول موی سر را بکشند بعد از آن با بونه و اکلیل الملک و سوسن گندم بآب بخوراندند
 و نظول نمایند بعد از دوی گرم و خشک مثل زعفران و غیره ضا کنند و در صورت ورم
 علاج سرسام باید نمود و تشنج اگر بسبب سبوت بود بعد استقرای غایت و حیات
 واقع شود علاج آن از مرطبات نهند و اگر سبب قبض طبع بود تنقیه طبیعت نمایند و

اگر از بویابی بود تدبیر نوم کوشند و اگر بر وقت بر آمدن دندان سبب الم واقع شود تدبیر آن کنند
 و اگر سبب ضعف و فساد بود و هم بود اصلاح غذا و مریضه و طفل بعمل آرند کثرت الی حکامه اگر
 درد گوش و درد چشم بود علاج آن مثل درد گوش و چشم جوانان کنند و اگر سبب فساد شیر و
 در و معده بود علامت آن از قی راحت یافتن **علاج** اصلاح شیر و تغذیه میده کنند
الفرع فی النوم اگر از دیدن خوابهای پریشان بود و علاج آن بجهت غایت استراحت نوم
 نمایند و اگر سبب فساد غذا بود علاج آن تغذیه غذا کنند و بعد اکل غذا منع از خواب نمایند
 و گاهی طفل را حالتی مثل کابوس حادث میگردد و علامتش مثل علاج کابوس است
 و کام و ترنله علامتش مثل علاج جوانان کنند و آن سبب سوء تدبیر شیر و او
 و بعد صبح لاحق شود علاج جامة رنگین بطرف مخالف میلان چشم آورند احتیاس **الفرع فی**
فی مجری الزايف علاج آن اول از روغن منی را چرب کنند بعد چربی که مریض
 آرد بپوشد قلع علاج علامتش مثل علاج بزرگان کنند **صریر الاسنان فی**
 و آن ضعیفیت که طفل در خواب دندان چسباید علاج بعد از تغذیه مسهل گرم دهند و عاقر قضا
 در شش ساییده بر لثه مالند و طفل را سرنگون کنند که رطوبت سیلان نماید و رم لثه
 آن بوقت بر آمدن دندان **دندان** حادث شود علامتش تدبیر بر آمدن دندان نمایند استرخاء
 لهبات علاج آن شب بمانی ساییده بعمل آئینده بر لثه مالند مسحال و آن از کثرت
 رطوبت حادث شود علامتش چون علاج سعال بلغمی بزرگان نمایند و بیهوده است
 که هرگاه طفل عارض شود نفس زود زود زود زود **علاج** منقبضات و مسلمات بتغذیه میده نمایند
 و سینه مریض را از هوا سرد محفوظ دارند و اگر مریض شدت بود و انتفاخ نکشد و خون
 خرگوش در عرق گاو زبان نوش نمایند مفید است فواق علاج آن جویز بندی بشکر
 سفید بدهند و آینه بیل نیز مفید است **فی شریک** اگر سبب فساد شیر بود اصلاح کنند
 و اگر از انقباض صفرا یا بغض مریضه بود و علامت آن خروج اوست علامتش تغذیه نمایند
اسهال و آن بر وقت بر آمدن دندان حادث شود و بند نباید نمود و بوقت ظهور مریضت
 تدبیر بر آمدن دندان نمایند و اگر مریضت بحد کثرت رسد بطبایع شیر و زهر حره و حب جالیز است
 معوض چون باطفال عارض شود خود را می چسبند **علاج** نمک و زیت و آب نمک
 بغضه گاو و انداخته بر شکم طفل بکشد و بیدار آن مریضی که در وقت طفل متولد میشوند

علاج ضعف و کسالت آب بپزند و دغان نیمه نمایی و خاکیکه در تنق مایع می باشد و ناس صورتی بپزند
 هموزن آنمخته در مقعد بزنند و از دست مقعد را اندک اندک بزنند و خروج مقعد را بزنند
 اطفال را مقعد بیرون می آید پس باید که اول او را از دست رو کنند و اگر مشکل شود از زرعین
 و موم و شیر گاو چرب کنند تا زود باز گردد و خشت بیکرم بر و گذارند البول فی الظاهر
 طفل یکم بول در فراش کند علاج آن کند روغون بجان و خشت بلوط و گنایه چون کوفته بخیه سفوف سازند
 و استعمال کنند و مشک و جند بیدستر در روغن سوسن ساییده بر نشانه نماید
 و چون فلاسفه مدامت کنانیدن عید بود و از اشیا سرد و بیرون چشمت اطفال را
 اکثر خفایه حادث میشود پس علاجش مثل علاج بزرگان کنند لیکن در تب و کوفه
 اگر طفل زیاده از شش ماه بود بر سر گوش او شرط زنند و قدری خون بگیرند و زوچا بپزند
 نیز بهتر است جدری و حصیه باید دالت که ماده جدری خون است و ماده حصیه
 صفرا پس مناسب که بنا بر تقدم حفظ صحت در برنج زولپس سرچسپانند و حمامات
 مع الشراط لعل آزند و تقیة بدن کنند و بقولات سرد و مومونات بخوراند و اگر طبع با
 گردد و حکم را به بقولات بارده بخیه تناول نمایند و اگر ازین تدبیر طلب حاصل نیاید و همی جدری
 حدوث یابد در بر آوردن آن کوشش کنند و از حد و شش نه ترسند و در این حد
 بقدر ده و دوازده دانه بخوراند و سر به در گوش و بینی دمنده که تمام و کمال بر آید و چون
 منو دار شود و شیره عذاب عرق غلبه عرق گاو زبان نبات سفید خاکشی بقدر
 مناسب بطفل دهند و اگر بطفل ضعف باشد عرق کیوره نیز باید داد و اگر جدری در بر
 آمدن دیر نماید در روز چهارم بگذرد بد و اسی مذکوره حدس و سبوس گندم و مشک سرخ
 اعطافه نمایند و تقیة مسامات درین باب نفع تمام دهد و اگر اسهال باشد نیز حدس مسک و
 مروارید مناسب است و اگر خارشش که علامت بد است پدید آید بچوب گز و بوی
 بچوب کنند و دودش بیدن طفل رسانند و اگر بیوشی عارض گردد و تقویت دل
 کوشند و غذا بر وقت بر آمدن برنج بشکر بخیه و خود شیرین دغان شیرین و نمایی
 دالی مودک و حدس بپزند و بموسم سرد عرق گاو زبان بجای آب باید داد و اگر
 آبله های جدری بسیار بر آید و بجا است انجماد و تقصیر شوند قدری کافور در روغن دلو
 حل کرده استعمال نمایند و خاکستر یا چکبستی درین باب مفید است و روغن کنجد بیکرم

المیدن از آن خشک ریشه کند و اگر زیر خشک ریشه رطوبت پدید آید مردار سنگ و سفید بر آن
 باشند چنانچه آن دانه های بزرگ سفید رنگ که زیاده از چند دانه بر نمی آیند از قسم جدید
 می باشند و احتیاج به علاج ندارد و اگر حاجت افتد علاجش مثل علاج جدری کنند الا
 سبکتر از و حمزه یعنی سرخواره علاج آن هرگاه حادث شود بر مضمه مصفیات خون مثل
 شامتره و صندل سفید و برگ عناب و هند و یک حب از حبوب سرخواره و ریشه مضمه یا سید
 لطفعل و هند صفتش رسوت صندل سرخ هر یک ۲ ماشه نرگسورته ۱ ماشه چاکو چار ماشه
 افیون یک ماشه مردار سنگ ۳ سرخ زرد و حب عناب هر یک یکیک ماشه برگ نیل برگ
 بکاین هر یک پانزده عدد ادویه کوفته بخته با برگ با آمیخته در آب بقدر نیم ماشه حشید
 و اگر حاجت قوی افتد علق و حجامت مع الشرط بکار برند مضمه یعنی گنج سرفتی که حادث
 شود علاج آن از حجامت و علق خون بگیرند و این طلا محل آزند صفتش آله سوخته نیکه توت
 سوخته فلفل سیاه سوخته پوست قشقاوش سوخته مردار سنگ همه را با یک سایه
 در روغن زرد که یکصد و یکبار در آب شسته باشند آمیخته تیار سازند و نیز طلا سی
 سیاه که در آن کیده سوخته باشند مفید است قسم دوم در علاج مرض
 بدانکه علاج مرضی منجم است ابتدا شیء یکی تدبیر دوم استعمال ادویه سوم اعمال بالید
 اما تدبیر و آن تصرف در سه موردی است با اختیار کردن چیزی که استعمالش اکثر وقتاً
 و نوعاً و مقداراً واجب باشد و حملش از جهت کیفیت مثل حکم ادویه بود و پس از آن
 احکام اند که مختص اند بغيره مثلاً واجب است که مریض از غذا وقت نوبت و انتفاء
 مرض در امراض حاده حذر کند و اگر بر دیر بماند مریض تحمل نبود و قوتش ضعیف باشد
 از غذا باز ندارد و اگر تحمل باشد بخلاف این عمل کنند و گاه حاجت بدارن غذا
 غلیظ بطی النفوذ وقتی که تبلیج حس عضو مطلوب باشد می افتد و اگر خف سده بود
 از غذا مذکور به چنینند و گاه احتیاج بدارن غذا لطیف سیرج النفوذ و قتی که قوت
 و بدن مریض قادر به فهم غذا بطی النفوذ نباشد می افتد و خوردن غذا غلیظ بر غذا
 لطیف سیرج النفوذ نباید و در اینصورت که زمانه اشتها و آهنا قریب بود تعلیل غذا فرمایند
 بخلاف امراض مزمنه و گویند که اگر غذا صدیق بر سی قوت بود عدد اوست بسبب
 صد ایت مرض که او عدد قوت است سیرج استعمال غذا و مرض بقید ضرورت

لازم است و همچنین را که بدن از کثرت اخلاط خالی و بیغم و اشتها قوی بود آن را غذا و کثیر از غذا
و کثیر از غذا شاید و اما اگر کمالش بخلات این بود حکم غذا آن نیز بعد از آن باشد و کسی را که
حالش بیشتر بین الحالتین المذكورتین باشد حکم غذا آن متوسط و حلیین مذکورین بود و اما اگر
نوبت و قتی که اراده بحفظ قوت مریض کرده شود آن وقت لازم است که از غذا چیزی بریض
عطا نماید اگر حاجت مغت امر مری دارند یکی نظر کنند بطبیعت مریض پس او را دیار ساز
یا متوسط خواهد بود پس اگر کثرت بود بکثرت در روز دوم و سوم و چهارم و بیغم واقع
خواهد شد و اگر متوسط یعنی حاوی الاطلاق باشد بکثرت بر روز بیغم و پنجم و یازدهم و چهارم
خواهد بود پس اگر کثرت بود و تا وقت امتناع قوت قوی و مریض بجال خود ماند از غذا
منع کنند و حلیین هیچ نخورد الا شمی قلیل از جلاب که از شرک کثرتی که کوشش و طعمش بکثرت
منور تیار کرده باشند و این تدبیری میشود بغایت لطافت و اگر مزاج مریض یا فصل سرد
گرم بود بعد از جلاب کنجبین در آب گلاب حل کرده بدهند و بغیر آب یا گلاب نقطه بکنجبین
اقتصاد نورزند و اگر مریض حاوی الاطلاق بود برز اول ما را اشعیر رقیق بجلاب یا بنشربت
نهفته دهند و اگر صفا بکثرت غالب بود آب انارین باید داد و بر روز ششم قدری آب
انارین و جلاب بنوشند و بغیر این هیچ ندهند و قتی که عطشی غالب آید تسکین بجلاب
فرمایند و اگر مریض حاوی الاطلاق بدین هیچ بود که بکثرت بر روز بیغم و چهاردهم واقع شود
بیک روز و مرتبه ما را اشعیر غلیظ دهند و اگر درین قسم شہوت قوی بود و بوقت صبح یا شام
و بوقت شب مزوره اسفناخ خورند و این را تدبیر لطیف گویند و اگر مریض اسکن بود تدبیرش
تدبیر غلیظ نمایند یعنی دراج و زرد و بقیه مرغ بنفشه بخورند و این تدبیر سی میشود و مریض تدبیر
غلیظ و صحت تدبیر لطیف پس در مریض اسکن چنانچه تدبیر غلیظ نمایند و قلیلا قلیلا کم کرد
باشند بعد بیک بوقت آنها از غذا منع نمایند و در امراض مزمنه تدبیر غلیظ بعمل آرند زیرا که تدبیر
لطیف متعین بود و در امراض مزمنه تدبیر غلیظ بدین طریق بعمل آید که بوقت آنها لطیف نمایند
و تدبیر بیک تقویت قوت و در مریض غلیظ میشود تدبیر غلیظ و تدبیر بیک ضعف قوت و نقد آن
مرض کنند سی است تدبیر لطیف و غذای که بمقدار حاجت خورد شود و حفظ صحت نماید و
نحوه کثرت حسینه بود تدبیر معتدل موسوم است و تدبیر معتدل مناسب با مزاج مزمنه بود و
تدبیر لطیف مریض حاوی که قوت و در این قوی بود و مریض که در امتلاء پابند شد و قوت قوی بود

تدبیرش لطیف کنند و در ضعیف با استفراغ و با قوت ضعیف بود تدبیرش غلیظ بمقدار قلیل باید در
 مریض که استفراغ باشد و قوت قوی بود و در مریض که از استیلا باشد و قوت ضعیف تدبیر
 معتدل مناسب است و در نظر کنند بجاوت مریض پس اگر عادت مریض بکثرت اکل بود و قوت
 مریض را از اکل غذا در نوبت و نه در ابتدا و نوبت و نه در تریزاید نوبت و نه در انتها و نه در اواسط
 حادث باز ندارد زیرا که از خوردن غذا بحدی شخص شی حادث میگردد و خصوصاً اگر صفادی الحظه و
 ضعیف القوت بود و اشخاص قوی و فربه را که از عدم غذا ضعیف و نحیف میشوند حماقت
 غذا خطر عظیم دارد و شخص را که در معده خود بوقت تاخیر غذا احساس الم شود و از ابونت تاخیر
 غذا و االشعیر رقیق و میند و اگر عادت مریض بقلبت اکل بود از حماقت غذا فرماید و ما را الشعیر
 رقیق بقدر قلیل و آب انارین و میند سوم نظر کنند بجهت مریض اگر شربه رقیق و علیل باشد
 حماقت غذا نه نمایند و اگر ضد آن بود تدبیرش لطیف نمایند چهارم نظر کنند بشعور مریض پس
 اگر طبع مریض آشی که نفث قلیل است راغب باشد و اگر اهمیت پذیرد و نیز بکثرت نفثش کثیر است
 نماید و بصورت لازم آنست که چیزی که طبع مریض با و راغب است قبول کنند و اگر طبع مریض
 بخیری که مضرت آن کمتر است یا بخیر که اصلاح مضرت آن آشی دیگر ممکن باشد راغب بود تا
 نظر کنند که مضرت در بدن کثیر است یا در ندادن آن پس در صورتیکه مضرت قلیل بود و
 را اختیار کنند بحکم نظر بوقت نوبت کنند پس اگر نوبات حمی بنظم واحد باشند تا بوقت بوقت
 و قبل از شش ساعت نوبت و بوقت نقصان حمی بغیر زایل شدن حرارت حمی هیچ غذا
 بعلیل ندهند و اگر وقت انحطاط نوبت یا وقت انقباض نوبت وقت غذای مریض بود از
 اکل غذا باز ندارند ششم نظر بسبب مریض کنند پس اگر مریض طفل یا شیخ بود از غذا حماقت
 نکنند الا غذای کثیر بوقت واحد ندهند مگر تفاریق و حال کامل و شباب را سیان حال طفل
 و شیخ متوسط دانسته بجهت سبب منع غذا نظر کنند اگر در معار یا معده ثقل فصله غذا بود
 بعد از انحطاط ثقل و فصله غذای غذا دهند و گاه بمریض استفراغ برای احتیاج مبسمل یا فصد
 یا فته می افتد پس در بصورت بعد از استفراغ غذا رخصت است اما استعمال
 ادویه داو بر دو نوعست یکی از داخل و دیگری از خارج اما استعمال دوا از داخل یا بصبر
 یا استفراغ یا تغیر مزاج و بهیچن تقدیل مزاج نماید بی تنقیه و بس و از خارج یا زیاده میکند مثل
 دوا می مثبت یا ناقص میکند در بدن چون دوا و یا منع میکند چیزی را از خروج که بر می آید

از بدن مثل دواهای راجع یا تیسرید به مزاج را چون دواهای سددل و باید دانست که اگر دوا از خارج نهاد
یا طلا سبکلیل یا طبعین او را استعمال نمایند زیاده از دو ساعت نگذارند بلکه بعد از دو ساعت
موضع را از دوا پاک نمایند و آب یا یونجه بشویند و بعد روغن چیزی مانند و اگر برای عمل کبد
و طحال استعمال کنند بخوبی معده بهتر است و اگر برای عمل اعضا و ریه استعمال کنند غرقه
را بعد و بخور نمایند و اگر استعمال برای حرارت قلب و دماغ بود غرقه آن را بر وقت گرم شدن
تبدیل نمایند و غرقه دیگر آلوده نبیند و فرق در نهاد و طلا آنست که طلا رقیق بود و نهاد غلیظ
و آن استعمال خارج غیر از نهاد و طلا که مذکور میشوند چند نوع اند یکی خلطه داود و اگر مست
که بپزند و گویند که خلطه ظرفیت که مباحه مناسبه مثل ناء الورد و غیره در آن بپزند و بپزند
و و هم قطور و او دوائیت سائل که در چشم یا در گوش یا در بینی چکانند و قطور سی
در گوش استعمال نمایند لازم است که نگذرد با چشم معموهم معموهم و او آنست که چیزی
تر یا خشک بپزند پس اگر چیزی بیش افتاده است خلطه نامند که ذکر یافت و اگر خشک
است شوم نامند چهارم نفوخ و او آنست که چیزی خشک در بینی و غیره دمنند و اگر بیشتر
پوسید انوبومی شود چشم معموهم و او نیست از قطور و اکثر استعمالش در تنقیه بدن
از مسهل و قنده بهتر است الا لازم است که بوقت کثرت ماده اول تقلیل آن بمسهل و قنده نماید
بعد سه عوط میل آرند ششم عطوس و آن چیزیست عظمه آدره مقهم و جوهر دوائت
که چیزی سائل بخلق بریزند و این قبل از وارد شدن در معده اثر می نماید و استعمالش
اکثر در امراض دماغ میکنند ششم سنون آنکه چیزی خشک بر دندان مالند و هم محل
و آن چیزیست خشک که از میل در چشم کشند و استعمال محل خارج را نشب باید و بارزوم
را در آخر روز و هم فرور و آن چیزیست خشک که در چشم یا بر جراحت باشند
یا زوهم برود و او آنست که ادویه را سرد نموده در چشم کشند و او زوهم قمری
دو چیز است ترکیب بدن مانند سیر و هم فقیله و او آنست که چیزی طویل را در دیر یار
قبل یا در بینی یا در گوش یا در جراحت نهند چهارم و هم حمول و او آنست که لته را
در ادویه ترکیب در دیر یا در قبل دارند یا نزد و هم قمری و او حمولی است که مخصوص
بقصر زن باشد شاهر و هم غوغره و استعمالش بعد تنقیه بدن باید و در زمانه کشند
مقتدر هم کما و او بر دونی است یکی کما در طب و آن نیز بر دونی است یکی آنکه چیزی

رطب مثل آب حار و گلاب و غیره را در مثانه گاو انداخته گرم گرم بر عضو نهند و دوم آنکه در چیزی که
 به شمع یا خرقه یا ترنوده گرم گرم بر عضو نهند و این نوع تکیه را قسم اولی قوتیست لهذا بجای
 معده و اگر حاجت تکیه یافتند بجز تکیه مثانی استعمال نتوان کرد و دوم که با یاس و او است
 که چیزی خشک را مثل نمک و سیس و خرقة بسته گرم کرده تسخیم عضو نمایند و در آیدان
 رطب و هوای رطب تکیه یا یاس بهتر است و نیز در طول و سکوب پس نعل
 آنست که چیزی سائل را بر بدن लगा صمد بلا توقف ریزند و سکوب آنست که چیزی سائل را بر
 بدن متوقف ریزند و استعمال سکوب آنجا بکار برند که عضو علیل را تاب نطول نبود یا بعض
 طفل بود و تحمل او را تحمل نماند و نیز بکار معده عند الضرورت غیر از سکوب نطول را بکار برند
 زیرا که نطول قوتیست از سکوب است فواید و محم کجور و او آنست که او به مفروده یا مکره را در جگر
 نهند تا بوشش بد مانع رسد و اگر سوز بعضی عضو مثل گوش و دندان و مقعد و رحم دهند
 پس بطریقیکه آنست بدان عضو باشد استعمال نمایند مثلاً اگر در گوش و غیره دهند بوسیله
 قمع در و دور سازند و اگر در مقعد و رحم دهند بخور بر آتش نهند و بر سر آن طرف جوت دار
 مشقوب اوسط گذارند و بعضی را بفرمایند که بر آن طرف بنشینند تا از ثقبه دو موضع مقصود
 بستم انگلیاب و او آنست که بخار آب گرم ببدن رسانند و خود را در جامه پیچیده بر
 سرنگون دارند چنانچه برای عرق آوردن معروف است یا بخار آن آب در گوش و بینی رسد
 بدین طریق که او به مناسبه در ظرف قمع دار آب بچکانند و درین آن بند نموده از قمع آن
 بخار در گوش و بینی رسانند لیست و یکم آبریز و آن حوضیست که در حجم بقدر قاست
 انسان بنامی کنند و آب خالص یا آب او به آنرا حمل نموده بر بعضی از دران می نشاند و گاه
 مثل آن از قفسه و غیره آبریز می نمایند تا از مکانی بمکانی نقل دهند و برای محافظت هوا
 سر پوشی بران می پوشند و بقدر بر آوردن سردان سر پوشش سوراخ نهند تا بر بعضی از این
 بنشینند و از آن سوراخ جهت جذب سیم سر بران دارد و با تخته هر چه بخواهند می کشند
 اگر چنین میسر نیاید تا هر طریقی که موجود باشد جذب ضرورت بکار برند لیست و دوم
 وضع الاطراف می الماء الحار و استعمال آن بهر جذب بخارات از آنست
 با سفل می کنند و در افراط حار است می نباید الا بوقت ضرورت قوی مثلاً و قتی که خوف شد
 سرسام بود و لازم است که آب نیگرم باشد و ظرف چندان عمیق بود که هر دو پا را در آن فرو

باشند و اخراج را یکسان است در آن بگذرند و ساقین را از اعلیٰ بسوی اسفل مانند آنست
 که دایمی خفیف پیش روی مریض بگیرند تا بخار آب میل و دماغ نرسد نسبت به
 سه هم شد الا طراوت و استنشاقش به جذب ماده از اعضاء رطیب و شریفه و برای
 دفع کیفیت نمیه میکند و نیز برای نشیان و صرع اعلیٰ می آید و باید که دست را از بغل و پار از بن
 ران بکشند آغاز کنند و کشان بخلاف آن و اختلاف است در آنکه فقط اصل دست و پا
 بر بندند یا دست و پا را تمامه پس جالینوس گوید که پار از بن ران تا کف پا و دست را از
 بغل تا کف دست بر بندند و تا هم رازی گوید که فقط اصل دست و پا باید بست زیرا که در طریق
 جالینوس خطر عظیم است برای آنکه در آن صورت ماده منجذب را مکانی نمی ماند که در آن بماند و
 بدین سبب باز بطریق اعلیٰ رجوع نماید آنست که پار از بن ران تا باز نو و دست
 را از بغل تا ارنج بر بندند و باقی را بدستور بگذارند نسبت و چهارم شافیه و او است
 که تکیه صابون تراشیده یا از او ویه مرکب ساخته در قبل یا در ویر ببارند و شافیه در طول بقدر
 شش انگشت مریض باید و ششبات در امراض سعال مستقیم کثیرا عمل اند و ششبات محذره
 امکار نرند زیرا که خوف هلاکت است و شافیه را زیاده از دو ساعت نگذارند و در اصل شافیه
 رشتبه محکم بر بندند که بوسیله آن شافیه را بکشند و چون که کثرت ششبات عاده اعداد
 یوا سیری نماید از پنجبت لازم است که بعد خروج شافیه روغن بادام بر مفعول مالند نسبت
 پنج حقه و او است که او ویه سائله سمد در حقه انداخته از راه دیر و معارضه سازند و
 استنشاقش برای قویج و اخراج اخلاط غلیظه مفید است و کثرتش مضعت معده و استعمال
 حقه حاد و در قویج و امراض بارده باید و در حمیات و او را هم احتیاط حقه انداخته است و آب
 و دایمی حقه زیاده از دو رطل نباید و اولی آنست که نصف رطل باشد و دایمی محذره
 افیون و دویلهای عواصر مثل بلبله و حقه داخل نکند و کثیر و در فقرات و جالیاث نیز
 نمایند ترکیب استعمال آن چنین است که او ویه مسوله را در آب جوشانیده صاف نموده
 و حقه انداخته بغل آید و آب او ویه در غلظت و رقت متدل القوام باید البته آنست
 که در قویج مصل برقت بود و در سحج مائل بغلظت و در حقه واجب می پنج چیز مثل بلبله
 و نوقت استنشاقش مریض از عطسه سعال اجتناب نماید و باید که قبل از احتقان سعال
 مثل حقه و مصل باندک شور با و که در آن توایل با رشتند بخورند تا حقه در خلط پیچیده واقع شود

که مغز است و باید که مثل چاربهای کلیه و غیره بجایزاستفاده دارند و شش بر بالین نهند تا پشت بر زمین نخسند و در قویج و در زنا و غیره بجایز را بنواهند بشکم را اوخته دارند و سر و سینه آن بر بالش نهند و منجر نگیه بسوی پشت داده بجایزاستفاده دارند و سرین آن را مرتفع سازند و باید دانست که بقدر از طایفه طویل الصق محجج المنقار که بسیار خوار است و دائم جهت از آله قفل خود را بآب دریای شور افتقان میکنند شاید نموده خفته را رواج داده است و در آید رواج بآب و نمک که حکم دریای شور دارد این عمل میکردند بعدا حسب حاجت او و میسند در آن افزودند اما اعمال بالی مثل جبر و یوکی اما جبر استخوان یا از جای برآمده را بستن است و شکستن استخوان را کسر گویند و تدبیر است که عضو را بجای می کشند و بهیئت اصلی آرند و بعضا به که هموار و مطابق عضو کس بود بر بندند و از تخته چینی که از چوب انار و مثل این که نرم بود تیار نموده هموار کرده بر او گذارند و بر چهار طرفش رشتن محکم بچینند و بعد از این فصد کنند و سهل خفیف دهند و تدبیر لطیف نمایند و بهترین غذا درین وقت منزه زخم خروس بکچ است و خوردن گل ارغنی یک شقال فانه عظیم بخشد و موسمیائی پارسى نیز سرچ الاثر است و تخته مار پیش از دوروز کشانید مگر بطور است که او دم و غارشش است زیرا که درین وقت کشادن و قدری در مواد استنشاق عضو لازم است و تمطیل بآب گرم مفید است و چون یک هفته بگذرد و درم و غیره هیچ نباشد عصاره است بر بندند و بعد از چهار و پنج روز میشوید باشند و تدبیر تعلیق نمایند و درین وقت تناول هر چه و غیره مناسب است و عضو را بر یک وضع نهادند ندارند بلکه بعد از استحکام اندک اندک حرکت داده باشند و میعاد بستن حسب احتیاج است پس وقتی که استواری متحقق شود احتیاج بآن نباشد و هرگاه درم با کسر یار بود غیر مرطوب دارند و اگر با ضرورت بود با نرم بنهند و بر روزی دو یا یک بار کشانند و وقتی که درم دور شود رجوع بکسر نمایند و اگر گوشت بکسر گرفته باشد بر زخم شرط زنند و خون بپاشند تا از بعضی امین باشد و اگر کسر بجات بود مقام جراحت کشوف دارند و بحوالی آن رفاده و تخته با بنوعیکه مناسب بود بر بندند و اگر کسر نشد و باشد و استخوان از جای خود برآمده باشد تا تدبیر خلع نیست که اگر خوف خدوش ماده بد آنجا بود فصد کنند و طبع نرم سازند و گل ارغنی یک شقال بخورند و غذا افزوده با روغن بادام دهند و اگر خنج مرکب بجات و درم باشد اول تدبیر آن کنند بعدا علاج

قطع کوشند و اگر قطع در عضوی بود که باستانی درست شود پس در صورت انقباض و در وقت
 نه نمایند و تدبیر بجا نشان دادن مفید است که آنرا تجدید می بیند بسیار اندک اندک حرکت دهند پس
 آنرا بکشند و بگذارند تا که بجای خود نشینند و موضع آنرا بصفا بر بزنند و باید که گلارستی در آب
 برگ مورد سینه و عصاب را بد آن آلوده بر بزنند تا آب شگافتن را گویند پس باید که تا دم نیک
 نتیجه نشود تا بد شگافت و شگافت درم است و واجب است که درم نرم تر و بلند تر باشد و در وقت
 در طول بدن کنند تا لیسها بریده نشود و در درم بن ران و بغل در طول شگافتند بلکه در موضع
 موافق عضون و درم آن باید شگافت بخلاف جبهه که وی نیز از جبهه می شکند است لیکن در بعضی
 آن رعایت عضون نه نمایند بلکه طول بدن شگافتند زیرا که وضع لیسها و در طول است
 و شکن تقاطع بر آن کرده پس اگر درین متابعت آن کنند لیسها بریده شوند و عضله جبهه
 بر حاجب چشم فرو افتد پس ازین جهت بطاط باید که از او صنایع الیاف و عروق و عضلات
 هر عضو واقع بود و بعد بط از سپید بکنه پاک نمایند که چیزی از چرب و غیره نماند و به استعمال از
 اسفیداج و دانه و گلزار و دم الاخون و انزروت و غیره مرهم سازند و بکار برند اما که
 معنی آن و انغ دادن است و او پنج قسم میشود یکی آنکه بگویند که آن مخصوص است به
 این کار کی نمایند و مو باید که فسی بود قسم دوم آنکه از اشیا بمسبیل مثل روغن گرم
 نمایند قسم سوم آنکه از قطعه مرجان خیار پنجه و رام لیسها استعمال است کی نمایند چهارم آنکه
 از دویه ها و خیار پنجه در بوا سیر استعمال است کی نمایند قسم پنجم فسی است از کی
 که در چند اختراع یافته بر طحال و در عرق الف و غیره استعمال میکنند لیکن باید که در عرق
 الف و یکی بر درک و دوم متصل رگه و سوم بر کعب کی کنند و تریش چنین است که بر
 خرقه که بعد از چهار انگشت باشد اسما و شیخین و محبوب سجانی تحریر نمایند و بران قطعه شش
 قطعه کوچک از خرقه بمقدار قطعه اولی بنهند و بران قطعات یک برگ درخت لزان دارند
 و قطعه میانی که بسیار جوفدار باشد بگیرند و از در میان بطول و دو پاره سازند و قطعه از آن
 گرفته بران برگ نهاده آنرا پاک و شستی در و گذارند و زمانه شایسته توقف نمایند
 پس هرگاه بر طحال مریض آید نمودار شود قطعات را بزودی بردارند و آید را بدستور بگذارند
 که بعد یک دور و روز خود بخود دفع آید و چرک را طوبیت از و منفع گردد و بعد ازین مرهم
 مناسب استعمال نمایند و فایده کثیر را سار منبر که است که از برکت آن قطعات گزند

نمیرسد و باید دانست که طبیب را لازم است که بعلاج اذویه چند امر را مد نظر قرار دهد و امر اول آنکه
اگر مرض حار بود و دوائی بارد دهند و اگر مرض کثیر الحار است بود و دوائی کثیر البودت دهند
و اگر مرض بار بود و دوائی حار دهند و اگر مرض کثیر البودت بود و دوائی کثیر الحار است دهند
و بطولیت و مویست را بهین قیاس کنند و امر دوم آنکه باعتبار زمانیکه بیمار بوقت مرض نظر
کنند مثلاً در دم حار و در ابتداء دوا مع نمند و در تراید ر دوا مع و محلل مخلوط ساخته و در انتها
فقط محلل و بهین نقطه در مرض گرم در ابتدا تطبیف شدید نمایند بسبیل اعتدال و در انتها
زیادتی تطبیف فرمایند و همچنین اگر مرض کثیر الحار است و دوائی طبعی بود و بی انتظار بفع استفرغ
نمایند و الا اول مشغول منفع شوند و بعد بمسبل امر سوم آنکه لیاقت مرضی نظر کنند پس اگر
مریض بدوای قوی عادی بود و دوائی قوی استعمال کنند و اگر مرضی بدوای ضعیف
عادی بود استعمال آن واجب دانند و اگر مرضی بغی و اسهال عادی بود بوقت
عادت آن رجوع بغی یا مسبل نمایند و چهارم آنکه نظر بزمان مرض کنند پس اگر مرضی طفل یا
شیخ بود مسلمات قوی و ادویه قوی البرد مثل کافور استعمال نمایند اگر مرضی مله و امر
چشم آنکه مزاج بله نظر کنند پس موافق مزاج بله رعایت در علاج مرعی دارند و امر ششم آنکه
بقوت مرضی نظر کنند پس اگر مرضی قوی بود بوقت حاجت در استفرغ تا بکنند
و اگر مرضی ضعیف بود در استفرغ توقف فرمایند تا وقتی که از اغذیه و اشربه قویه که بر
مرض بوند قوت حاصل آید الا اگر اتفاقاً با استفرغ حاجت قوی افتد تنهیه ضعیف بفرمایند
بعلل آرند و نیزه نیزه ضعیف دوائی قوی ندهند و امر هفتم آنکه مزاج مرض و مزاج مرضی نظر
کنند پس اگر مزاج مرضی حار بود و مرضی نیزه حار لاحق بود تا تبرید قلیل نمایند زیرا که سبب
ضعیف است و اگر بالعکس آن ظهور آید بخلاف این بعلل آرند و اگر مزاج مرضی حار باشد
و مرضی بار حادث شود و افراط تخمین نمایند زیرا که سبب قویست الا اگر در افراط تخمین
دیگر عارض شود و در بر اعتدال و حد وسط مرعی دارند و در ضد آن بخلاف این امر ششم آنکه
بفصل و بهو نظر کنند پس در فصل و بهوای حار تبرید باید و در بهو فصل بار و تخمین پوشیده
نمایند و کثیر با استفرغ در نصف النهار و در گرما قبل از صبح واجب است و امر ششم آنکه
نظر بمسبب مرض کنند پس اگر مرضی از ذکر بود و دوائی کن قوی از انات نمایند و چهارم
بعضا عادت مرضی نظر کنند پس اگر مرضی دائم الضیق و عدا بود و مسبل قوی ندهند زیرا که

عضول جنبین که اگر تحلیل نبردند قدری قلیل در بدن می مانند امری از دماغ که طبیعت تشنه
 نظر کند آن بر چهار قسم تقسیم است قسم اول مزاج عضو است سپس اول مزاج
 عضو صمغ را قیاس کنند و بعد نویسل آن معلوم نمایند که چه قدر تغییر در مزاج اصلی را یافته
 پس موافق آن تجویز دوا نمایند قسم دوم خلقت عضو است پس برای عضو کثیف
 مثل کلیه و عضو صفت مثل اعصاب دست و پا دوی قوی باید و برای عضو متخلخل
 چون ریه و عضو مجوف چون عروق دوی ضعیف باید و برای عضو که در متخلخل و کثیف
 متوسط بود دوی باید که قوی باشد ضعیف قسم سوم نوع عضو است سپس برای عضوی که
 شریف بود و فائده آن برای تمام بدن عام باشد مثل معده و ریه برای عضو لطیف
 مثل چشم و عضو رئیس مثل قلب و عضو ذکی الحس مثل عصب دوی قوی و
 شدید البر و دوی که مرغی مرث بود نباید استعمال کرد و تحلیل مواد این اعضا
 بخوار آید بکشد دوا را قایل بعضی نمایند و دوی مثل زنجار برین اعضا نه نمند و استفرغ
 مواد اینها بدفعات بعمل آرند قسم چهارم وضع عضو و معرفت عضو است پس وضع عضو
 بدین پنج در علاج فائده می بخشد که دانسته شود که یکدامی عضو بچه طور دوا خواهد رسید
 چنانچه در صمغ و راعاء عالیله و دایموسل مشروبات میرسد و در راعاء اسفل بطریق حقنه و
 معرفت عضو در علاج سه نوع فائده می بخشد یکی آنکه عضو بعید دوا کرده شود با دوی
 قوی مثل کلیه و عضو قریب با دوی ضعیف مثل مری و بدانکه گاه حاجت بآرایش دوا
 دیگری افتد مثلاً آمیخته میشوند در ادویه اعضا بول تدرات و در ادویه قلب و عظم
 و دم آنکه عضو صمغ بسبب مشارکت عضو علیل دوا کرده شود چنانچه مشروبات خوشبودار
 و غنیان سوم آنکه ماده را از عضوی برای عضو دیگر استفرغ کنند مثلاً و قیتیک در حجاب
 مقهر کبد ماده جمع شود و سهل از راه امعاء استفرغ کنند و و قیتیک ماده در حجاب کبد جمع
 شود استفرغ بدرات از راه کلیه نمایند و مشارکت عضو بچند قسم است یکی آنکه عضو
 خادم عضو دیگر بود مثل عصب برای دماغ و دم آنکه عضوی مبد و فعل عضو دیگر بود
 مثل حجاب برای ریه و نفس سوم آنکه عضوی مجاور عضو دیگر بود مثل گردن و دماغ
 چهارم آنکه عضوی طریق عضو دیگر بود مثل بن ران برای پا پنجم آنکه عضوی متقابل
 عضو دیگر بود مثل دماغ و معده ششم آنکه عضوی جانی اعصاب فضلک عضو دیگر بود

چون نبل برای قلب و انشین برای کبد و غلغله الاذن برای دماغ و سبب آنکه ماده اگر در
 انقباض باشد از موضع به موضع دیگر که بطرف خلاف آن عضو بود جذب کنند و این
 خلاف خواه قریب بود خواه بعید پس مثال جذب خلاف قریب آنست که شخصی
 را از بین دندان خون بکثرت آید پس برای جذب آن رعاف آرند و اگر براس
 آن از عروق اسافل اخراج دم نمایند جذب بخلاف بعید بود و واجبست که جذب خواه
 بطول بود خواه بعرض الا بقدر واحد باشد مثلاً ماده دست راست را بدست چپ یا
 پایی راست جذب نمایند اما جذب در قطرین جایز نیست مثلاً ماده دست راست
 را در پایی چپ کشند و در جذب رعایت مشارکت نیز مرمی دارند مثل وضع حمام
 بر شین برای حبس دم طمث و رعایت محاذات نیز واجب است مثلاً قصد باسلیقی
 و اسلیم در تحلیل کبد نسبت راست می زنند و در تحلیل طحال نسبت چپ و ویتیکه ماده در
 عضوی جمع آید و عمدش قریب بود یعنی سه روز برنگذشته باشد تا ماده را از
 موضع بموضع دیگر که از قریب بود جذب کنند مثلاً ماده رحم را بوضع مجامع برسانین
 جذب نمایند و لازم است که ماده را از عضو شریف بوضع اخس جذب کنند و اگر عمدش
 بعید بود یعنی سه روز بران گذشته باشند و ماده کثیر بود استفراغ از نفس عضو
 نمایند و اگر ماده کثیر بود اولی از جانب موافق قصد زنند و بعد اخراج دم از نفس
 عضو کنند و پوشیده نمایند که اگر بدن مجتلی و رجوع ماده بعضو موقوف نبود جذب بلا استفراغ
 بعمل آرند و الا فلانیر که ماده قلیل المقدار و قلیل الحکمت را جذب بغير استفراغ نمایند
 و ماده کثیر المقدار کثیر الحکمت را جذب با استفراغ و واجب است که اگر عضو موقوف
 در د باشد اول تسکین آن نمایند بعد به جذب کوشند و طریق جذب ماده از عضو
 بعضوی بچند قسم است اول آنکه عضوی را که مقابل عضو موقوف بود بر بندند یا بر وضع
 می جمع کنند یا آردیه حادّه جاذبه بعمل آرند و دم آنکه اگر ماده در دست چپ بود بسبیل
 دست راست را حرکت دهند و بخلاف آن بالعکس آن سوم آنکه اول تسکین وضع نمایند
 و بعد وضع اطراف با رجاریا دنگ آنها باشد آنها بعمل آرند چنانچه در امراض راسخ
 مستعمل است چنانکه ماده اگر بسوی باطن میل کند و بر معده یا صدر را راده انقباض
 نماید آنوقت اطراف را سخت بر بندند و بد آنکه چون بیان امراض ترکیب و تفرق اعضا

در کلیات معتد بود ازین جهت از احتیاط و رزیده به بیان علاج سوء المزاج پرداختیم پس علاج
یا سافج بود یا مادی و هر واحد از وی یا حار بود یا بار و یا طرب بود یا یابس اما علاج سوء المزاج
سافج تعدیل مزاج است و علاج سوء المزاج مادی استفرغ ماده پس اگر با استفراغ
ماده زایل شود فهو المراد ورنه تعدیل مزاج نمایند و سوء مزاج حار در انما سهل الزوال با ابتدا
عسر الزوال بود و بار و بخلاف آن باشد و تخفیف از طریق اسهل است و پوشیده ماند
که سوء مزاج یا مستحکم بود یا بطور که هنوز ظهور نیافته باشد یا ابتدا ظهور یعنی ظهور یافته باشد
الامهاتی برنگشته پس علاج سوء المزاج مستحکم بالقصد باشد مثلاً علاج حار بادویه بار
کنند و علاج بار و بخلاف آن و علاج سوء مزاج که ظهور بود حفظ صحت است و علاج سوء
مزاج که ابتدا ظهور بود مثل علاج مستحکم است الا از دوا صنف باید و هرگاه طلیب شک
که مرض حار است یا بار و پس اگر بیمار شک افتد دوائی که در درجه اول حار بود مثل
شکر استعمال نمایند زیرا که اگر مرض فی الحقیقت بار دواست فهو المراد و اگر حار است و غیر
ندارد زیرا که حرارت بروج مناسب بود و اگر بیمار شک افتد دوا که در درجه اول بار بود
استعمال نمایند زیرا که اگر مرض حار است فهو المراد و اگر بار دواست غیر از طوارض مرض
که تدارکش ممکن است ضرر دیگر ندارد و طلیب را لازم است که رعایت عادت نیز
در باب علاج مری دارند زیرا که عادت را در بدن انسان دخلی کامل و اثری عظیم است و
هرگاه امراض مجتمع شوند علاج آن مرض که زوال مرض دیگر بذاتش موقوف بود مقدم
دارند مثل ورم و قرحه که تقدیم علاج ورم باید یا علاج آن مرض که سبب برای مرض دیگر
بود مقدم دارند مثل سل و جمی که علاج سل مناسب است یا علاج آن مرض که خطرشان مرض
دیگر اغلب بود مقدم باید داشت و اگر مرض و عرض مجتمع شود علاج مرض باید نمود الا وقتیکه
عرض خطرناک باشد علاج عرض مقدم دانند و گاه انتقال مکان و هوا و بله و هیئت و مسکن و
فصل بر برفض فائده می نماید و باید دانست که استفراغ بر دو نوعست طبعی و غیر طبعی اما طبعی
و ازین بر دو قسم است ضروری و غیر ضروری پس ضروری مثل بول و براز و عرق و
غائط و طشت و نفاس و جماع و غیر ضروری مثل حمام اما غیر طبعی و او بر چند نوعست یکی اسهال
بزوا و قته و شایات و دویم اخراج دم بقصد و حجامت و ارسال حلق و رعایت طشت
و نفاس سوم می چهارم او را بول پنجم اخراج مواد راس ششم او را عرق هفتم اخراج

صفا و براق و به آنکه طبیب را لازم است که در باب استفراغ سه امر به نظر دارد یکی آنکه
 استفراغ موافق میل ماده بوده بخلاف آن مثلا اگر غشیان بود ماده را بقی استفراغ
 سازند دوم آنکه استفراغ ماده از مخرج طبیعی باید مثلا ماده را از راه اعضا و بول استفراغ
 نمایند سوم آنکه ماده را از عضو معلول بعضوی که احسن و مشارک بود نقل کرده منفعی
 سازند **فصل و منهجات** به آنکه نفع نخشن را گویند و نخشن خلط است که خلط غلیظ و
 و رقیق غلیظ گردد پس و قتی که تسهل حاجت اقتدا و نفع ماده نمایند که استفراغ که حقه
 بلاضر حاصل آید و انتظار نفع با مراض مرمنه واجب است و در مراض حاده جائز زیرا که
 در بحران ماده حاده قبل نفع سهل باید داد که در یقوت با انتظار نفع خطر عظیم است و چون محتاج
 نفع نیست لهذا در تب و موی بر فراز اول قصد میکنند الا که گاه ف و خون از آبش خلط
 دیگر بود نفع آن لازم است **فائده** مفرازی خالص سه روز و صفرای غیر خالص به پنج روز
 و نیم که از افام غلیظه و رقیقه بود به چهار روز و اگر از افام غلیظه و رقیقه بود به سه روز یا بتقدم
 و تاخر و سودا به پانزده روز نفع می یابد **منهجات** صفرا گل بنفشه گل نیلوفر نیم گرم کاسنی گل
 سرخ الوسمار مطبوخ یا نقوع نموده برنجین یا عسرت نیلوفر یا بنجین یا شل آن داخل کرده
 بنوشند اما نقوع آنکه ادویه را در آب که بقدر نوشیدن بود تر دارند بعد ماییده صاف
 کرده بنوشند و مطبوخ آنکه ادویه را در آب که بعد سوختن بقدر نوشیدن بماند جوش داده
 صاف نموده بنوشند و اگر خواهند که تمام قوت دو ابر آید نقوع نموده بجوشانند و آنجا که
 در مزاج مریض حرارت بود یا شتیر یا فصل حار باشد اکتفا به نقوع و شیره جات باید نمود
 زیرا که دو از جوشیدن حرارت پیدا میکند و باید که در طبع همه ادویه را یکبار بنفشه ازند زیرا که
 بعضی آتش که خورند مثل نیلوفر و عناب و تر بد سفید و آفتابون و بعضی بسیار مثل بنفشه
 و سنبل و نیلوفر را بدست نمایند که بعد از طبع ببالیدن تلخی پیدا میکند **منهجات** بلغم
 مکار و زبان مویز منقی با دیان نمکونه اصل السوس مقشر نمکونه پر سیا و شان شکا
 مطبوخ یا نقوع نموده خمیره بنفشه یا عمل خالص بعلی آرند و بخود آب منجم علم اثر تمام دارد
 لکن در تب نباید داد و هر چه معتدل بلغم است منجم اوست **منهجات** سودا مکار و زبان پستان
 عناب بادرنجبویه اصل السوس مقشر نمکونه اسطر خود و س نقوع یا مطبوخ نموده شربت
 مناسب بمزاج ساخته بعلی آرند و هر چه معتدل اوست منجم اوست و اگر غلیظ خلط دیگر

یابد و رعایت آن مرغی دانند او ویه مفروده معدله خون تخم کاسنی تخم کاهو
 تخم کشیز خشک منبذین بنیدانه غاب گل سرخ خا شاتره لیو گل نیلوفر براده چوب
 شیشم او ویه مفروده معدله صفرا تخم خرفه تخم کشیز خشک تخم کاهو
 تخم خیارین مندل سفید تخم کاهو بنیدانه استخوان او ویه مفروده معدله صفرا
 بادیان انیسون اصل السوس مویز منقی سبل الطیب تخم کشوف خبازی او ویه
 مفروده معدله سودا گل گاوزبان برگ گاوزبان سپستان تخم خربزه اصل السوس
انتهی فصل در مسلمات و لطینات بدانکه سمل است که ماده را از عروق و
 از اعضای قریبه و بعیده بیرون آورد و لطین آنکه ماده را از قعر معدده و از اعضای قریبه آن
 بیرون آورد و در همین منفع دادن شرط نیست بخلاف سمل و در سمل شرط است که برود
 سمل ابر و کثرت هوا و شدت حرارت و برودت نبود و استعمال سمل در ضعف
 معدده و قلب نباید الا بعد تقویت آن و در سوی القوم استعمال سمل ممنوع است و در
 بعد یک پاس روز بر آمده و دیگر با وقت سه ساعت شب باقیمانده و تبریح و خلیف قوت
 صبح سمل بخورند و در کثرت سدد و او جاع بعد قتیق و نسکین سمل بدینند و اینهمه گفته
 مخالفش بوقت ضرورت جائز نیست و باید که بالا راجوب سمل قدری آب بنوشند که
 آنرا بگذارند و بر سمل سیال مثل بطبوخ و نفوخ آب گرم نهند که بسبب ترشیت سمل را
 در معدده نمی گذارد که عمل کند الا و تشنگی سمل در معدده قرار گیرد یا در وقت ظهور عمل سمل
 جرعه جرعه آب گرم نوشیدن بهتر است و هرگاه قبض اسهال مطلوب بود مقدار کثیر بنوشند
 که سمل را از معدده بدر آورد و قبض حاصل گردد و اگر غیر سیال مثل جنوب و سفوف بود
 آب نیلوم بنوشند و اگر در سمل ترید و برنجیل داخل کنند آب سرد نوشیدن لازم است
 و بجز در علاج نیز آب سرد جرعه دهند و چون سمل خورده شود خواب نباید نمود الا
 بالایی سمل قوی خواب کردن محذور است زیرا که سمل بزودی از معدده بدر نمی آید
 و در آن فرار گرفته که مانعی عمل خودی نماید و محل محفوظ باید نشست و از حرکات عتیقه احتیاط
 در زند و اگر سمل عمل کند سمل دیگر بالایی او نهند بلکه بشافه و با شیار و دیگر مثل شربت
 مورد کمر و شربت و بنارند و نمایند و آنجا که سمل داده باشند عمل نکند و بهوشی آرد
 زود می گمانند و اگر کفایت نکند دمانج دیگر بخورد فصد با سلیق و اکل کنند و اگر بوقت

علی حرات بعد و اما باید آید لایب استیضاح مسلم و لایب بهیضه بدینند و وقتیکه قبض طبع
 بایستد جنوات با برنج بخورند و اگر تب باشد بجای آن تخم ریحان و تخم خرفه و ریحان استعمال
 کنند و آنجا که بدانند که سسل یعنی خواب برآید اول قی کنند بعد سسل بنوشند و بعد از فراغ
 مسلمات از حمام و حمام و حرکات و از شمی که قوی القوت یا قوی الطم بود تا چهل روز بختاب
 ورزند و بدانکه هیچ دوا می نیست که بخیر یک خلط دیگر را برون نیارد و آنچه مخصوص بعضی
 و بغم و سودا کرده اند بنا بر آنست که پرا بیشتر برون آرد او و تیه مفروقه مسهل صفا
 تمهیدی آنگونه را برنجین شیر خشک برگ سنا و هلیله زرد گل غنچه گل سرخ مغز فلوکس
 او و تیه مفروقه مسهل بغم شحم غنچه غار یقون تربید مجوف خراشیده و سبیل
 سو ریحان شیرین ریوند چینی زنجبیل انجیر زرد و روغن بیدانجیر و بدانکه غار یقون نباید گفت
 زیرا که در وی جسم سخت مانند ناخن سمی می باشد لهذا غریبال موئی می مانند که اجزا صغیر
 مستفرغ شوند و آن جسم سمی بالای غریبال باند او و تیه مفروقه مسهل سودا
 هلیله کابلی هلیله سیاه حب النیل سنار کی افیمون اسطوخودوس ریوند چینی بسفاج غیره
 و باید که افیمون را در پارچه بسته در طنج اندازند و در تب قبل از دو هفته استعمال بکنند
 نکنند الا بوقت ضرورت بعد اصلاح نسجه ملطین مبارک که با کثر از جبه و ضمیفان
 و زنان حامله و اطفال و جمیع امراض باطنه و ظاهر و تسمیات و اورام احشاء موافق آنست
 ص ص مغز فلوکس سه توله در آب گرم و گلاب مالیده صاف کرده یا برای حرارت باب
 کاسنی سبز مرق یا بشیره تخم تر بو و مغز تخم کدوی شیرین یا برای ورم احشاء
 باب غلب سبز برای نفخ معده بشیره بادیان با صافه روغن بادام شیرین
 و گلقد بنوشند فائده و ترکیب طنج او و تیه مسهل اول در آب با مرق
 اصول و فواکه نیکوخته را جوش دهند و بوسط طنج بزر و نیمگرفته داخل کنند و بعد حشاش
 و شگوفه بایند از ندیس و قتی که ثلث یا ربع آب باقی ماند مالیه صاف کرده مغز فلوکس
 و زنجبین و غیره داخل کنند فصل در حقنه و شافه و بیان هر دو گذشت فصل
 و رفصه و آن استفراغ کلی است زیرا که اخلاط اربعه مستفرغ میشوند و تا پانزدهم ماه
 و در گرا و سرا و ابر و پروا و بارشش ضد نکند و از روزهای اس بعد قصد در روز شش
 و پشینه و پشینه بهتر است و بروز دوشنبه و چهارشنبه و جمعه خوب نیست و بعد از

مخرج تا شصت سال بقصد اجازت است و بعد ممنوع الا بوقت ضرورت جائز و هر که را بعد و مگر
 ضعیف بود و بعد شصتی حادث گردد و قصد نکند که در وقت استقامت و خلوت آن زمان بقیه
 و حاطه و توجی را و بر وزن بران زیان دارد و اگر فرض بعضوی یکی جانب افتد و برای آن حاجت
 بقصد آید و سه روز بران نگذشته باشد بقصد از جانب مخالفت زنند و اگر سه روز گذشته باشد
 در جانب موافق و اگر در سه حاجت افتد قبل از آنکه دالی آفتاب کنند و بگویند بعد از زوال آفتاب
 و اگر از خطای فساد در غم نشتر بعصب رسد یعنی و کشنده نماید و بشرط قوت از جانب مخالف
 قصد کنند و اگر نشتر بران رسد بزودی کند و دم الاخرین بسفیدی بقیه مرغ سرشته بجا است بپند
 بر بندند و بعد سه روز بکشند اگر خون بند شود فوالمرا و اگر بند نگردد پس فطیرش عمل کند و علامت
 رسیدن زخم بشیران آنست که خون سرخ و جهنده از قصد بران آید و بدانکه اکثر عروق او رده و شریانی
 قصد مخصوص اند از این محقق بیان آن او رده که اکثر بکشادن آنها حاجت می افتد و تخریجی باید برگ
 پیشانی برای گرانی سر و صداع فرس نیستند و طریق کشتن آنست که جامه بگویند تا رنگ پدید آید
 و او نشتر که مخصوص برای رگ پیشانی است بکشند چهار رگ عبارت از آن چهار رگ است
 که در بر لب بالا و در بر لب زیرین واقع اند و در باطن لبهای کشند برای اهراس اندودن
 فائده می نماید **فصل** سرور را گویند که برابر ابرام واقع است و برای علمتای سرور و در وسط
 نیستند **کحل** هفت اندام را گویند که برابر سبابه واقع است و در وسط دست برای علمتای هفت
 می کشند و آنرا از المیدن نیز خوانند با سلیق برابر انگشت وسط واقع است و در وسط دست بر
 علمتای نور بدن و جلدهای **الذراع** و بعضی دست بارگ با سلیق و بعضی دست
 بارگ کحل مشتمل میباشد و مثل منفعت با سلیق است **البطن** را بر خفراست و آنرا قریب خفیر
 برای علمتای احشای نیزند و آنرا اسلیم نیز می نامند صاف بر شش انگ برابر انگشت وسط واقع است
 را از سر فرو آورد و بعضی بران و برای خارش ران و خصیه بقصد است **عرق النساء** است که
 که برات پا واقع است و منفعت آن مثل منفعت صاف است **فصل** در حجامت و ابرام
 علق اما حجامت با شرط بود و بی شرط آنچه با شرط بود استغفار از جرم عضو باشد و او ایست که
 بنابر پنج پانزدهم حجامت نکنند و بهترین ایام شانزدهم و هفتم است و بهترین وقت یکشنبه
 روزی بر آمده و تا وقتیکه تقیه عام نگذرد باشند متوجه به تقیه خاص نشوند و حجامت پس بر سر
 راپاک کند و بر قوه و ده اختلال عقل را سود دهد و بر فقره با سه گردن خلیفه کحل باشد

لاسبسان آرد باید که فو تر از فقرات کنند و میان شانه با خلیفه با سلیق بود اما معده را خرد
 و بار و دفعان آرد و اندکی بالا باید و بر وزن و دملن را سود دهد و بر نخد از قدم او هم نخستین
 را نافع و بر ساق و کعب و ادرار طشت نماید و حجامت بی شرط برای آنست که با ده را از جعتی
 بجعتی بوسید آن جذب کنند اما علق اینجا بکار آید که حجامت نتوان کرد یا تحمل شرفزدن
 بخورد و بهترین علق آنست که از آبهای صافی گرفته باشد و مثل و بناله موش بود و پشت
 او نیز و شکمش سنج بود و طویل نیز نباشد و باید که چون علق بگیرند بعد از دور و زردین
 پنج باستمال آزند که اول آنرا سرنگون باید کرد تا قی کند و عضو را بشویند و ببالند تا سرخ گردد
 بعد علق بر آن گذارند **فصل در رعاف** گاه در امراض دماغی با وجابت می افتد
 و تدبیرش آنست که بسوی اشیاء سنج نظر کنند و خیرشتی که از آتش گرم کرده باشند
 قدری خل بر آن بیندازند و بخارش در بینی کشند و اندرون بینی را از چیزی دشت
 بخارند که رعاف حادث گردد **فصل در طشت و نفاس** و ادرارش
 گاه بعد از طشت و گاه بفسد صافن و غیره حاصل می آید **فصل در قی و رقی** و بسوی
 آن در امراض مزمنه مثل نفیس و مالیخولیا و استسقا و عشه و غیره حاجت می افتد
 و کثرش موجب ضعف لیس و سمع است و او جاع و غیره را مضرت دارد پس هرگاه قی
 حاجت افتد یک روز بیشتر غذا نرزم خورد و روغن خوشبو بر بدن مالند و بر وزن
 چیزی ملایم بخورند و بعد زمانی شایسته مقیات حسب حاجت بنوشند و می کنند کسی
 که قی باسانی نماید باید که سه روز بجام رود و تدبیر نماید و غذای مختلف و ملایم بخورد پس
 بخانه گرم یا بجام قی کنند اگر هوا سرد بود اما هنگام قی رفاده بر چشم بند و یا از دست خود
 چشم را محکم گیرند و این برای آنست که نزول در چشم فرود نیاید چنانچه بقراط گفته مخصوص
 دیدم که هنگام قی رفاده بر پشت چشم نهاده بود پس در چشم آن نزول المار پدید
 و نایب گشت و اگر از مقیات شورشی در معده ظهور یابد شور یا سی مرغ باید نوشید و این
 که گفته شد و قیست که قی اضطراری نبود و اگر اضطراری بود چندان باید کرد که معده پاک
 گردد قی صفر است که سبب ساده و متقال یا پنجه متقال آب بنوشند و قی کنند
 مقی ملایم شربت دو دریم آب جوشانیده عسل خالص آمیخته بنوشند
 و قی سنگین مقی سودا اثر بکافند و خربق سیاه در آن پرنسند و آن

تریب را در پنجین سادو یک شب بخورند و علی الصبح بخورند و آب مد کنند تا می حاش
 شود **فصل** در پول پس در او جاع مفاصل و او جاع پشت و استسقا را با وجع
 می افتد و او را ریش از او ویده مدده حاصل می آید **فصل** در عرق و نبدیا را اثر
 چنین است که در حمام گرم بغیر از استعمال آب یا تمازت اقیاب سکونت و زرنده یا خود
 را بجامه چسبند و بخار آب مطبوخ بیدن رسانند که عرق آید **فصل** در زرق و دیگر
 که جاقه رواجی باشد دیگر نیز مثل آن بر زبان مالند و سرنگون دارند **فصل** در مخاط پس
 او را ریش از اخلاط غلیظه و رقیقه و مانع پاک می نماید پس تدبیر آن است که سرگردن را
 از جامه چسبند و چیزی که عطره آورد و دینی دهند و مثل آن تدبیری که ممکن بود عمل آورند
قانون دوم در کلام کلی با حکام او ویده مفروده و مرکبه و اغذیه و هر چه مشتق با پوست
 و آن مثل است بچند احکام **حکم اول** در او ویده مفروده بدانکه هر چیزی که دارد بدن
 میشود و منفعل بجزارت غریزی میگردد پس اگر آنوقت اظهار کیفیت نشود و دوائی معتدل
 گویند و اگر اظهار کیفیت شود اما کما حقه محسوس نگردد درجه اولی گویند و اگر اظهار کیفیت شود
 و نیز کما حقه محسوس گردد درجه ثانی خوانند و اگر اظهار کیفیت بغیر بود درجه ثالث است
 و اگر اظهار کیفیت بحدی بود که بهلاکت انجامد درجه چهارم است و هر درجه را تبیه داشته
 اند مرتبه اول اعلی دوم متوسط اسفل و پوشیده فائد که بعضی او ویده را بعد تر کیفیت
 مرکبه حاصل میشود که او مزاج ثانی است و مزاج ثانی بدو طریق است یکی آنکه ترکیبش متع
 بود مثل لبن که از مائیت و جینیت و سمیت مرکب است دوم آنکه ترکیبش مناعی بود
 مثل تریاق و بر تقدیرین مذکورین آثار متفاوته حادث میشوند مثل حرارت و برودت
 مزاج ثانی گاه قوی و مستحکم بود که از سوختن جدا نگردد مثل ذوب و گاه از وضعیف بود که از
 سوختن جدا گردد نه از طبع مثل با بونه که قوت قاضیه و محله آن در طبع جدا نمی شود و گاه از
 وضعیف بود که طبع جدا گردد نه از غسل مثل عدس که قوت محله آن در طبع جدا گردد و گاه از
 وضعیف بود مثل هند پاکه از غسل اجزاء لطیفه آن زایل میشوند و تاثیر دوا یا خارجی بود فقط مثل
 بصل که ضهاد مفرج باشد بخلاف اکلی یا داخلی بود مثل اسفیداج که کلاً بخلاف ضهاد
 است و یا نیم خارجی و نیم داخلی بود مثل برودت آب و گاه تاثیر داخلی با تسکین خارجی بود
 مثل کشیز که ضهاد محمل است و اکلاً برودت و غلظت می نماید و مزاج او ویده به تجربه بود

قیاس بر آنست می شود اما تجربه پس باید که در او واحد که از جمیع کیفیات عارضی معبر بود در
 محل متضاده سبطه که قوت و دوا نیز موافق قوت مرض بود تجربه کرده آید اما قیاس و او بحدیچ
 دلالت نمیکند و تجربه اول لون و استدلال بآن چنین است که بر دوت جسم رطوبت است
 و جسم یا پس را سیاه می سازد و حرارت بخلاف آن وجه دوم را کله پس حدت و غفوت
 آن دلیل حرارت و رطوبت بود و عدم آن دلیل برودت و چه سوم طعم است و او نخلت
 میشود با اختلاف فاعل و ماده پس ماده یا کثیف بود یا لطیف یا متوسط و فاعل یا حرار
 بود یا برودت یا اعتدال پس دوا می کثیف حار تلخ و کثیف بار و غفص و کثیف معتدل حلو
 و لطیف حار و لطیف بار و حار و لطیف معتدل و دسم و متوسط حار مالح و متوسط بار و قالف
 و متوسط معتدل تفس بود وجه چهارم سرعت و بطور انفعال دوا را است و او چنین است که
 دوا می واحد که بدوای دیگر به تخیل و لطافت و کثافت مساوی بود و در آن نزد موثر
 بار و یا حار بفرق مساوی و از بد پس هر که از هر دو اثر موثر جلد قبول کند در و کثیفی که
 بآن موثر موجود است غالب خواهد بود و طبیعت و افعال و خواص ادویه مفروده قریب
 می یابد انشاء الله تعالی حکم و وهم در ادویه مرکبه شش بچند فوائد فائده اول در
 ادویه و به ترکیب آن زمان حاجت می افتد که از دوا می واحد مطلب حاصل نگردد پس
 ادویه نافع کلیه و بعضی نافع طحال و بعضی منقی جگر و بعضی منقی مواد طحال و بعضی مقطع خلط
 و بعضی مرقق آن و بعضی مغلط آن و بعضی منقی معده و بعضی منقی صفرا و بعضی منقی بلغم
 و بعضی منقی سودا و بعضی منقی امعاء و بعضی منقی مواد مفاصل و بعضی منقی دماغ و بعضی
 مواد صدر و ریه و بعضی منقی مواد عضلات و بعضی در و بعضی حالب و بعضی
 خلط و بعضی مقوی قوی و غیره و بعضی مضعفت اند که ترکیب بعضی آنها بعضی حسب ضرورت
 بعمل می آید و ترکیب گاه حسب اوضاع اعضا بود مثلاً اگر عضو بجهت ثل کلیه و مثلاً قلب
 و غیره بود که نفوذ دوا بآن محال است به ترکیب دوا سریع النفوذ مثل سلیقه و این
 حاجت می افتد اگر عضو شریف مثل معده و کبد بود که در علاجش باستعمال دوا
 محلل حاجت افتد تا ترکیب دوا قالفی مثل مصطکی و دارچینی واجب است که قوت
 عضو ساقط نگردد و گاه بحسب احوال بود مثلاً اگر عضو ذی الحس مثل چشم و فم معده
 و غیره بود و دوا می مخدر بیا میزند که قوت عضو قائم ماند و اگر کثیف مثل کلیه بود و دوا منقی مثل

تخم خیار بیاورند و اگر عضو شاکر عضو دیگر مثل معده و دماغ بود و دوائی که موافق هر دو بود
 بیاورند و گاه ترکیب حسب اختلاف طبع دو دوا بود مثلاً بدوائی بد مزه دوائی صالح الطعم و
 بدوائی بد بود و دوا خوشبو فهم کنند که معده منتظر نگردد و بدوائی از غشیان آلوده را هاله
 نمی و بدوائی مفرصه مثل سفوفینا دوائی مصلح آن مثل مصطکی و بدوائی مفر قلب مثل اسفند
 دوا و بعضی آن مثل زعفران بیاورند و گاه حسب اصلاح کیفیت دوا بود پس برای جدت
 کیفیت دوائی که آن مثل کثیرا با سفوفینا و برای قوت کیفیت دوا و مقوی آن مثل بخیل
 ترید می آورند و نیز ازین قبیل است که بوقت حاجت حرارت زائده بدوائی حار و دوائی ها
 و بوقت حاجت برودت زائده بدوائی بار دوا بار دهم کنند و گاه ترکیب حسب قوت
 مرض بود مثلاً در فقره که اندمال و دوری چکر مطلوب است و دوا و اجزایست که این دو فعل
 متضاده ازو حادث شوند پس بالفرد ترکیب مثل ترکیب راتیخ و زنجار حاجت
 افتد یا آنکه دوا واحد یافته شود الا در و یک قوت قوی بود و قوت دوم ضعیف مثل
 با بونه که در و قوت تحلیل قویست و قوت قبض ضعیف پس بوقت زیادی احتیاج
 قوت قبض دوا و قابض با او ضم کنند و گاه باشد که بدوائی سیرع النفوذ که در موضع
 معلول قرار گیرد که مطلوب حاصل آید دوا ماسک آن بیاورند تا که دوا سیرع النفوذ
 از مد آن در عضو موقوف قرار گیرد و مطلوب حاصل آید فاقم و محتاطه و راخذ مقدار اویم
 آنست که بدوائی که حاجت اکثر بود یا عضو معلول بعد از معده بود مقدار دوا اکثر از مقدار
 دوائی دیگر گیرند و در خلاف آن بالعکس عمل آرند **فائده دوم در مقدار شربت**
مرکب باید که اوزان او و یه مفروضه و اعداد شربیات را جدا جدا جمع نموده از اوزان خود
 اسمی که بعد و شربیات بود بگیرند و او مقدار شربت مرکب است مثلاً اوزان لبست دوم و اعداد
 شربیات پنج عدد داند پس مقدار شربت مرکب چهار دم خواهد بود و بالعکس آن اگر اوزان
 پنج دم و اعداد شربیات لبست عدد داند پس مقدار شربت مرکب پنج دم خواهد بود
فائده سوم در معرفت درجه مرکب باید که درجات اجزاء حاره و
 و بارده را جدا جدا جمع نموده اقل را از اکثر نقصان دهند و باقی را بر اعداد اسمی شربیات او
 قسمت کنند و خارج قسمت را درجه مزاج مرکب دانند مثلاً کنند که در سوم گرم و خشک
 و شربت است و غفیف که در دوم سرد و تر و او نیز و شربت است پس بعد نقصان

اقل از انگشت یک و بر هر حار بماند پس دشمنی که در رجه واحد مایه اعدا سیمی شریات ادویه که چهاراند
 قسمت نمودیم مزاج مرکب حار برنج درجه قرار یافت **فائده چهارم در خستن**
معاجین اول دار و بار که تخمه و نازبه باشند از خاشاک و غبار و غیره صاف و
 پاک نموده جدا جدا کوفته بخته وزن نمایند بعد از آنرا یکجا کرده سحق کنند و اگر در مرکب جوهر
 که شستن محتاج باشند باید شست و ادویه که بسوختن و بریان نمودن محتاج باشند
 آنرا سوخته و بریان نموده بمحل آزند و ادویه که قابل حل کردن مثل زعفران و غیره باشند بگل
 حل نمایند پس سه وزن از ادویه حل خالص گرفته بآتش کف بردارند و بقوام مناسب
 آزند اول زعفران محلول را بنیدارند بعد از آن جوهر و حریات داخل کرده بکفچه زنند و از آنش
 فرود آورده بقدر معتدل سر دهند و ادویه اندک اندک داخل کرده لست سازند و از آن بعد
 ادویه طبیعی و غیر محلول و مسک و ورق نقره و طلا بیدار دارند و در ظرف چینی نگاه دارند یک
 شبانه روز در همین ظرف کشاده دارند و بچونیکه در وافیون بود بعد شش ماه و اقل درجه
 بعد چهل روز با استعمال آزند و اگر افیون نبود بعد هفت روز بخوردن آن اجازت است
فائده پنجم در احکام ادویه مرگبه ایارج فقیه افقرا بزبان یونانی بخور
 را گویند و چون جزو عمده آن صبر است بدین نام خوانند و استعمال آن بوقت خواب در
 خلوصه معبل و آب گرم لازم است و سفوفاً و حبوباً و مجونا استعمال میکنند پس سفوفاً
 قوتش تا سه ماه و حبوباً قوتش تا شش ماه و مجونا قوت آن تا چهار سال باقی می ماند
 اطریفل قوتش تا دو سال باقی می ماند و اگر روغن بادام یا زعفران بود از دو سال تا یک
 قائم ماند و استعمال آن بعد دو ماه جائز است **جوارش** قوت آن تا دو ماه باقی
 می ماند الا جوارش بلاد در قوتش تا مدت دراز قائم ماند و استعمالش بعد شش ماه
 باید حبوب قوت حبوب سه ماه و قوت حبوب سببی شش ماه و قوت حب
 جد وارد و فرغیون تا دو سال است **ادریان** تا وقتیکه تغیر در لون و رائحه راه نیابد تا شش
 جائز است اما روغن بلسان و قطره چند گشته شود قوی گردد و **سفوفات** قوت آن تا
 تا دو ماه باقی می ماند و استعمالش در ضعف معده و امتلاء جائز نیست الا خوردن سفوف
 نذیر سیرج النفوذ پاک ندهد **شخصین** منقی بعد ملطف غلط غلیظ مسکن جزا
 و غلیان دم و معبل بارده و حاره نافع و **شکله** از سکره بهتر است و بزجیر و بعد

مسلمات و بر عیبه و بواسیر و پنج و دو حج رحم و بیعت مثانه انقباض البول و شقاق مقهوره
 و از پنجین نفوی نفوی معده و دماغ و سگری حار در درجه دوم و معتدل بر طوبت و سبب
 و بعد دو سال ضعیف گردد و غشلی گرم و خشک در درجه دوم و قوش تا چهار سال باقی
 میماند و آنچه بقولم مشهور است که پنجین نیز خرد کننده شود و نفوی گردد و اصلی ندارد و اقرا صر
 بکثره اقرا صر را قوت تا شش ماه باقی است الا قوس که کوب که استعمالش بعد شش
 ماه جائز است و قوش تا دو سال باقی میماند و ضابطه در اقرا صر آنست که بایه خشک
 کرده شوند و تریاق کیمیر شیخ الکرسی فرموده که مزاج تریاق برابر مزاج انسان است یعنی
 بعد چهار ده سال بالغ و تا شش سال جوان و تا شصت سال کمال و بعد ضعیف میگردد
 و تریاقیت نمی ماند الا حکم معاصین کبار دارد و امتحان او آنست که چون در شیر حل کنند
 شیر بسته گردد و اگر در دهن افکند اندازند بمیرد و اگر نگذارد نزل شدن بقدر با قلا بخورند
 اساک کند و اگر بعد قوی نیافورند منع عمل سازد و اگر بقدر با قلا و طشت که از خون حار برود
 بیاندازند حله خون گداخته شود و اگر بدین صفات موصوف نبود خالص نباشد فلان
 و پیر شمشاد قوش تا هفت سال باقی بود و بعد شش ماه با استعمال می آیند
 منقش و دیطوس قوش تا هفت سال باقی می ماند و بعد شش ماه بعد می آیند
 معجون خیارشیر و سفر جلی قوش تا دو ماه باقی میماند معجون اثا ناسیا
 استعمالش بعد شش ماه جائز و اقرا صر بعد دو ماه استعمالش جائز
 و قوش تا چهار سال باقی می ماند الا قوس یا قوش تا پنج سال باقی بود و استعمالش
 بعد سه ماه بشرطیکه در شیر ذوق کرده باشند و و امر المصلح استعمال کن بعد
 دو ماه جائز و قوش تا سه سال باقی است هرامم قوت اکثر هرامم تا شش ماه باقی
 ماند و قوت بعضی هرامم تا مدت ده سال تا نیم باشد حکم سوهم و راغذیه هر طبع
 فاضل گوید که در جات علاج بکند اول علیا که علاج غذا بود و او مختار اطباء حاذق است
 و دوم غلی که علاج غذا و ادویه مرکب باشد و او مختار اطباء عوام است سوم متوسط بینا که علاج
 غذا بود و مفرد بود و او مختار اطباء حاذق است پس اکنون بدانکه اسقید یا ج
 طعانی است که گوشت را بمصلح مناسب بنهند و شور یا می آن بکار برند و گاه اسفناط
 و ماش مقشر و که دمی و دماز و اهل سکنند لطیف و مطب و صالح الکیموس است

و با اکثر امراض سرشل باقیولیا و جنون سوداوی و سبب مفید ما و الشکر غذا نیست یا
موافق که در امراض حاره تونس و او و طریقیش قوت که شیر چیده و آب شیرین و صفا
با تشش ملایم بنیزد و کف بردارند که بچه شود پس آن آب صافی ساخته را بکار برند و
شیرین خود را بشیرینی مناسب ضرورت و گاه در امراض صفراوی لیونیز داخل
می کنند و در موارد آب اظهار را اختلاف است بعضی گویند که از شیر و چند باید و چند
چون میوه است و بعضی است و بکار چند قرار داده اند و نیز جمهور بکار داده چند قرار یافته و
این را مارا شیر محض گویند و اگر در مارا شیر پستان و غاب و مانند آن داخل کنند و بکار
بدر خواهند و اگر قویت زیاده مطلوب بود یا بچه گوشت مارا شیر میدارند و با شیر
سببین سده نباید آمیخت شکر و تخم میوه طعمیت بهند مشهور و برای مریضانی
نیکو غذا است و آنرا همراه اشیا و مناسبات مرض مثل اچا فناع و مریضی تمهید
سوزند زیر یا ج شور بای گوشت است که از خاک خشک بنیزد و نیز فغان خوش بکنند
شود و آب غذا نیست موافق امراض بلغمی و نیز در دل المار نافع و ترکیبش معروف
زرد شکر برای حل صفراوی و دومی نافع و مقوی مده حار و بجزارت کبد
مفید و ترکیبش آنست که زرشک را با آب بنیزد و چیزی گلی گرم نموده در آن بنیزد
که خلوص آن حاصل گردد و بعد روغن گاو و روغن بادام انداخته به شکر سفید
لقوام آرند و همواره طعمیت ملین و مفید بلبل صفراوی ترکیبش آنست که
ترجمه دی را طبع نموده به شکر سفید لقوام آرند و شکر طعمیت بهند مشهور اگر
بمربطی ترجمه دی تناول نمایند با امراض صفراوی مفید و اگر بحجرات استعمال کنند
برای مریض اسهال نافع شیر پر شکر طعمیت سیرج المضم مقوی باه و افزا
شیر آلا با محاب سنگ گره و سده و غیر ملایم غذا نیست صالح برای حفظ
صحت الا معطر است مایه الارز که بنده می پیچ گویند که کین صفرا نماید
قلیه و تخم من بدن ملین طبع و با مزه بارده بسیار مفید و قیده از تخم سبب است
خود را در قوی دارد و ال ملایم شکر که بدال مویک مشهور است سیرج المضم
صالح الکبوس است خصوصاً غیر مقلد آن نان پس نان خمیری سیرج المضم
کثیره غذا بسن بدست و نان فطری سده و قالیق و دیر مضم و تخم طعمیت

سوداوی مزاج موافق ترکیبش است که گوشت را بنحویه اصل و در جوفی و در غنم گاو و در فیل
و فدری زبانه سفید بیا نازند بر طبقه شش است و غنم و فیل و گاو و در غنم گاو و در فیل
ضیق النفس و سل نانخ مصوص و غنم و فیل و گاو و در غنم گاو و در فیل
که گوشت مرغ جوان و در جوف با قبولات سردی گرم و در وید و خوشبو و ترتیب دهند و منافع
نایع اجزاء است حلوا اسوسین ترکیبش معروف است من بدن موافق ریه و باضیاب
سودا و مجده نانخ هر سه متقوی دماغ و ترکیبش مشهور هر سه طعاسیت که گندم
و جو و گوشت مرغ و در غنم با جدم ترتیب دهند و از جش گرم و نیز کثیره اسوسین بدن
است و متقوی کرده و عصب و باه و به مفهم دست و است و مصلحتش در جوف ریه و
و در بر و دین انگور پلام بنهم با قنق لاهم غذائیت که گوشت گاو و ایشال او را بعد از
نخین آب و نمک در جایی گذارند که آب تن بچکد بعد و حسب اضیاب قبولات
یا بارده را در سر که بنحویه گوشت مذکور را در آن بیندازند و قبول را بر دارند و بکار برند
و مزاجش مثل قبول مطبوعه باشد اما لایق فنج حیره و های حمله از جمله غذای است
و ادشور بای گوشت و قبولات مطبوعه باشد که صاف کرده می آید و گاو
در آن ترشی نیز داخل می نمایند و در اضال مثل قبولات مدخله باشد و طشیل فنج
طاف و سکون فاد که سرشین غذائیت از غذایه قدیمه و ترکیبش است که عدس و فلفل
را در سر که بنهند قلیل غذا سکون حدت خون و صفرا است و قطع شش لعل و غیر
نافع مضر با مرض سوداوی و اعضا و عضبالی و باه و مصلح او شیرینی است حکم چهارم
مشمل بر چهار فائده فائده اول در بعض احکام او به مفده بدانکه در اخذ او به
شرط است که هر چه حیوانی بود از حیوان صحیح المزاج در فصل بهار بعد از فوج بلا فاصلا
گرفت و آنچه معدنی بود در اول زمستان بپزند و بهترین او آنست که در رنگ و جوهر
خود و از خاک و دیگر گناهها پاک و صاف باشد و از بنا مات نیز بعد از رسیدن و
قبل از سقوط و برگ را بعد از تمامی نمود قبل از زرد شدن و تخم را بعد از شکام
و گلها و شکوفه ها را بعد از شکستن و قبل از پژمرده گی لیکن گل سرخ را قبل از تمام شکستن و
و شمشاد را بعد از تمامی نمود و قبل از شک شدن و پنجه را بعد از شکام تمام نمائند
و تخم برگ و چمن و صهاره ها را در اول زمستان شکوفه باید گرفت و دوا می بری از کتله

قوی بود و چلی قوی تر و آتش آدویه بعد از غروب و قبل از طلوع آفتاب منع بود و در شستن
 آدویه رعایت چند امور مرغی دارند یکی آنکه همراه و دار و دای دیگر را گونته نگاه ندارند و دوم آنکه
 دوائی که از تنها و شستن شستن یا گرم خورده یا از تحلیل مفقود گردد و آزار بدوائی دیگر را باقی
 حفظش بوی عفونت و غیره نماید مثلاً کافور با شیعر و فنیون اسبیت و فلفل با قهلا و زعفران
 بزر و دانه مضیع مرغ یا در اندیسوم آنکه مشک و جعفر و غیره را در شیشه که در شش بموم سفید بسته
 باشند نهند و همچنین و تخم خیارین را در کیسه نگاه دارند چهارم آنکه در مکانی که حرارت
 در طبیعت و برودت و جویت آن معتدل بود و از دخان و هوا نیز خالی بود و در اراک و لان
 بدانند پنجم آنکه در و نیلوفر و بنفشه و غیره را بادیه قوی الراسمه مثل حلیت و مشک ندانند
فائده دوم در بیان مزاج و افعال و خواص آدویه خورده بسبیل اقتضای این کسر ششم
 گرم و خشک و در اول مفرج روح و دماغی و رافع خفقان و ضعف ریه و نفوی باه و نسکو
 کننده رنگ رخسار و آب چشم محرق از مفرض و در اثره ضعیف بود و شربت از یکدم
 تا نیمه دوم بدش مر و آید مفر کرده مصلح آن اسارون اهل گرم و خشک و در دوم مذره
 حیض و در اسقاط جنین و تقروح خبیثه مفید و قطور روغن شمش آن که در ظرف آهنی در
 روغن بکشد و شایسته باشد برای قوت سمع نافع شربت سه دم بدکش بوزن آن بخورد
 مفرجه عمل مصلحش عمل آتخرج بفاصلی نریز گویند پوست زرد کن گرم و در اول خشک
 در دوم و تخم آن اگر شیرین بود سرد و تر و در دوم و اگر ترش بود سرد و خشک و در ششم
 آن در اول سوم گرم و در دوم خشک و برگ و شکوفه آن در آخر دوم گرم و خشک مسکن
 قوی صفراوی و قطع صفرا و جهت تسکین حرارت احشاء و شش نافع شربت از خشک
 تا نیمه دوم و از مرایی آن تا پنج مثقال مفرج کرده دماغ مصلحش عمل و بنفشه آلو سرد و در اول
 و تر و در دوم ملین مفرج دماغ و معده مصلحش عذاب و گلشن شربت آن تا نیمه طل بیشتر
 تمهیدی آنچه در گرم و خشک و در دوم مسکن او جاع باره محلل و مفتوح سده کبد در
 بول و حیض و ابلی که در و از ختر کرده باشند اثامیدن آن برای قوی بخی مجرب است
 مفرج کرده و درین مصلحش کلاب شربت از نیم مثقال تا یک مثقال اسفیند لایح
 سفیده را گویند باد و چشم جبت درد و شور و قروح آن نافع و جوش جبت قطع شود
 حیض و دمنج عمل مفید و خوردنش خنای آرد و خوردنش زیاده از یک دم کشنده

اسار و لون پراگیا هیت در آخر دوم گرم و خشک محلل و مفتوح و مقوی و نفی دماغ مفید
 بدش بوزن آن ز تخمیل شربت از یک شقال تا سه شقال اسطوخودوس
 در اول گرم و خشک محلل و مفتوح سودا و آتش امیدن بکدم آن تنها جهت ریشه مفید
 بدش در غیة سودا و انیسون مفرشش مصلح آن کثیر شربت از یکدم تا پنج بدم
 اسبغول سفید آن سرد در سوم و در دوم و سوم آن تر در اول و سیاه آن
 بایست و از سیاه آن احتیاب بهتر تا امیدن سفید آن مکن تشنگی و حرارت و
 گویند که اگر گرفته آنرا بیاض ماند غشی و سقوط نفش حادث شود و بموت انجماد و عاقل
 قی فرمودن با العمل بدش و طبعین و خشونت سپید و سرفه بیدانه و در تبرید
 خرد و مقدار شربت آن از دو درم تا ده درم اسفغاناخ در آخر اول سرد و تر و گویند
 معتدل است طبعین طبع سیراب الهفم جید افذا که نفع تر از سایر لقولات مفر مجودین
 و مصلح مصلح آن روغن بادام یا مکه گاو بدش خرفه اشنه چوبیت شل لیسان
 چمپیده بدرخت صنوبر و سایر درختها مشکون می شود مفر معاشش انیسون شربت
 آن تا سه درم طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی و قوی گرم در اول و خشک در دوم
 دانسته اصل السوس در دوم گرم و در اول خشک مفتح اخلاط غلیظه و مسکن
 تشنگی و حیات بارده را با لکیف مفید مفر کرده و سپرز و مصلحش کثیر از گلش شربت
 تا پنج بدم انستین گیا هیت مشابیه با بونه گرم در اول و خشک در دوم قافضر
 و مفتوح شربت از جرم آن از یک شقال تا دو شقال و در مطبوخ تا دو درم بدش در وقت
 معده اسار و مفر معده مصلحش در محرومین آب آنار و در مبرودین انیسون
 گرم و خشک در سوم مفتوح و سهل سودا و بانفثه سهل صفرا مفر رییش مصلحش صغری شربت
 آن بقول شیخ چهار شقال بدل آن در اسهال یک و نیم وزن آن حاشا اقا قیام
 الیت غیر مفعول آن سرد در اول و خشک در اول سوم و مفعول آن سرد و خشک
 در دوم محففت و رابع قافض و قاطع نفثه الدم و مقوی معده و کبد و حالبس نزلات
 جاره و سده پیداکند مصلح آن روغن بادام شربت تا یک درم بدش بوزن آن چار
 و طریق عمل او آنست که در آب بایند و هر چه بالای آب بایستد بر دارند و قریصه
 خشک کنند اکلیل الملک در اول گرم و خشک و بعضی مرکب القوی دانسته اند

و محلل و ملین و اورام ضلیه و نوشیدن آب صلیح آن بهر دوار و کثرت منی مضاف مضر نشین مصلح آن بکرم
و مویز شربت تاد و شقال بدش هموزان یا پونه اهر و سرد و تر مسکن حدت مضر و نفع
انجیره در اول سودم گرم و خشک در ورخم و شمش هبت تخفیف زخمها نافع و آتش امیدن
مطبوخ آن جهت اراض صدر مفید مضر کرده و امعا مصلح آن صمغ عربی و کثیرا شربت تاد دوم
وزیاده ازین مملک روغن آن در محل باه عجیب الاثر آملج در دوم سرد و در اول خشک
تالپس و مانع رختین مواد معده و مقوی قلب آتش امیدن نفور آن مانع انجیره معده مضر
مصلح آن عمل شربت از جرم آن از سه درم تا پنج درم و مربی او خاص قریب بمری بلبله
دارد و طبع را ملائم کند انجیر در سوم سرد و خشک حالبس دم از جمیع اعضا و مسکن
قی مضر و مری و دین مصلکش زنجبیل شربت از عرق آن یک شقال و از عصاره آن یک درم و از
برگ آن پنج درم انیسون و در آخر دوم گرم و خشک مدربول و حیض و محلل و مسکن و حار
مضر امعا و مصلح آن رازیانه شربت از دو درم تا پنج درم بدش نیز رازیانه اخر و روت
صمغ درخت خار دار است گرم در آخر دوم و خشک در اول آن ملین و محلل و ریاح و
بهترین مسهلات بنغم است و گویند پنج درم سیده آن بسبب چسپیدن با حشاء و
تسدید مکنشده است مصلح آن روغن بادام شربت از نیم شقال تا دو شقال
بدش طبله صلیح در آخر اول سرد و در دوم خشک مقوی دماغ و جهت دوار
و سرد نافع مضر لقل مصلح آن عناب شربت تا پنج درم ابلح اسود در وسط اول
سرد و در دوم خشک مقوی حواس و ذهن و حفظ دماغ و مضعف خون از سودا
جگر مصلح آن عمل شربت تاد و شقال بدل آن بلبله کابلی ابلح کابلی بعضی در بریت
معتدل و در اول خشک و بعضی گرم با معتدل می دانند مسل بنغم و سودا مدربول و مری آن که
زیاده از یک سال بر و نگذشته باشد مقوی معده و دماغ و مفتح سده بلغمی شربت
از جرش تاد و شقال و در مطبوخ تاد شقال بدش بلبله تاد و مضر دماغ و مصلح آن
عمل حررت البهاره بالنکو در آخر اول گرم و تر مقوی دل و جهت خفقان مفید
جهت زخم عجب شربت و شقال بدش ریحان یا پونه در دوم گرم و در اول خشک
محلل و مفتح و مقوی دماغ مدربول و حیض مضر بخلق مصلح آن عمل شربت آن سه شقال
با و ریحویه در وسط دوم گرم و خشک مقوی دماغ و دل و حافظه معده و جگر و مفرج

وفتح سه و دماخی بدش دو وزن آن لیم شربت از تازه آن تابست درم و از خشک
 آن تازه درم لقیله حامضیه در دوم سرد و خشک شکم ببندد و قرحه صفرا را سود و در دوم
 ببر و دین مصلح آن عسل برنگ کابلجی در آخر دوم گرم و خشک خمرج و سیل بلغم
 و سودا و اخلاط لزجه شربت آن تازه درم مفر معار و مصلح آن کثیرا بر سیاه و شان
 معضل مائل بگرمی مفتوح و محلل و مطبوع آن جهت اسهال سودا و صفرا و بلغم نافع در مرض
 و بول مفر سبز مصلح آن مصلح و فقه شربت تا بهفت درم بدش نصف وزن آن
 اصل السوس بمقش در اول سرد و در دوم تر سمل صفرا ممکن نشک بوبیدن
 تازه آن منوم کنش دل را ضعیف کند مصلح آن قدری انیسون بدش نیلوفر
 تا پنج مثقال لصل در آخر سوم گرم و در اول سوم خشک مقوی شهوت طعام و باه و فتح
 سرد و دفع مفرت هوای و باخی کنش بسیار آرد و محمد دین راز زبان دارد و مصلح
 آن شستن بآب نمک و بر که خوردن شربت یک مثقال لبسفاج خجست در
 آخر دوم گرم و خشک در اول آن سهل سودا و بلغم غلیظ مفر سینه مصلح آن بر سیاه و شان
 شربت از یک درم تازه درم بدش نصف وزن آن انیسون پخته مشهور است که
 پنج مهران است اصل ندارد بلکه سنگ است سرخ سوراخ دارد مثل خانه زنبور در اول سرد
 و در دوم خشک مفرج و قابض و دفع و سواس مفر کرده مصلح آن کثیرا بدش جهت
 حبس خون بوزن آن دم الاغون شربت تا یک مثقال با قلا در اول سرد و تر
 و خشک آن در اول سرد و در دوم خشک مفرج و محلل و سیرج الاغدار از معده اما
 اختلاج و فتح آرد مصلح آن مقشر نمودن و جوشانیدن در آب سیاه در دوم گرم
 و خشک مفرج و مقوی معده و باه و زیاده کننده منی مفر جگر مصلح آن قمع عربی شربت
 تازه درم بدش جوز بواهمین داود و قس باشد یک سفید و دوم سرخ سفید
 آن در دوم گرم و خشک و سرخ آن گرم در سوم و قوی تر از سفید مقوی باه و دل کهن
 بدن زیاده کننده منی مفر ثقل مصلح آن انیسون شربت و و شقال بدل هر دو مصلح
 سفید بوزن آن حرف التماس کفس در دوم گرم و خشک بول
 جفیف شکنده ریاح شربت سه درم شربت در اول
 گرم و تر مقوی باه و فلاح و ادراک شیر نماید شربت از یک درم تا بهفت درم بدش بوزن

آن تخم شنبلیله خمره در سوم سرد و در دوم تر حرارت جگر و تب های حاره را تلخ
 و برای سرفه حار جرب مولف شربت از تخم پخته تا ده و درم بدیش نصف وزن آن استنبول
 تخم ترب در دوم گرم و در سوم خشک تدریجی و بول بقی و برص را نافع
 شربت دو درم مفرجک مصلح آن است آن تخم کتان سبزی سبزی تخم السی گویند
 در اول گرم و خشک تدریجی و بول منفع او را م شربت سده درم مفرجک شین مصلح آن گلکند
 تخم کنوجیه با عذال گرم و تر قاضی مفرشش مصلح آن گلکار بدیش بوزن آن تخم
 کتان تخم کشوف در اول گرم و در دوم خشک و بعضی گویند در گرمی و سردی
 معتدل است تدریجی و بول و بعضی منفع سده جگر مفرشش مصلح آن صمغ عربی شربت دو
 درم بدیش بوزن آن استنبول تخم خمره در اول گرم و تر و گویند سرد و تر
 دفع عطش کند و سرفه گرم را مفید تدریجی مفرشش مصلح آن بادیان شربت از دو درم
 تا تخم درم تخم ریحان در اول گرم و در دوم خشک منفع سده و ماغی و محمل او را
 شربت یک مثقال اطباء در معالجه زهره از کوفتن ریحان منع کرده اند زیرا که عایبه آن که مملو
 است از گوشت نامل میگردد و تر تخمین در اول گرم و تر ملین طبع و مصلح صفرا و از شیر
 لطیف تر و جهت تسکین عطش و تب های حاره و سرفه نافع و در زهره بجای تر تخمین
 شیر شربت استعمال کنند زیرا که در تر تخمین قوت او را در قویست مفرجک و درین و سرفه
 مصلح آن تر تخمندی شربت از سه مثقال تا هفت مثقال بدیش شیر شربت تخم شنبلیله
 و در اول سرد و در دوم خشک مسکن غشیان و قوی صفراوی و تر تخمندی را بسیار در آب
 شام کند که غشیان آرد و سده پیدای کند و نفاخ و بطنی انقباض است مصلح آن بنفشه و کتیرا و عناب
 و لعاب بهیدانه شربت از هفت مثقال تا شش مثقال بدیش الو بخارا و زرشک لفاح
 سیب را گویند شیرین آن گرم در اول و تر در دوم و ترش آن در اول و دوم سرد و خشک
 مفرج و تقوی اعضاء ریه و جهت تقویت نم معده و خفقان نافع شربت هفت مثقال
 و اولی آنست که حار مزاج ترشش و بار و مزاج شیرین تناول نماید قوت شیرین
 آن گرم در آخر اول و تر در آخر دوم مولد خون صالح و مطب دماغ و منفع سده مفرجک
 معده مصلح آن سیخین و ترشش آن در دوم سرد و در اول خشک تا لطف و قاضی صفرا
 مسکن عطش مفرشش و معصب مصلح آن غسل تووری در دوم گرم و در اول

بسی و غلط منی و مسمن بدن و مغلط تمام آرد و برای سرخ کردن رنگ رخسار عجیب الاثر است
 شربت از دو دم فاسه و دم بدش بهمن سرخ و رفع از بهت او و تده قناله نماید شربت و در
 رفع سموم از سه دم تا چند دم **حرف الف** و **المش** یعنی سر و در سوم و خشک
 در دوم و بعضی گیم دانسته اند سکن در و دندان که از حرارت باشد و مخدر و منطش
 با جثا و صفت مصلح آن عمل و قنصل **حرف الیم** یا **وشیم** منی است گیم
 و خشک در سوم محلل ریح مفتح سرد مقوی اعصاب شعیف و مضعت اعصاب
 شربت آن یک مثقال جد و اطرطیت آن در اول سوم گرم و خشک مفتح و مقوی
 قوی و اعضا ریه آتش میدن نیم مثقال سائیده آن در شراب جت و رفع
 مار فید شربت از نیم انگ تا چهار انگ و در تقویت باه تا نیم مثقال مفرج درد و
 یابس المزاج مصلحش کبکین جز ما زج در آخر اول خشک و در اول گرم چلتار در
 اول دوم سرد و خشک قانض و مقوی اعضا سرد و مصلح آن کثیرا شربت از یک دم
 تا دو دم خطیانا در مندی کهنان بید گویند در اول سوم گرم و خشک مفتح و محلل
 و قانض و سکن اوجاع بارده شربت تا یک مثقال چند میدست در آخر سوم
 گرم و در دوم خشک مفتح سرد و محلل او را شربت آن یک انگ بدش مثل آن
 دج یا نصف آن نفل جوهر در دوم گرم و در اول خشک مقوی حواس باطنه صفا
 با سوزن متقی و جت فالج و لقوة نافع است جوهر لواء در آخر دوم گرم و در سوم خشک
 مفتح و کون قنصل و ایت غیری مفرج مصلح آن نفث شربت تا دو مثقال **چوب چینی**
 خوبی پنج خوب چینی آنست که غرق بود و گرم خورده نباشد باطن آن سرخ از ظاهر
 آن بود و مثل کمان بسیار کج ندارد و در نیت و صلابت معتدل باشد و فرا جت
 نزد قومی کمتر است و حکیم عماد الدین هم بر نیت و هرگاه قصد بخوردش نمایند
 اول بقصد و سهل تنقیه کنند و گاه حسب حاجت بر یکی القاع و ده آید و گاه بقصد
 سهل هر دو بسبب عدم حاجت متروک میشوند و این دو با مراض سودا و یدیه مزمنه یا
 نافع است و قبل از استعمال چوب چینی عادت یکم خوردن نمک نمایند تا که بوقت
 شروع قدیمی قلیل از نمک باقی ماند و برای مزاج گرم خولیت و برای بار و بیج سبب
 است و در زبان ایام خوردن از آب سرد و خصوصیات و تقویات و نجات و خواص

رطبه و طعمه خفیفه و کثرت لکله و جلاع و حمام و حرکات خفیفه و غم در رخ اقبال و زنده و چون از خواب
 فروغ شوند همان پیوسته که در خوردن آن بود تا چهل روز مرعی دارند و بعد آهسته آهسته بر جای
 عبادت خود نمایند و طریق استعمالش که مخصوص باین دودمانست انبساط است که یک شقال
 چوب چینی عمده بگیرند و از کارد ریزه ریزه کرده در دیگ سنگ با نقره یا مسی قلعی و از طلا
 عرقهای مناسب که بوزن دو آنار باشند بران ریخته تا دو پیر شرب تر دارند بعد بر اثر
 طایم بنهند تا که چهارم حصه عرقیات بماند پس آهسته آهسته و بهین طرف واکند و چند اتم
 صبح و چند اتم وقت شام با قدری نبات شیرین ساخته بطریق قوه بنوشند و باقی بجا
 آب صرف کنند غذایان آرد گندم و جو و قلیه و پلا و کباب بی نمک و حلویات نبات
 و گوشت بچه مرغ و دراج و دیگر غذاها لطیفه بخورند و دیگر چهار شقال چوب چینی بگیرند و از
 کارد ریزه ریزه نموده در دیگ با ده آنار آب بطریق سابق بپوشانند تا نصف بماند
 آتش موقوف کنند و بهین طرف آهسته آهسته و سازند و این آب را در شستن
 و حمام بچین و استنجار و مثل آن صرف نمایند و نیزه قدری ازین آب گرفته لباس خود را
 در آن رنگین سازند و آن لباس را تا استعمال چوب چینی در بدن نگاهدارند و خود را
 از هوا محفوظ دارند که هوا اثر نکند و بعد سه روز یک یک ماسه بر روز در هر دو جا افروزد
 باشند و باید که سر پوشش و یک را بچیر گرفته در تران و وزن نمایند بعد در آتش و طبع بون
 کرده باشند هر گاه بوزن مطلوب برسد از آتش فرود آزند و اگر قوت و تحمل مریض
 باشد هر روز تعریق کرده باشند و در نه بعد دو روز یا سه روز تعریق بعمل آرند و طریق
 تعریق آنست که علیل را بر کرسی بید بایستاده زیر کرسی دیگر را دارند و بخارش
 بگیرند و باید که مریض لحاف چپیده بود الا را نفس کشاده دارند و قدر آب جوشانند
 سبب مزاج مختلف است پس در مزاج حار که تشنگی غالب بود کمتر بخوشانند و آب
 زیاده نگاهدارند و در مزاج بار و بخلاف این بعمل آرند و نیز در مزاج حار عرقهای مناسب
 با آب چوب چینی مخلوط نموده می دهند حروف الحار حب الاس در دوم سرد و خشک
 قابض و عاقل اسهال مقوی دل و معده و مدر بول و لبر فنانع نسبت آن تا سه دم
 مضر و کام مصلح آن نبضه حب القطن یعنی پنبه دانه در اول گرم و تر سرفه ضعیف النفس
 را مفید شربت آن هفت دم حب الچوب سرد و راول و خشک دوم قابض است

حب النیل در سوم گرم و خشک منقح شده بکرم سبل قوی بلغم با سفوفیا مسبل منقح شده
از یکدانگ تا نیم مثقال حب السلاطین در اول چهارم گرم و خشک مسبل است
قوی که طبعیان ترک آن نموده اند الا گاه ضرورت قوی اصلاحش نموده بعمل می آرند
شربتش در ابدان قویه با مصلحات یک عدد تا دو عدد و در غیر آن نیم عدد و طریق اصلش
آنست که فشر در کرده و پرده در میان آنرا برودن آورده در پوئی پارچه بسته در شیر گاو
دو سه جوش داده بکار برند و با در آب کمی ترسازند و بر آورده استعمال کنند و با باده
مصلح مثل کثیرا و فاسه و گلسرخ و زعفران آنرا هم کرده بپایند و بکار برند و بعضی بدین
طریق مدبرین زنند که مغز آنرا در پوئی پارچه بسته در گین گاو که در آب حل کرده در ظرف
گلی بر کرده باشند آذوقه آتش دهند دو سه ساعت پس بر آورده باب گرم شست
باستعمال آرند حب الرمان یعنی اندازدانه در اول سرد شکم بند و مسکن صفراست
حب القرع در دوم سرد و تر مسکن عطش سرفه گرم را میخند شربت از سه درم تا پنج درم
حب الیهود در اول گرم و در دوم خشک مدربول اکثالتش با خون فقاش جبت پانید
مزه مجرب مفرج مصلح آن صمغ حلیمه در دوم گرم و خشک برکش در حیض و جبت استفاد
و امراض بارده میخند و تخم آن ملین و مدربول و مقوی ریه و مغز است نیز مصلح آن سنگین
حلیت در اول چهارم گرم و در آخر دوم خشک لقوه و فلاج و امراض بارده را میخند
جگر مصلح آن انیسون شربت از نیم دانگ تا نیم مثقال حمص یعنی نخود در اول گرم و
منقح شده بکرات حنا مرکب القوی مصف خون مفرج جکت مصلح آن لعاب اسفنج
شربت تا یک مثقال حنظل در چهارم گرم و در دوم خشک شحم آن مسهل اف بلغم
و محمل تخم آن نیز مسهل شربت از شحم آن یک درم تا یک درم و گفته اند که استعمال
آن سجا مزاج و در گریا جاز نیست حنظل معتدل در دوم خشک قابض در ادع و
محمل و در حیض و اکثالتش جبت رعدافع حروف النجاره خشک مرکب القوی
مدربول مسکن در و مثانه افزاینده منی شربت هفت مثقال حبث الحیدر در
گرم در سوم خشک مجفف و مقوی معده و قلب و دماغ و مانع حل حیض مفر شست
و مصلح آن کثیرا شربت تا دو دانگ و زیاده ازین مجوز نیست حبث الذمیر
طبیقتش از حبث الحیدر و حبث القضا لطیف تر و در افعال و خواص از هم دو قوی

خفیف القصد سرد و خشک فالقبض است طلای آن جهت بواسیر و التیام جراحت
 معیند خبازی در اول سرد و تر معتدل الهضم ملین طبع مقوی کبد زیاده کننده شیره
 در بول مفرغه ضعیف مصلح آن ربوب فواکه شربت بخورم بدش خشم خطه
 خطمی بقول جالینوس سرد و تر محلل و ملین و گلش از تخم آن ضعیف و لعاب آن یگرم
 با شکر صحت سرفه معیند مفرغه مصلح آن عمل شربت از جرم آن یک شقال خردل
 در چهارم گرم و خشک جاذب اخلاط از عمق بدن محلل رطوبات و دماغی و بلقوه و فایح
 معیند و آشامیدن آن با عمل جهت سرفه مرطوب و تقویت باه نافع مفرغ و درین
 مصلح آن کاسنی شربت آن سه درم ششاش پوست آن در اول خشک در دوم
 سرد اگر بخورم آب سرد صبح و بخورم بوقت شب هنگام خواب نبوشند جهت انسداد
 اسهال و موی و صفراوی معیند افتد و تخم آن در دوم سرد و در اول تر منجم و منضج مواد
 رقیقه صفراوی و مقوی دماغ و کبد و کرده و شربت نیم آن تاده درم خلاف
 بید مشک را گویند بقول جالینوس سرد و تر است مقوی دل و دماغ ممکن جدایع
 که از بخار مواد حار باشند بوعرق آن در تمامی افعال و خواص از گلاب قوی حل
 طبیعت انگوری آن مرکب القوی گویند سرد و خشک است سیرج النفوذ و رساننده
 نماید و در بعضا و بوییدش به نزل گرم و صداع حار و تقویت دماغ عجیب الاثر و یادآور
 جهت قتل کرم معده مجرب مفرغ بر آن دسوداوی فراجان و نیز با عصاب و باه مصلح
 آن شیرینی شربت تا بهفت شقال حوالی آن در آخر دوم گرم و خشک مقوی با همه
 واحشا و دیاه و کاسریر یاج ماسک بول و جهت تصفیه صوت معیند مفرغ و سینه
 و محورین صندل و طبایع شربت تا یک شقال خیارش نیز در اول گرم و در ثانیه
 طبع و محلل و اورام و باد و نیه مناسبه هر خلط سمل آن مثلا با تخم مندی سمل صفرا و با تریه
 سمل بنجیم و آب شامیره و آب کاسنی سمل سودا مفرغه مصلح آن مصطک و دانیل
 و پید کننده مقصص است سبب چسبیدن خود با معا مصلح آن روغن بادام شربت ازج
 شقال تا بهست شقال خاکششی نوع صغیر آن در اول دوم گرم و در اول تود نوع کبیر آن
 در آخر دوم گرم بی ششسی و مقوی معده و نیکو کننده رنگ خسار و گرفتگی آواز و جبه
 و جدری بر تانفع و بحیات حاره و بارده معیند چنانچه در تجربه متاخرین رسیده مقصد است

مصلح آن کثیرا شربت از کپرتاد و شقال و از صغیر ثانی شقال خیارین در دوم سرد و راست
 آتش میدن آب آن برای حمایت عاده عاده و برقان نافع قد بول مسکن حرارت مفر
 و خون و تخم آن قوی تر از و حروف الدال و الف لفل در آخر دوم گرم و خشک محل
 مواد باد و ریاح منفعت جگر مفر مصلح آن صغیر شربت تباک شقال و ارجحنی در آخر
 دوم گرم خشک منفعت اخلاط عفنه مفرح نفس قد بول و حیض مسقط جنین مقوی باه منفعت
 مصلح آن کثیرا شربت از دوم گرم تا چند درم و روج پنجست عقربی شکل در سوم گرم و خشک
 محل بلغم سودا و مقوی باضه و مسکن و صحر رحم مفر سباز مر اجان مصلح آن رازیانه و زب غوره
 شربت یکدم تا دو درم بدل آن عاقر قرحا و دم الاخوان در سوم سرد و خشک آتش میدن
 جهت حبس خون جمیع اعضا باطنی موجب مفر کرده مصلح آن کثیرا شربت از چند درم تا یک
 شقال و همین بلسان خالص آن در اول سوم گرم و خشک مقوی و داغ و اعصاب
 و بامراض بارده و داغی مثل فالج و لقوه مجرب و آتش میدن نیم شقال با شیر تازه جهت دفع
 سمیت مفید شربت تا نیم شقال حروف الدال المعجمه و هب مصلح آن بل
 مفرح و مقوی قلب و داغ و ضعف معده و باه و سپرز و برقان نافع صغیر ثانی مصلح آن
 عسل و مشک شربت از یک قیرا تا دو قیرا و یک دانگ حروف الراء المعجمه
 را از یا پنج بادیان را گویند بستانی و بری بود پس بستانی آن در اول سوم گرم و در آخر
 اول خشک منفعت در مجاری و مسکن اوجاع بارده و طبع تخم آن جهت خفقان و
 با گل گاو زبان مجرب و طلائی پنج آن جهت گزیدن سنگ و یوانه نافع مفر محرورین مصلح
 که جنین شربت از تخم آن تا دو شقال و از پنج آن در مطبوخ و شقال و طبیعت بری
 آن در آخر سوم گرم و در دوم خشک جهت اسهال مزمن و نقطیه البول نافع رتالان
 مطلق آن بار و طب و رتان شیرین سرد و معتدل مسکن شکلی مولد خون مصلح مقوی کبد
 برقان نافع حروف الراء المعجمه زرشک سرد و خشک در سوم مقوی معده
 و جگر گرم و مسکن عطش و بامراض مفراوی مفید زید الحجر لغاری کف دریا گویند
 در سوم گرم و خشک باضم طعمه مفر بصیرت مصلح آن صمغ و لبابیات شربت یک دانگ
 زراوند و جرج خیمیت در دوم گرم و خشک آتش میدن آب گرم مقوی سینه و
 قصبه مفر سپر مصلح عسل بیش زراوند و طویل زراوند و طویل در سوم گرم و در

دوم خشک محلل و قطع بلغم و مفتوح سرد و آتش سوزش با غفلت برای تنقیه معده و اخراج چغیرین مفید
 شربت از دو درم تا دو شقال زعفران در دو درم گرم و در اول خشک مقوی حواس و مفتوح
 در در و مفتوح شده و بلغم و دیگر مفر با عصاب مصلح آن بکفین و انیسون شربت تا دو درم
 در تحسین تازه و تر آن در سوم گرم و در اول خشک و خشک آن در دو درم خشک مقوی معده
 و کبد مفتوح شده و بکفین و با تربید سبیل و طوبات مفاصل شربت تا دو درم مفر حلق مصلح
 عمل در و غن با دامن زوقای یا لبس بستانی آن در دو درم گرم و در آخر خشک و کوی
 آن قوی تر از بستانی سهل بلغم و جهت سرده فرزن و فالج مفید مفر و کرم مصلح آن صنغ عربی
 بدش معده زوقای رطب در دو درم گرم و در اول تر محلل و اورام صلب و ملین و منفع
 مفر و درین مصلح آن بکفین شربت تا سه شقال زیت در دو درم گرم آتش سوزش چهارم
 شقال بایک رطل آب گرم سهل قولیت حروف السین المملوءة سا فوج بری
 و خفیت در سوم گرم و در دو درم خشک محلل ریا ح مصلح حال معده مدبول و حیض مفر
 مثانه مصلح آن شربت بی شربت آن در طبوخ یک شقال و در معاجین نیم شقال سپستان
 و در اول تر و در حرارت و برودت معتدل سکن حدت صفرا و عطش گویند مفر و کرم است
 و مصلح در بر و درین گل سرخ و در محرومین غناب شربت از شش عدد تا ده شقال سقمونیا
 در سوم گرم و در آخر دو درم خشک محلل و مفتوح سهل صفرا شربت آن از نیم انگ تا دو انگ
 زیاده ازین مفر معده و دل و کبد و امعاء و کشته جنین است سحر حبل حلوا و در حرارت
 و برودت قریب با اعتدال مفرج و مقوی دل و دماغ و معده مدبول و خوردنش حفظ
 جنین از اسقاط نماید مفر حشا و ضعیفه مصلح آن عمل شربت از آب آن تا شش درم و در
 قریب الاعتدال است و در بی ترش در آخر اول سرد و خشک و قالیض و قاطع فی
 شکم سفید آن در دو درم گرم و در اول خشک و آب نیشکر تازه و در دو درم گرم و در
 اول تر و شکم سرخ در آخر دو درم گرم و در آخر اول خشک و نبات قریب با اعتدال
 و بر قدر که تصفیه آن نمایند قلیل الحرارة میگرد و آتش سوزش آن با گلاب و آب سرد و سرد
 حیات محروم تصفیه مفر تصبای جان سل و اسهال و صفراوی مزاجان را مصلح آن با دامن
 و شیر تازه شربت تا شش درم سلیخه پوست شاخ و خفیت در آخر دو درم گرم و خشک
 ملطف و محلل و اورام بارده و منخن و مفتوح و مقوی معده و کبد مدبول و حیض شربت تا

و در دم مفر کرده و مصلح آن کثیرا و آب پستان سماق بهندی متعریک گنبد سرد خشک
 در دوم مقوی معده و قاعض و مانع انقباض بواسطه و نفی و غشیان معده و مفر که با مصلح
 آن مصلح شربت بنجدرم بدل آن سرکه استخوانی در آخر دوم گرم و در اول خشک مسهل
 اخلاط ثلثه منفی و مانع غشیان آن مصلح آن پاک کردن از چوب و خاشاک و بر و عن بلعاج
 چرب کردن سنبل الطیب در آخر دوم گرم و خشک مصلح شده و مانعی مقوی بلع
 و معده و کبد و نیکو کننده رنگ رخسار مفر کرده مصلح آن کثیرا شربت تاناکا ششالی بذر
 از فرسور نجان در سوم گرم و در دوم خشک مسهل انسام بلغم از اجزاء بعید و جاد
 اخلاط از عمق بدن و بوقر القنا و مصلح مفاصل مجرب شربت آن مفر و آب از عفوان بکدم
 و مرکبا با دوید دیگر از خردم تا نیم ششالی بدیش در مفاصل بوقر القنا و خا مفر معده مصلح آن
 کثیرا و شکر و باید که در مفاصل هموزن آن زنجبیل یا رکنند که مقوی فعل با دست ❖
حرف الشین مجموعه شربت در آخر دوم گرم و در اول و دوم خشک مصلح مفر
 و مفتح سرد و با فم و در بول و حیض متخاست مصلح آن سببین و آب لیمو و طبع آن مضعف
 و مانع مغل مفر و جفت آن شربت تا هفت درم بدیش تخم آن شاه پره مرکب القوی
 است و گویند در حرارت معتدل و در دوم خشک و شش الریس در اول سرد دانسته
 و این قول صحیحی ناید مفعی خون در بول گویند فزیه است و مصلح آن کاسنی شربت از
 سه درم تا چند درم و تخم آن معتدل الحار است اند شش قاعض نیست در اول گرم و در دوم
 خشک سبی و مفتح و قاطع بلغم مفر استخوان و مصلح آن عمل شربت تا چند درم ششونیر
 تخم نباتیت که بهندی کلونجی گویند در سوم گرم و خشک سخن و جفت رطوبات مفر کرده
 مصلح آن کثیرا شربت و درم بدیش انیسون شکاخی در دوم گرم و خشک و باوت
 تر با قیت است و تخم آن ملطف بلغم مفر مصلح آن منع عولی شربت آن و در دوم
 صاحب تعویج الا بیدان بنجدرم گفته شش خشک در آخر اول گرم و بر طوبت و میوست
 معتدل بلین طبع مسهل مفر و اخلاط سوخته و مولد ریاح و قراقر در معده و مفتح مفر مصلح آن
 روغن بادام شربت نباتیت و پنج ششالی بدیش هموزن آن تبرجین **حرف الصاد** مصلح
 صبر در دوم گرم و خشک مفتح سرد و ملل ریاح و با اخلاط ثلثه مسهل و لیسیت سه درم آن
 منقی اخلاط فاسده و یک و نیم درم مسهل است صمغ در آخر دوم گرم و خشک ملل ریاح

مفتوح بد و مفریه مصلح آن سرکه شربت پنجه شقال صمغ در گرمی معتدل و در دوم خشک
 مقوی معده و اعمار و تقوی سینه و لبه و مفید حالبس اسهال مفر قفل مصلح آن کثیر اعتدل
 سفید و سرخ و زرد و سفید و زرد آن در سوم سرد و در دوم خشک و سرخ آن در دوم
 سرد و خشک مفر و مقوی دل و معده و رادع و قاطع محلل اورام حاره و جهت شققان
 مفید و مفر باه مصلح آن غسل شربت یک شقال بدش نصف وزن آن کافور و معتدل سرخ
 افعال مذکوره شراب از سفید ضعیف و طلاء و قویست و قشری گفته که در زمان با معتدل سرخ
 دراضه و معتدل سفید و در شرابات استعمال می یابد **حروف الضاد المعجمه**
 خضدع در سوم سرد و در اول خشک مضمضه طبع نری آن جهت درد دندان مفید و گویند
 که آن خضدع را بر لیسان بر بندند و سبکه الماس خورده باشد بلع نماید ریزهای الماس بدو
 چسبیده برون می آید **حرف الطاء المهملة طباشیر** در دوم سرد و در سوم
 خشک مفر و مقوی دل و سکن حرارت آن و قاطع قی صفراوی مفر باه مصلح آن معتدل
 شربت تا دو درم بدش بوزن آن تخم خرد طحلب در دوم سرد و در حالبس دوم
 از هر وضعی که باشد و محلل اورام خاره طین آهنی سرد و در اول و خشک در دوم غوطه
 قلب حالبس دم نطخال مصلح آن معتدل شربت تا دو درم **حرف العین المهملة**
 عاقر قرحا در آخر سوم گرم و خشک و صاحب مجمع الحکمات گفته که در اول چهارم گرم و خشک
 مفتوح و مالیدن آن بنیت برای استخار و فالج مفید و مالیدن سوخته آن برین
 اورام قی کند و چون قبل از جماع روغن آن بر قضیب مالند استوکار آن میکند و شربت
 جماع برانگیزد لذت جماع دهد مفر مصلح آن کثیر شربت تا یک درم بدش دار فلفل عدد
 در حرارت مائل با معتدل و در دوم خشک حالبس حیض مولد خون سوداوی و سکن
 فاضل لطبی الاضم نقاح مغفک خون کثرت آن قاطع باه و تخفیف بدن مصلح آن روغن زرد
 و طنج غناب رسیده آن در آخر اول گرم در سبیل الانخاز مصلح حال صدر و زیه
 شستن بدن زیاده کننده پیه کرده و باید که آب آن خورده پوست آن بنید از مذکور است
 تشنگی است مصلح آن سکنجین غناب الشعلب در دوم سرد و خشک سکنجین
 تشنگی و محلل اورام حاره آتش آمدن یک شقال ریش کچ آن با شراب منوم
 مثانه مصلح آن قند شربت پنجه شقال غناب در حرارت و برودت معتدل مائل

بر طوبت و شنج الرئیس بار و در اول و مشدل بر طوبت و یوسن گفته تین صدر و احشاد و
 منفع اخلاط غلیظه مسکن تشنگ مفرعه مصلح آن شکر و یوز شربت تا بجاه عدد بدل آن سبب
 عجمه در دوم گرم و در اول خشک حافظ روح و قوت حیوانی و نفسانی و طبعی محرک شمعوت
 طعام و باه و بفاغ و حذر و کرا و در عرشه معینه مفرعاً مصلح آن صمغ شربت یکدرا نگ بدل آن
 مشک و زعفران عود و در آخر دوم گرم و در سوم خشک ملطف و مفتحه مفرع و مفرح و مفرح
 اعصاب و حواس و قوی دماغی و قلب و کبد و معده و گرده و حمل و بیاغ و زایل کننده
 بوی دهن و باضم طعام مفرح و درین مصلح آن کافور و کنجین شربت تایک مثقال بدش
 و ارجینی و قنفل و زعفران **حرف الغین المعجمه غار لقون** در اول گرم و در دوم
 خشک سمل اخلاط ثلثه و ملطف اخلاط غلیظه بدش نصف وزن آن ششم غنفل شربت
 و مطبوخ تایک مثقال و در غیر مطبوخ تایک درم **حرف الفاء فجل** طبعیت تخم آن
 مذکور شد بوج آن در اول گرم و در دوم ترو گرمی پوست و برگ آن زیاده از اصل است
 و بری آن از بستانی آن قویست حمل مواد و باضم و آلا خود غیر منقسم است خصوصاً بک
 آن نجش قاطع بلغم و برگ آن پراکنده کننده ریاغ مفرح و ملط و دندان مصلح آن نمک
 قصه در اول سرد و خشک تفریح آن قریب به تفریح یا قوت مفرعاً مصلح آن کثیراً شربت
 از یکدرا نگ تا نیم درم قنفل سیاه آن در آخر سوم گرم و سفید یا مفرح از پوست سیاه
 آن در اول سوم گرم و شنج الرئیس قنفل سیاه را در چهارم گرم و خشک گفته و صبا
 محلی حکمت به برین قول است حمل و منقی بلغم و مقوی معده و جگر و رافع آروغ ترشش
 و ضمناً و آن با سرکه جهت تخلیل و درم طحال معینه مفرح جگر مصلح آن ادیان بار و ده شربت
 تایک مثقال بدل آن زنجبیل **حرف القاف قاقله** کبار گرم در اول خشک
 در دوم مفرح و مقوی معده و باضم طعام و حاسب لطن مفرعاً مصلح آن کثیراً شربت تا
 و و مثقال **قاقله** صغار در دوم گرم و خشک حمل و خوشبو کننده را تخم دیان مفر
 صدر و در مصلح آن کثیراً شربت از یکدرا نیم تایک مثقال قشر در دوم سرد و تر مولد خون
 منفع و در سبج الف یعنی بخلط که در بدن غالب بود مستحیل گردد و قنفل سوم
 گرم و خشک مقوی ارواح و جهت سرفه بار و رطب مؤید مفرح گرده و امعا مصلح آن صمغ
 شربت تایک مثقال بدش بوزن آن و ارجینی قسط در سوم گرم و خشک مقوی اعصاب

ریسه آشامیدن بخیردم آن با عسل یا شراب جهت تقویت باه مفید مضریه مصلح آن انیسون شربت
از یک درم تا یک شقال بدیش نصف وزن آن حاتر قرصا قصب الذریره
در آخر دوم گرم و خشک ملطف و محلل و مقوی دل و جگر و دافع استسقاء و مفرج کاه
مصلح آن انیسون شربت تا دو درم قطور لیون گیمیر بنایت در آخر دوم گرم و خشک
محلل و مدرط و مخرج جنین مرده مفر دماغ مصلح آن عسل شربت آن تا دو درم قطور
صغیر و سوم گرم و خشک مفتوح و مسهل و منقی و جاذب مواد از عمق بدن حرور الحیات
کاه و بستانی او در او اول دوم سرد و تر مصلحی خون و ملین و دافع حرر بهواسی و بائی و مخدر
و کثرش مفر به واسل مصلح آن کرفس و نعناع و تخم آن در دوم سرد و خشک و خواص
قریب بکاهو دارد کافور در آخر سوم سرد و خشک مفرج و مقوی دماغ و دافع تشنگی و سببی
دقی مفید و صلباب جارح و مفر معده و باه و لبها جان ضعیف المزاج مصلح آن عنبه و
شربت تا یک دانگ کاکنج در دوم سرد و خشک قطور حصاره آن جهت قروح فم و گش
مفید مخدر مصلح آن گلشنه شربت از پوست و دانه آن بخیردم بدیش غلب الشلب کثیرا
در اول تر و گرمی و سردی معتدل سنگن حدت اخلاط و ادویه حاده و مصلح ادویه سببه مفر
ثقل مصلح آن انیسون شربت از یک درم تا بخیردم کبابیه در دوم گرم و خشک خائیدن آن خوب
کننده و همین مفر شانه مصلح آن مصلح شربت تا یک شقال بدیش و اجینی و فاقه کمریت
در آخر سوم گرم و خشک محلل و مسخن مفر دماغ مصلح آن بغش شربت از دو دانگ یک شقال
کرفس بنایت در اول دوم گرم و خشک مفتوح و محلل و آشامیدنش جهت فواق و درد
پهلوی و برووت احشاء مفید مفر مصلح آن انیسون شربت تا سه درم گهوان در دوم گرم و در
سوم خشک مسخن و محلل و مقوی معده و باضم مضریه مصلح آن کثیرا شربت و دوم گرم با
در گرمی و سردی معتدل مقوی دل و حالمس دم و قوی و اسهال و موی مفر مصلح آن بغش
شربت نیم شقال بدیش دو وزن آن طین ارنی کشنه مرکب القوی است و بقراط در
دوم سرد و خشک گفته مقوی دماغ و معده و مانع حصول داجره و رافع خفقان و حالب اسهال
و جریان منی شربت بخیردم تا یک اوقیه حرور اللام لسان الثور تازه تن و اول
گرم و تر و خشک آن را طوبیت کثیر مفرج و مقوی از رواج و حرارت غریزی و اعضای ریسه
و مسهل اخلاط سوخته و ملین طبع مفر پسر مصلح آن عندل سفید شربت و مطبوخ از دو درم

تا بخورم و در نقوع این خردم نماده درم کمی و در دوز اول تر قاطع افراط از غلیظه و تسکین
 خار نماید و قاطع صفر تسکین غشیان و لب غلبه نافع منفی با عصب و سر قاصص آن سکون
 حرور المیم مایشا نبات در دوز دوم سرد و خشک قاطع در دوز اول محمل منفی سبز
 مصلح آن بادام شیرین و تا یک درم شربت است مال کلنگی در سوم گرم و در دوز دوم خشک
 آشنایندش جهت تقویت و باغ و قوت حافظه مفید و اگر دانه های آن را بر دهن خالص
 بریان نموده یک گدست هر روز تا چهل روز بخورد با راه را بگری بفراید که تاب ضبط آن
 نماید ما میران در آخر سوم گرم و خشک محمل و منفی و اکتحال آن جسته با خنه مفید مفر که درم
 آن عمل شربت تاج شغال بدش بوزن آن زرد چوبه مایشا در دوز اول سرد و خشک
 سنجک مفسد در زری و خشکی معتدل و از جوب ماکوله است مولد غلط صالح کثیر از غلظه اسفر
 بدنه آن و با مصلح آن و در جوبین موصفات و در سرد و دین قرض و قاطع مفر شوش
 بهندی دونه مروا نمند در آخر دوم گرم و در اول آن خشک محمل و منفی آشنایندش
 رافع صلب بار و رطب مفر کرده و مثانه مصلح آن تخم کاسنی تخم شرفه هر جان
 دوم سرد و خشک آشنایندش درم آن قاطع و طبع آن بر مده جهت جمع علل آن
 مفید مشک گرم در سوم و خشک در دوم لطیف و منفی با خاصیت مفر و مقوی
 و رافع نفقان کثیرش باعث زردی رخا مصلح آن گلاب شربت تا یک درم بدش یک
 آن و نیم صاف بندی موثر طبیعت آن بحسب انواع انگور مختلف می باشد از آنکه از انگور
 سفید است گرمی آن کمتر از سیاه آن و بهترین آن بزرگوست است کثیر از غذا و غلیظه
 مقوی و جگر مفر کرده مصلح مناب شربت می درم بدش شش
 در آخر دوم گرم و خشک مقوی و رافع و مده و قوی شربت تا یک شغال حرور
 تا جیل تازه آن در وسط دوم گرم و در اول خشک و طبیعت خشک آن در آخر دوم
 گرم و در اول و دوم خشک مقوی و رافع غریزی تسکین بان و مولد خوان صالح تا جیل
 بجری مرکب القوی اگر شارب هموم دهند تا و تیکه است بوجود و قوی می آرد و طبیعت
 رافع می نماید و بعد شجر یک قوی می کند شربت از یک قراط تا دو قراط و شش در
 در آخر سوم گرم و در اول آن خشک با ضم و منفی و جاذب مواد از عمق بدن است درم آن
 بتقطیع احشا کشنده علاج آن نمی نمودن و اشیا و جرب خوردن میلو فیر در دوم هر

در دانه بنفشه و سردی و تری زیاده و بخشش گرم و خشک و تخم آن سرد و خشک و نفوی دل و
 دماغ مسکن حرارت و تشنگی و بوییدن گل آن مسکن صداع حار و مفرغ مصلح آن نبات شربت
 از جرم آن تازه درم و در مطبوخ تا بهفت مثقال حروف الواو و ج در سوم گرم و در وسط
 در دوم خشک قاطع بلغم و منق و محلل ریح مفرج مصلح آن را زیاده شربت یک مثقال و در چهارم
بسمانی لغاری گلشن گونید مرکب نفوی است و نزد قوی در اول سرد و در دوم خشک
 نفوی ارواح و مسهل و مسکن صفرا و قابض خصوصاً خشک آن مفرغ مصلح آن انیسون شربت
 از تازه آن ماده درم و در خشک آن تا چهار درم بدش بنفشه بوی آن محرک زله است
 حروف الهامه میزد با طبیعت تازه آن در اول سرد و در مسکن تشنگی و هذات صفرا و
 آتشامیدن آب مرقق آن بکچین جهت حیات مفید مفرغ صاحب سرفه مصلح آن سکون
 شربت بنفشه شربت از آب آن تا نیم رطل حروف الیا یا قوت در حرارت و
 برودت معتدل و در دوم خشک و زرد آن در دوم گرم و خشک و کبود آن در اول گرم
 و در سوم خشک و سفید آن معتدل در گرمی و سردی و در اول در دوم خشک مفرج و نفوی
 دماغ آتشامیدن یک درم آن جهت رفع صرع و ففغان مفید شربت از یک قیراط تا یک انگ
 فائده سوم در ذکر اصطلاحات اوویه بدانکه روا و غات ادویه را
 گویند که ماده او را م را باز دارد و بجائی دیگر نقل دهد قاضیات ادویه را گویند که طبع را بنده
 سازد ملینیات ادویه را گویند که طبع بکشد یا مفتحات ادویه را گویند که سده را بکشد یا
 ملطفیات ادویه را گویند که تلطیف خلط نماید منضیات ادویه را گویند که او را کم و
 صلابات و اخلاط را بخرج دهد محملات ادویه را گویند که صلابت بخیل بر و مسهل
 ادویه را گویند که اخلاط فاسده را از راه اسهال دور کنند مقیات ادویه قوی آور را گویند
 مختدرات ادویه را گویند که عضو را حبس نماید مسکنات ادویه را گویند که وجع را ساکن
 و تسکین حرارت و تشنگی و غیره نماید مقتیات ادویه را گویند که سنگ مانند و سنگ
 کله را بریزاند مفرجات ادویه را گویند که عضو را ریش کند و آزاد و ای الکاله نیز گویند
 مدطلات ادویه را گویند که زخم را پر کند حررات ادویه را گویند که ماده را از راه ولی
 و حیض بردن آرد فائده چهارم در ذکر اسامی اوزان متعارفه که اکثر
 در طب بکار می آیند او قیه بهفت و نیم مثقال است برنج چهار خردل است و انک

چهار صبح است ثانیاً یک چهار و نیم باشد تو که دوازده باشد چو چار پنج در نیم سه و نیم باشد و ام
چهارده باشد و ام و نیمه است و یک باشد باشد شش است پنج شش است پنج شش است پنج شش است
نود و شغال است و نمی زانما مراد از نیم است سیر الیری ششی دایم پنجاه و چهار
چهل دایم پنجه سیر عالم گیر می چهل و چهار دایم پنجه طبع سوخ و دو جو میان فیراط و دوشنبه
مشغال چهار و نیم باشد من در وظل است قانون سوم در اسباب و
علامات و معالجات امراض که بعضی مخصوص اند و آن مثل است
بسیار باب اول در قواعد چند که حفظش در علاج ضروریست
پس بدانکه صاحب صداع را از غذایه مغیره و در پیغم و از هر چیز که تحریک کند مثل جلاع و فکر
و غیره پرهیز و رست و سکون و کم خوردن و کم نوشیدن آب و اگر اقسام بهترین علاج
است و در بعض اقسام مثل آنکه بشیرکت معده عار بود آب مخصوصا ناشتا خوردن
مفید آید و در صداع مادی که کشش باید نمود که ماده بسوی اسفل بنجذب شود و اگر تحقیق
حاده باشد و در گاه اراده اظلیه و اخذه کنند اول خلق راس و فمید بعد عمل آرند و
صداعی که با ناله باشد برید و تدبیر در روانیست و برای مصد و عین فی مضارترین
اشیاست الا در صداعی که بشیرکت معده بود مفید و غذایه خاصه صاحب صداع
رانند مگر بعض قسم مثل صداع معدی و در گاه که اختلال عقل ظهور نماید ببارت
لبوسی فصد تیغال اگر مانع نباشد باید کرد و اگر ماده شدید التوجه بسوی راس باشد
لغصه تعبیل فرمایند و بعد فصد تیغال فصد جهر زنده و بخانه معتدل بود که از اشیا می سفید
و براق خالی باشد سکونت در زنده و در سکون شمولات بارده مثل نیلوفر و کافور و غیره
بدارند و باید که مردم ظریف و شفیق و حسین و حبس و ریض بود و اگر ممکن بود مسالعه به
فصد فرمایند که بر روز بجران قوت بدفع ماده قادر بود و وقتیکه خوکات مضطرب کن
شوند از او و نه کشید و اجتناب کنند و درین امر تدبیر خواب آوردن نیکوترین تدبیر است
و در علاج بالخیل و مهادرت نمایند که معالجه این در ابتدا سهل بود و تفریح بکوشند و
بجای بردن و آب نیکرم بر سر رگتین مفید و از کثرت جلاع و از خوردن اشیا می سفید
و مانع و شدید التوجه است اجتناب کنند و به تنویم کوشند و به هر ضیکه ماده در و مانع
نمکن شود در علاج سه چیز می دارند یکی استفراغ ماده دوم همراه استفراغ و

در لعمه

از نظرات و ادیان موسوم بقویت قلب و اگر عروق از سودای دموی متغلی باشند زکام کل
از طریق نقل راس محسوس شود و زنده در قاع و خذرو اختلاج و عث و شنج در او اهل استعمال
ادویه قویه نباید بلکه تاراج و سابع تاخیر واجب است و بعد چهاردهم استقرار بادویه قویه
مناسب بود و ملحوظ را تا سه روز مایل عمل باید داد و اگر برداشت کند تا چهاردهم در
محرومین بفتح بر سر الجماعت مار الشیعی فرماید و اگر انتظار تا چهارده روز نگذرد گوشت
کبوتر با انزیر مناسب است این مرض بدیند و سرکه فخر است و قهقهه اشتباهه در امراض عصب
افتد که طب است یا یالین پس نظر کنند اگر مرض و قهقهه واقع شود و طب است و آلا یالین و نیز اگر
روغن بزودی خشک شود بدانند که یالین است و الا طب و در علاج کزاز مبادرت
از علاج شنج زیاد کنند و کمتر می که بعد از کزاز طب حادث میشود و کزاز را زایل میکند و اگر
بدن مکرر عرق کند از صوف نشفت رطوبت سازند و نگذارند که سرد شده ضرر رسد
و بهترین آب برای امراض عصب آب باران است و در امراض مذکوره از ادویه باره
و نفاخه اجتناب ورزند و مقرر را از الحوم و اغذیه غلیظه و حلویات و دسویات و
لقیالات و اشیا منبوه حریره و از خوف و غضب شدید اجتناب ضروری است و حافظ
صحت چشم را از غبار ذوقان و از هوای بسیار گرم و سرد و از کثرت جماع و سرکه
و استملا و اغذیه غلیظه و منبوه محفقه و قرائت خطوط و قهقهه و کثرت استقرار خصوصاً حاجت
پس در پی و دیدن اشیا براق پرنی باید کرد و میل در چشم در دناک زبانه
ادویه را در شیر یا در شی دیگر حل کرده اندک اندک بغاصه استعمال کنند و خوردن غذای
لطیف بمقدار معتدل که خون صالح پیدا کند مفید و در علاج گوش چیری که در گوش غلیظ
کنند و جگر باید و گوش را از دخول آب و حیوانات و غیره محفوظ دارند لهذا شیخ الرئیس
گوید که در سوراخ گوش وقت خواب پنبه بدارند و از حادث شدن اورام و شوره
گوش احتیاط کنند و اگر کمور آن شود زودت بدین آن گوشند و شنیدن آواز قوی
خواب در امتحالی معده و قی و حرکات ضعیفه و خوردن بخورات صبح ضرر دارد و استعمال
مخدرات و گوش که بوقت ضرورت جائز و کسی که سقوط استعمال نمایند باید که درین
آنها آب پاشند و بگویند که بر پشت نهاده و سر را بسوی پشت کند و دراز را بر باله
کشد تا اثرش بوجه احسن برسد و حافظ صحت و ندان را باید که از قطع چوبی

سخت و آنچه شد باید از یاد باشد نه الحوائج بود بر نیز و دندان را از چرخ و چغیری که بعد از آن
 در میان دندان بماند پاک دارد و مسواک از چوب باید کرد که نقوی دندان باشد و تا وقتیکه
 از چوب مسواک واقف نباشد استعمال آن نکند و باید که در علاج آماس کام دوا
 حلق اول ماده را از فصد و اسهال مستفرغ سازند و بطرت مخالفت نخبند کنند و صا
 نفث الدم را باید که هرگاه امتلا فی محسوس کند فصد زنند و چرخه تحریک دم کنند از آن
 واجب داند و از جمیع و آواز بلند و دیدن استیاء سرخ و کثرت شراب و استعمال مسواک
 مثل کفس اجتناب باید و آغذیمه و ورم و دم استعمال کند و وقتیکه در دل عطشی حاد
 شود از افراط استعمال اجتناب فرماید که از سقوط قوت بلای دیگر نائل نشود و چون
 اکثر ادویه مسهله بدل مفرات استعمال ادویه قلیه بآن لازم داند و هرگاه تدبیر تبدیل سور
 مزاج حار فرماید اقتصار با دویه بارده نکنند بلکه ادویه قلیه بآن یار سازند که از مفرت
 محفوظ باشند و در علاج سور مزاج یابس نوشیدن آب سرد مفید است و اگر به یوب
 برودت هم باشد با دویه و اشتری معتدله آب سرد باید داد و در تبدیل سور مزاج سرد
 حمام قبل از طعام و ریاضت معتدله مفید است و اگر بطوبت حرارت باشد از حمام
 منع فرماید و مرضی را بجماع حکم کنند و در علاج ضعف معده بعد از غذا حکم را بی خورد
 و وافرینند تا دوازده و نیم درنگردد و در عضو معلول مانده اثر کند و در علاج امراض منشاء
 آنکه از چشمه آئین بر آید و طعامیکه در دیگ آئین نخبه باشند مفید است و استعمال جمیع
 مضر بود و در علاج حییات روغن باعث کثرت عفونت است از و اقهار و زرد لکن
 روغن با دام مفرت نمی کند و از اغذیه غیر حامضه پرنیزند زیرا که هر شیء ضعیف است
 در صفراوی مزاج بی حمضت سخیل بصفر میشود الا شربت نیلوفر سخیل بصفر انگود
 و اگر چه رعایت روز بجران در اکثر امراض مفید است لیکن در حییات ضروری زیرا که
 بارها مشاهده شده که مسهل بروز بجران واقع گردیده و باعث هلاکت مریض گشته
 و هرگاه اتفاق میشود که در روز غیر بجران نوبت می آید و یوم راحت روز بجران میشود
 پس در فیوریت روزهای که در آن به بجران احتمال قوی نیست مثل روز نیمه سحر و نیمه
 و قاعده دیگر آنست که اگر نوبت بوقت دوپهری آید سحر بوقت یک و نیم باشد
 باقیانده باید داد که علی سحر تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد لیکن باید که طبیعت

مزاج مرعیض واقع بود چرا که در بعضی از جبهه بعد یکس با د پاس یا سه پاس سهیل عمل میکنند و همچنین اگر طبیب مناسب داند بعد از نشستن وقت نوبت استعمال سهیل عمل آورد و بهتر است که سهیل بعد از غیبت روز داده آید مگر آنکه ماده در پیمان نباشد و خوف سقوط قوت هم نباشد و صاحب جذام را در غن گل مالیدن مفید است و از دیگر عطایات پر نیز و باب و و هم عینان ماهر فرموده اند که تا وقتی که از یک دوا بیاورد و دوا را علاج مرض ممکن بود استعمال ادویه کثیره روانیست ازین باعث معالجات اکثر امراض بطور مفردات بحسب تحقیق و تجربه خود قبل از معالجات معموله تحریری بایند پس باید دانست که برگ خاضا و انشقیقه و صداع بار و مفید و توکوی سائیده سوط کنند برای صداع یک مرتبه کافی است و کافور شویا و طلا و لصداع حار مفید و نیکو فر نیز همین حکم دارد و تخم کاسنی را بگلآب سائیده و کبابه کوفته غلیظه بگلآب سرشته بر سر نهاد نمایند مفید افتد و صبر در آب شفتا لوس سائیده و ربی پی چکانند بعد از دودی مفید و دود را بکشند و آنیکه در و نبغش جوشانیده باشند در حمام بر سر ریزند برای تب مفید و روغن نبغش بشیر و خمر مزوج کرده پنبه در آن تر نموده بر سر نهند و طبیب دماغ کند و قطرب مفید و آتشامیدن اسطوخودوس برای جنون سوداوی مفید و سوط و دوز گل که در آن موی سر آدمی سوخته داخل کرده باشند برای جنون نافع و حکایت باغبین خوردن برای صرع مفید و کشش سائیده در خرقه بستن بوییدن تنقیه دماغ نماید و خواسته آن سوطا صرع را شفا دهد و برای صرع اطفال نصف دانگ جید و اریشیاد سائیده خوراندن مجرب است و عاقر قرحانیت برای استرخاء و سردی طلا کنند و آتشامیدن در چینی محقق رطوبات و مقوی حفظ و زایل کننده نسیان است مدایت خوردن و تراج مقوی حافظه و زایل کننده نسیان و طلائی روغن خیری بوی خور نسیان نافع و خوردن تریاق فاروق بفاع مفید بود و بوییدن با و پنجهویه مفید دماغ و دانه در چشم حار مضطرب بشیر و خرب سائیده بچکانند و عاقر قرحانیت طلا و آوچ چشم نافع و برای در و رد سب را گویند و ضا و گویند و برای سیمان آب چشم که از حرارت بود تخم کاهوس سائیده بر پیشانی ضا و گویند و برای در و گوش حار شیا و نامیفا در شیر عورت در روغن گل سوخته بچکانند و سچا طنج برگ نینب سکن در و گوش است و نام که در بول لعل خیس سائیده باشند خوب مالیده در گوش بچکانند و منتقل تانزه در آتش نهند

سایه معص
از جود و مفید

چون بخفته شود شکافته مغز لوب بالند و فشرده در گوش چکانند گرمی که در گوش بود میرد و جبین آب
 برگ شفق لوب آب برگ پودنه تنایام کرب کرده انداختن کشنده کرم است و اگر قدری سحرینا
 اضافه نمایند قوی تر گردد و بخامخ شخم برای درد گوش که از ریاح بود نافع و در ضمن با دهم
 تخ در گوش چکانیدن قوت صبح افزاید و بلبلان آنرا نیز نافع و قطار آب چغندر در بینی منفع
 باشد و لوبیای سرخ بر پیشانی ضا دردن حاسیس رعات است و حنظل علی بگیرند و در
 خرقه بسته بسوزند و در بینی و مندر رعات بند کنند و سرگین خرفشده در بینی چکانیدن بسیار
 حبس رعات مجرب و برای لوب اسیر الف جوز لسه و دوا بنجر مس اوی کوفته فنیله کرده
 در بینی نهند و حنظل خشک کرده سوخته در بینی و مندر رعات بند کنند و سرش را بگدازند و
 بر دو پا پاره پاره طلاء کنند پس یکی را از سر بینی تا تارک سر و دوم را از بنا گوش تا بنا گوش
 دیگر بچسباند و چون رعات بند شود و روغن گاو در بینی چکانند و هر گاه از رعات خطرات
 گردد و پا رچه ها را از آب نیگرم ترکبند و فرو دارند برای حبس رعات علی مجرب دانسته
 اند و آرد ماش بر سر طلاء کردن بر رعات مفید و سما که تیلیا بر آتش نهند و بدست آغز
 سائیده نگاهدارند در دندان را مفید باشد بوقت حاجت بکار برند و کشته سفید با
 شوره قلمی هموزن سائیده برای جوشش دهن مجرب و اگر طباشیر و کافور اضافه کنند
 انفع شود و پوست درخت لرزان آب جوشانیده و منضمه کنند برای درم لته مجرب
 و تخم گندنا و تخم پیاز بر آتش نهند و دو دان برای کرم دندان بگیرند و رسوت باب
 لمیوسوده برای بخور زبان بر زبان مالند و فلک باریک سائیده بر دندان مالیدن بسیار
 استحکام آن مفید بود و مغز با دهم در آب سائیده برای شقاق لب طلاء کنند و برای
 نفس و سعال مزمن باد برنجوبیه کوفته بخیه با عسل بپسند و پشگری بر آتش نهند و با
 فلفل دراز بپسند برای سرفه نافع و کاکرا سنگ را برای سرفه کوفته بخیه در آب بقدر
 فلفل حب بندند و استعمال کنند و شیر بز همراهی طباشیر برای سرفه که از حرارت و بیجوت
 بود نافع و مسکه گاو نبات برای سرفه خشک مفید و جدر را گل حکمت نموده در تنور
 بریان مسازند و بعد بخین پوست آنرا دور کرده و دوباره کنند و استخوانش بر آورده و در
 ظرف چینی تمام شب زیر آسمان نگاهدارند که سیارگان بر آن تابند علی الصبح بیدار
 و نبات سفید پاشیده روز اول یک عدد و روز دوم دو عدد و روز سوم سه عدد و

و اگر نفع دهد موافق آید این مقدار نیز اضافه سازند برای خفقان و ضعف قلب موجب است
و عطر کلاب برای وجع فواید و آرمید و محدود و خسته با عمل آینه به بلبلند فواید را قطع نماید
و پوست سنگلاخ مرغ قدری بخورند معده را قوی کند و طبع پوسه پسته برای قوت معده دفع
و جذب و از بیم شقان و کلاب سوده برای قوت معده بخورند و قرضل با راد سیب داخل نمایند
بطریق که سر آنرا بر دهن ماند و باقی تمام قرضل و سیب داخل شوند و تا چند روز در سایه نگه دارند
این قرضل برای میوه و وجع فواید و تقویت معده موجب است و سیب نیز و آب کاسنی و
و آب خیارشور نوشیدن گرم معده را دفع بخشد و کینه سائیده و در گند آفتابی آمیزند بخورند
معده را از گرم پاک کند و اگر قبل از خوردن شیر گاو دو سه روز نوشیده باشد نفع تمام
دهد و عرق گندک بقدر یک سرخ و آب آینه بنوشند و بتدریج تا چهار سرخ بغیر اینده صلابت
سبز رود کند و از ششهای طعام افزاید و سما که بریان یک حصه و خردل سه حصه کوفته بخیه
نماید یکسانند برای ورم سینه بخورند و برای استسقاء معده و آب غلبه غلبه سینه
طایفه نمایند و برگ خشک و آب با تر و در آن صابون مالیده آب صافی آن به بریان بنوشند
موسمی سیاه کوفته بخیه برای فواید و اسهال سینه را شسته و بخورند و پوست نیز برای بواسیر
است خوردن و طلا و جید و در سکه زنی که بدقت رسوده چند دان آلوه الکبریت
آینه حمل کند مفید افتد و ترش و اشب و در ششم نگه دارند و علی الصباح بخورند بواسیر را
از آن کند و شوره فکلی که شخوردن جسد بول را دفع کند و در ظرف پر آب نشستن نیز
مفید است و با کمی ورم بغلی و ورم بار و ورم ران و ورم ران و ورم ران و ورم ران
و برگ یا سیرک کوفته بخورند و در ورم ران و ورم ران و ورم ران و ورم ران
از آن بول کنند و در ورم ران و ورم ران و ورم ران و ورم ران
بندی است و پسته نیز مشهور است و آن رستی است که در سنگ خارامی رود بر
سبز نازک موجب و تقویت قدری و آب سداب مرکبند و بپایند و بر قصبه طلا کرده جاع
کنند اسقاط عمل گردد و شکر را با قدری کافور و زهره گاو و حله کرده در گوش حامله بکارند
حمل سقط شود و اندر جو یک شبانه روز و آب ترکند و نقش نموده و شکر بکافور و شکر
روز نگه دارند و هر روز یک گرم برای قوت باه خوردن باشد و انیسون فوری قسم اول
و آب حله و مغز بنه دانه را در آن بپایند و برابر طلا کنند و بر قصبه بنهند برای حمل و

مضید بود و متعز که شک ز نسبت مدد در سایه خشک نموده بروغن مخلوط کرده غلیظ
 و کف پا بماند نقطه تمام آمد و بر سر سولی را در روغن گاو بریان کنند و وقت جماعت غلیظ
 حلا کنند لذت و دفع بخشد و طلا کردن سوزن بخان باب کشیز سبز برای وجع مفاصل مفید
 و استخوان سوخته آن در گلاب سبیده حبث بندند و برای وجع مفاصل بخورانند تجرب است
 در باسی مرغ هم مفید و مورچه کلان که از قور بر می آیند در سرکه سبیده بر موضع برص بمانند
 لیکن اول موضع برص را خراشیده باب با و بخان کشند محل آرد و این عمل پس از
 مسلمات بعد چهل روز استعمال باید نمود و عطر حبث باب سبیده بر رو طلا کردن تیرگی سرکه
 را زایل کند و طوطیا بگللاب سبیده بر کار میفاید و نمالند و عود را در مجمر قاده کاف مذکور
 بر بخار عود گذارند تا خوشبو گردد پس طوطیا را گرفته در بغل بماند بدوی بغل را مفید بود و آب
 شانه مرده برای نصفه بخان بعدیل است و تیریش است که شانه مرده و مرق روزانه
 چهار توله روز دوم پنج توله روز سوم شش توله بنوشند و همین آن ماده توله رسانند و
 بعده همین منطیک یک توله کم کرده تا بجا توله رسانند باب سوم در باب علامات
 و معالجات امراض و آن مشتمل است بر چند فصول فصل اول در امراض جوارح
 اگر از گرمی ساده حادث شود علامت آن تقدم سبب مثل ملاطمت آفتاب است و
 علاج لعاب بیدانه شیرین خم کاهوشیره عذاب در آب بر آوده شربت نیلوفر و اصل
 کرده بنوشند و صندل مفید بوده بر پیشانی طلا کنند و گل نیلوفر و گل ارمنی و صندل
 هر یک یک ماشه در آب کشیز سبز سبیده عطر خس و کافور اضافه کرده بخور نمایند
 و بویا مندره آب کدو و روغن گل و سرکه در شیشی انداخته بویا منند و اگر از سردی ساده
 حادث شود علامت آن تقدم سبب علاج با بون در زنجوش و اکلیل المک در آب
 سبیده قدری روغن با بون اضافه نموده بخور نمایند و کف دست و عود بویا منند و از قور
 گرم مثل بانات که در آب گرم تر کرده بمانند نکند و اگر حاجت افتد شربت طوطیا و
 و گلفنداقبال در عرق گاو زبان مالیده حل کرده بنوشند و اگر از غلبه خون بود علامت آن
 سرخی ربه و چشم و گرمی و شیرینی دهن علاج فندقیقال زمند و شربت آلو و تیر سبک
 در عرق عنب الثعلب حل کرده بنوشند و بویا مندی و آو بخار و شیر خشک در عرق گاو زبان
 و عرق عنب الثعلب مالیده طبع را بکشد آید و گل بنفشه و گل نیلوفر و گل خطمی هر یک کنار

و عند الغلب در آب فراخ جوشانیده پاشویه کنند و صندل سرخ در آب کشنیزه سبز سوده بر سر
 طلا سازند و اگر از غلبه صفرا بود علامت آن تلخی و دهن و شدت عطش علاج کشنیزه خشک
 آب الوبخارا شیرین تخم کاسنی در آب برآورده شربت نیلوفر یا سنجبین بسوی حله کرده بنوشند
 و گل بنفشه و گل نیلوفر و غلبه الشعلب خشک در آب جوشانیده بطول نمایند و اگر حاجت به
 تسکین افتد تمهیدی و شیر خشک در عرق گاوزبان و عرق غلبه الشعلب مالیده بنوشند
 و آتش جو که چری و دال مونگ با خشک و بقولات بار و نه مثل غرقه و بالک و کد شیرین
 بخورند و اگر از غلبه بلغم بود علامت آن سفیدی رنگ و قلت عطش علاج گاوزبان
 اصل الحوس مقشر نیکوخته پسیا و شان سپستان در آب جوشانیده صاف کرده غسل
 خالص حل نموده بنوشند و از خربوزه پسته و اگر موسم گرا بود شیر گل گاوزبان شیر
 تخم کشوف در عرق گاوزبان و عرق غلبه الشعلب برآورده شربت بنفش یا شربت
 اسطوخودوس حله کرده بنوشند و زنجبیل بروغن با بونه سوده طلا کنند و اگر از غلبه سودا بود
 علامت آن تیرگی رنگ و خشونت شمرین علاج گاوزبان و عناب بنیکاسنی اسطوخودوس
 در آب جوشانیده صاف کرده شربت بادرنجبویه حل نموده بنوشند و چوب انجور در روغن
 سوسن و با بونه سوده بر طلا کنند سرسام و هموی و آنرا قنطیس گویند
 علامت آن تب دائمی و گزالی سرد رفتن آب از چشم و خندیدن علاج فصد قیال
 و برای نرم کردن طبع شیر الوبخارا شیر عناب آب تمهیدی در آب برآورده صاف نموده
 ترنجبین دران مالیده صاف کرده بنوشانند و روغن گل و سرکه بر سر مالند و آب کدو
 خیار و کشنیزه و سرکه و روغن گل غلغله سازند و گل بنفشه و گل نیلوفر بپزند و بوقت نهایی
 گل بنفش گل نیلوفر گل خطمی برگ کنار بسوس گندم در آب جوشانیده پاشویه کنند و غذا
 مارا شیر و اسفناخ و کدو بخورند سرسام صفراوی و آنرا قنطیس خالص گویند
 علامت شدت حرارت تب و سبک سرفه و عقل و بد خلقی علاج گل بنفشه گل
 نیلوفر عناب الوبخارا تمهیدی در عرق غلبه الشعلب تر دارند صباح مالیده صاف نموده
 شیر خشک دران داخل کرده برای نرمی طبیعت بنوشند و بهر ترطیب و تبرید آب کدو
 آب انار بن گلاب شربت نیلوفر شیرین ساخته بنوشند و خیار را از درمیان چاک کنند
 و قدری کافور بران پاشیده بپزند و در محلب قدری کافور آمیزه بر سر مالند و درین

قسم از تریب و تربیب ترسند بخلاف هوی که در آن چندان دلیری انشاید سرسام بلقی
و آن را نیز ترس نامند علامت آن تب دائمی و فعل جواس و اختلاط عقل علاج بسیار و
بج بادیان اسطوخودوس از خرخشم کرفس جوشانیده صاف کرده گلقداری داخل کرده
بنوشند و اگر حاجت افتد بر دوسمهل مغز فلوین تریب سفید محوت خراشیده غاریقون
زنجبیل روغن بیدارنجیر افزوده سهل دهند و مرغ جوان زنده را گرفته بر سر مرض شکم آن چا
کنند که خون آن بر سر مرض میفتد پس بر سر بندند و این عمل اگر چه در سرسام حار نیز فایده
میکنند الا طریق این دودمان آنست که در باره استعمال میکنند و برای فالج نیز تجربه
در آمده سرسام سوداوی علامتش بنیدان و بیداری و خشکی زبان و لهان و ذوال
عقل علاج گاوزبان بفساخ سپستان در عرق گاوزبان جوشانیده شربت بادرنجبویه
حک کرده بنوشانند و عنبر و مشک بپوینند و چون که ماده سخته شود و محبوب و فته منقیه
بدن را پاک کنند حب شقی سودا ششم فلفل غاریقون بفساخ انقیون مقبوضا
از هر یک بحسب حاجت بگیرند و کوفته بخیه آب کاسنی حب فته استعمال کنند بر
و دوار سرد آنست که بوقت برخاستن چشم تاریک شود و دوار آنست که چنان
ناید که چیزی با می گردد و دوران می ناید علاج قی کنند و مخط که از معده بر آید و
آن خلط علاج کنند و اگر ماده نفس و مانع بود علامت خلط غالب گواهی دهد بر نوع
ماده و علامتش علاج آن خلط است که بارها ذکر یافته و خواهد یافت سیات
خواهی بود در کسیت دراز و در کیفیت قوی علاج اگر از تب عارض گردد علاج تکین
و اگر از بردت و رطوبت بود پس اگر بردت و رطوبت خارجی بود تعدیل کافیت
و اگر از نوع ماده بود اول تقیه بدن کنند بقدره اطر فیصل کشیمری اول بخورند بالانش
عرق گاوزبان شربت اسطوخودوس بنوشند سه مرتبه بخالی مفرط است از سردی و
ساده یا ماده که سودا باشد یا از گرمی و خشکی ساده یا ماده که صفرا باشد علامت
و علاج آن در بحث صلب آنچه گذشت هانست تقوه مضیت که در عضلات است
و چشم عارض گردد و شقی از و گنج شود و لبها و قره های چشم کمینگی با هم منطبق نشوند
و اگر نمونه زنده از یک جانب براید و باشد که بقوه بهر و شقی رواند علاج جوز و
وین دارند و روز پنجم شور بانی کبوتر دهند و اگر تقیه حاجت افتد روز هشتم

گاوزبان بجایکسی نمکوفته پنج بادبان نمکوفته اینگون شکشوفت ز فحاشی یا بس اصل السوس
 متعش نمکوفته پس بادبان از خراسطوخودوس شب در عرق گاوزبان ترازند صبح جوشش
 خفیف داده صاف نموده غسل خالص حل کرده بنوشانند و بعد هفت روز انویس مسله مفصله
 ذیل افزوده سهل دهند و بخور زرد سناری علی مغر فلوس غالیقون تردید سفید محجوف خراشیده
 زنجبیل روغن بادام شیرین یاروغن میدا بخور و بعد تنقیه عام برای تنقیه خاص حب ایاب و جگر
 بادام چرب نموده بوقت چارگرمی شب باقیانده بعرق گاوزبان و بادبان بخورانند و خواب
 کنند و بوقت صبح بنیمه سهل که مغر فلوس و روغن بادام را ترک کرده باشند بنوشانند
 صفت حب ایاب حب سنبل الطیب و اسپینی عود بلبلان حب بلبلان سلیمه مصطک اسان
 زعفران از هر یک سه سرح صبر قوطی بهشت ماشه کوفته نخته سفوف سازند و بگردانین سفوف
 دو درم تردید سفید محجوف خراشیده دو درم حب النیل غالیقون انیسون از هر یک یک درم
 جخل نمک مندی از هر یک سه درم کوفته نخته آب بادبان حب سازند صرع و این متر
 که آدمی بیوشش افتد و همین درست و پاشش و کچ گردد و گران سوسنری رگهای زیر
 زبان لازمه است و نبوت حادث میشود و آنکه زود زود واقع شود مملکت باشد علاج
 در وقت صرع غلظه از کرباس یا پنبه بسته در زمین دارند تا زبان بخاید و اطراف برینند
 تا اضطراب نکند و تخم جخل و چند بیدستر و فلفل سیاه سائیده و بینی دهند با فلفل حار
 سائیده و بینی نفوخ سازند که عطسه آرد و در وقت جوشش تنقیه خلط نمایند اگر از فساد
 خون بود فصد کنند و اگر از زاده طبع بود تنقیه آن نمایند بضع و سهل حار که گشت و اطراف
 اسطوخودوس با عرق گاوزبان و عرق غلب الثعلب بخورانند و همچون فلاسفه و تریاق کبیر
 مداومت کنند فالج و آن غصیت که نصف بدن در طول حبس و حرکت گردد و سبب
 او در نخستین فصله بطوبی بود و در بطون و باغ با عصاب علاج و تنقیه تا چهار روز و در دویچ
 نه چند روز غذا باز دارند و مار الصل دهند و بعد از چهار روز گاوزبان پس بادبان
 انیسون پسشان باد زنجبیل اسطوخودوس اصل السوس متعش نمکوفته بجایکسی نمکوفته پنج بادبان
 نمکوفته از عرقی شب و آب گرم ترازند صبح مالیده صاف نموده گلکند علی داخل کرده
 بنوشانند و پس از چهارده روز که ماده نفیخته باشد مغر فلوس تردید سفید محجوف
 خراشیده حب النیل زنجبیل روغن میدا بخور افزوده مسهل دهند لیکن باید که در مصلحت

در داخل کردن و شلش و از بار و اصول و بزور و فلک که ترتیب طوحا خاطر دارند و برین امر
 اکثر اطباء را نظری نیست که کثیری سبب سهل نگاری غیر طفت اند و بعد از تنقیه بر وزن قطره
 و مانند آن تدبیر نمایند و آنجا که فالج با حرارت باشد نخست از آنکه حرارت باید نمود و اگر
 خون غالب باشد فصد زنند ترکیب ساختن مایه العسل و عسل غاص یک جزو
 با آب یا عرق یا دمل یا عرق گا و زبان ده جزو جوش دهند تا دو ثلث جذب شود و یک
 ثلث مانند لاش فرو آورده بکار برند سیان یعنی قراموشی و این تنقیه از
 غلبه بغم باشد و سبب سودا و سود مزاج حار ساج نیز می باشد علاج در بلغمی و سودا و
 تنقیه عام نموده بحسب اراج تنقیه و مانع نمایند و در سود مزاج حار ساج بهر تبدیل او و بر
 مرطبه بکار برند شنبلیله و دریم کشیدن عضو و این اگر از بلغم باشد شنبلیله و اشتلا لی
 گویند و نشان وی آنست که یکبارگی افتد و اگر سبب حدوث میوه است باشد شنبلیله
 گویند و علامت او آنست که تبدریج افتد و نخستین با استفراغ مفرط یا بیداری مفرط ظاهر
 شده باشد علاج در اشتلا لی فالج کوشند و در سود مزاج حار یا پس تبدیل نمایند
 سکنه و این نیست که حس و حرکت باطل گردد و آدمی مانند موتی مانند باید که در شنبلیله
 در بلغم نگاه کنند اگر عکس نظر در قره با مره آن ظاهر گردد زنده است و الا مرده و این علت
 از دم و بلغم حادث میگردد پس آنچه از دم باشد علامتش سرخی رو و پیری رنگی
 گردن و رنگی سر علاج رگ قیال زنند و حجامت کنند و آنچه از بلغم باشد علامت
 غلبه بغم پیدا باشد علاج آن سناریکی و قنطورون و شحم حنظل و کدو و بومهره و فلفل هستند
 رعشه اگر از ماده بلغم باشد آثار بلغم پیدا بود و اگر از کثرت جماع یا از کثرت شرب شراب بود
 تقدم سبب علامت او است علاج در بلغمی تنقیه بلغم نمایند و در جماعی و شرب الی ترک سبب زنند
 و در رعشه جماعی روغن بادام بر بدن مالند و شیر تازه بنوشند و بیضه نیز شربت بخورند و الا
 و آن نیست که از فکر سیم فلک لم باز دارد علاج اگر از غلبه خون بود فصد زنند و حجامت
 مع لشرط عمل آوند و الوش و لوی لولو و دل بخورند بالایش شیر زرد شک شیر و الا بخورند
 شیر نیم کاسی در عرق عنبر و عنبر و لکا و زبان بر آورده شربت بنوشند و حاکم دره بنوشند
 و اگر از بلغم با سودا باشد گا و زبان با در نیمه غبث خطمی خناری پرسیا و شان و عنبر و
 خشک اصل السوس عناب شب و آب گرم تر دارند صبا ح مالیده صاف کرده شربت

حل نموده بنوشند و بر دوسل گسج بکسج فستق بلید سیاه تر به چند محوط خراشیده
 رقیق چینی فستقون در لته بسته مغز فلوس شیر خشک روغن بادام میز ایند و اگر منج حاجت کثیر بود
 نهد دوسل در میان شنج داده سمل دیگر دهند و بر دوسل اسطوخودوس ساییده در بلید
 شسته آینه اول بخورند بالایش شیر و گل گاوزبان و شیر و عناب و آب برآورد و خمیره
 بنفشه یا خمیره گاوزبان حل کرده بنوشند و عشق نیز شمی از بالیولیا بود که فواز و صل محبوبه اثر
 ندارد و اگر خام بود تداویر شایسته دفع گردد و در بالیولیای مراقی الکسب او دم حار مراقی
 باشد علاج آن کنند و مجرب الشراط مفید آید و نوشیدن شیر خرنافع و اگر آوده سرد بود کل بالیولیا
 اکلیل الملک مغز فلوس در آب غلب سب ساییده ضا و مازند و درین قسم تقیه از ادویه
 شدید الحار است نباید کرد و جوارش مصطک و منجات بخورند و از غذا زرده مضیر و اختیار کنند
 و علامت بالیولیای مراقی اشتها مغر و غلیان و شوع و درد در میان هر دو شانه باشد
 و در بالیولیای صفاوی استعمال بالجمین بسیار مفید است ترکیب استعمال بالجمین
 بطور معمول و دو دان احقر بگیرند چاه شغال شیر بزوان سرخ رنگ از رزق چشم
 و اگر نایب سیاه رنگ قلیل السواد صبح البدن بی عیب که زیاده از دو پنجه نایب باشد
 و چیل روز از نایب گذشت باشد و پیش از گرفتن شیر چند روز تعلیف آن از
 غلب الثقل و غلبه و جو و کاسنی باید کرد و همچنین در استعمال بالجمین و پس در ظرف
 نقره یا سنگ یا مس قلعی دار شیر را انداخته بر آتش ملائم جوش دهند و هنگام جوش
 در جوش سوم یا چهارم بکنجین صادق الموضت یا سرکه انگوری بکنند یا آب لیون یا آب بخور
 و قدری نمک لاپوری اندازند که بریده شود بعد ظرف را از آتش فرو آورند و از صاف
 شده بگذرانند و قدری نمک انداخته باز یک دو جوش داده صاف نموده شربت مخلوف
 باید که پیش ازین مناسب اضافت کرده بخوراند و در اناء جوش لازم است که از جوب انجیر یا جوب
 خربالوست دور کرده و سرش را چهار باره ساخته و یک شیر میکده باشند و هر روز
 یک یک دو دو دام بنظر اند تا یک رطل یا یک نیم رطل رسد و بحسب قوت وضعف
 مریض کم و زیاده ازین هم میکنند و دادن بالجمین چهل روز یا بیست یک روز یا کم ازین برابر
 طبیب است و اگر حاجت باشد پیش از دادن بالجمین تقیه باید کرد و بعد از یک هفته
 و اگر ضرر باشد بعد از چهار روز شروع بالجمین کند و صفوف لاجورد و فستقون و شرف

معمول و صفت چوب گز همراه مارالجمین استعمال باید نمود و اگر مزاج مریض گرم خشک بود و دوار الماسک
و غیره مرادید و غیره گاه از زبان همراه مارالجمین باید داد و اگر کسب لطافت و تقویت تمام شد پس هر روز
هشتم و نهم و دوازدهم مغز فلوس شیر خشک بر جمین در مارالجمین باید افزود و بعد از آن صفت
و حب و شربت بکار برند و گاه با الجمین گلشنه هم میدهند و اگر کسی را نازله و عوارض دیگر مانع برسد
بشیر از اشیا مذکوره باشد پس از چوبه شیر را بپزند و طریق اینست که چوبه را از آب
شست صاف نموده خشک کرده نگاهدارند و شیر را جوش دهند پس قدری چوبه را
ساییده در میان شیر اندازند و بگذارند که شیر نمور شود و بعد از آن از کار و قطع قطع کنند و نمک
اندازند و در صافی و دونه کرده جاتی بپا و نیزند تا آب قدری قدری بکشد بعد از آن صبح جو شایند
گفت گرفته صاف کرده بخوراند و باید که مارالجمین را سه حصه کنند یک حصه مریض بخورد و راه رز
لقدری که نزدیک عروق آمدن گردد و بعد از آن دو حصه باقی را همین طور بخورد و باید که مکرر
بنوشاند و غذا بعد چهار پنج ساعت بخوراند و از غذا شور با می قلیه با خشک یا شسته
اختیار کنند و بصر را باید که در آب نسوس گندم یا بادیان تر کرده شسته بچشم بخورند تا سه
بیار و نوان در انشاء استعمال مارالجمین بخورون بهتر است و از اینیات و مغلفات و حویات
و نحو عنات شده و قبولات و از جمیع و جمیع حرکات عنیفه و عوارض نفسانی اجتناب
ورزند و اگر شیر بر سر شیر گاه و بعل آرند و مارالجمین از شیر شربت استقار
نافع بود و بهترین وقت استعمال مارالجمین زمان مقدر در حرارت و برودت باشد
و پوشیده فاند که در مارالجمین رطوبت بسیار است و گرمی با اعتدال صفت صفت
لا جور و مجاری منی مغسول لا جور و مسوق از هر یک ۲ ماشه بلیله سیاه بلیله کابلی پوست بلیله
زرد از هر یک ۴ ماشه قتیون اسفنج از هر یک ۲ ماشه سناء کی گل نفث از هر یک ۱ ماشه
تخم شاهتره ۶ ماشه تخم بادرنجبویه ۳ ماشه شکر سفید چهل و شست ماشه کوفته نجفیه
بعل آرند شربت یک مثقال قانده و غسل مجاری منی و دیگر اجزاء بدانکه اول چهار بار با زرم
ساییده در باون یا مثل آن کرده آب بر در نخله با ستنه بر هم زنند تا هر چه مثل بخار آب
مخلوط گشته باشد ادا با ستنه در ظرف دیگر باید ریخت و در و او را باز ساییده آب
داخل کنند و این مذهب چند مرتبه کنند تا که بخار گشته آب مخلوط شده در ظرف دیگر و
بعد از آن روی ظرف را پوشیده بگذارند تا شاید بگذارد تا بخاری در و داخل نشود و

زین شین گرد و سیس بر شین را فک کرده با سممال آرنده صفت **مجموعه**
 یکدم ایاچ فیکر کسم غفل فارغون جگر ازنی امتون مقل ارزق هر یک دو دم تریه سفید
 شش درم کوفته بخیه حب سازند شربت دو دم و نیم صفت شربت معموله گاو زبان
 گیلائی صفت دو دم و نیم شربت سبک کم دو دم با درنجویه دو نیم دم گلبرخ یکدم و ربع گل نیلوفر
 تخم فنج شک بلبله سیاه امتون کبک فستق برگ درختک اسطوخودوس ورق
 سنار کی از هر یک دو نیم دم نبات گلاب هر یک پاودار شب ادویه را حبیب تند صباغ
 لطیف متعارف شربت تیار سازند و اگر عوض نبات ترنجبین و شیر شربت کنند مناسب است
 صفت سفوف چوب گز پوست بلبله زردم ماشه بلبله کابلی شنی ماشه بلبله یازده ماشه
 آند ده ماشه سنا بهره سه ماشه چوب گز یازده ماشه گلبرخ ده ماشه ریوند چینی ده ماشه برگ سنار
 ده ماشه بلبله سیاه ده ماشه شکر سفید هون ادویه همه را کوفته بخیه سفوف سازند شربت یکدام
 و این سفوف برای سعه و سوزاک و آتشک و قهرسم آید که باشد مفید است و پوشانیده
 مانند که نوشیدن آب دخیج که بنندی چاهچه گویند برای مایه لیا همراه شیرینیای مناسبه
 و مفرحات نیز مفید است لیکن مناسب آنست که اگر اخراق قوی و معدّه تیر قوی بود و مل
 آرنده و طریق نوشیدنش آنست که از صفت توله شروع کنند و یک توله افزایند تا پاودار
 پس بگذرانند کا پوس و این ضمیمه که آدمی در خواب بپزند کسی بر سینه او نشسته است
 نفس او گرفته گردد و طاقت جنبش ندارد و آواز نتواند بر آورد و مشا به باشد مکی که
 گوی او پیش از نده و این مزجین مقدمه صرع است و سبب این اجتماع سهارات غلیظه است
 بر سینه و گاهی از غلیظه خون باشد علاج اگر از خون بود فصد کنند و اگر از خون نباشد گل گاو زبان
 و گاو زبان با درنجویه کسم کاسنی بخاک خسی نیکوخته اصل السوس مقش نیکوخته اسطوخودوس و سبزه
 عناب پستان شب و عرق حب الثعلب و عرق گاو زبان تر و از نده صباغ جوش
 خفیف داده مالیده صاف نموده گنجد آفتابی داخل کرده خوب شد تعصیح بروز مسهل در
 نسخیه منفعی مذکوره سنار کی بلبله سیاه پوست بلبله کابلی پوست بلبله زرد و سبک فستق
 منقر فلوس ترنجبین رودغن باوام افزوده مسهل و مهند میان روز بخواب آنور در شکم بچرخ
 غذا و چند قطبل از داون غذا بجای آب عرق حب الثعلب و عرق گاو زبان بنوشانند
 بعد از غذا آب و بر در تریه بلبله مری یا آله مری شسته و ورق نقره مجیده اول بخورند بلبله

صاحب بیدانه در عرق غلبه شعله دو از ده توله برآورده شربت بنفشه حله کرده اسفند سلیم
 پاشیده بنوشند و بعد تنقیه عام محبوب تنقیه خاص کنند و بعد تنقیه داغ و بینی پلاس کنند
 صفت پلاس گل بنفشه اسطوخودوس هر دو سه ماشه با کوسور تی شش ماشه فلفل
 هم سرخ نمک لاهوری یک ماشه را کوفته پارچه بزرگ کرده پلاس زند خرد در آن پلان
 است در سس پس اگر سبب قوی باشد حس بالکل باطل شود و اگر سبب قوی نباشد
 حس ناقص بود و در عضو محدودشان دریافت کنند حرکت شدید حرکت مورچه و سبب آن
 آنست که قوت حس عاجز شود از نفوذ کردن در تمام اعضا یا در بعضی اعضا و این حالت
 گاهی از سبب ضعف عارض شود که از آن سبب بریت عضو تغییر باید علاج تبذیر و می مشغول
 شوند و امتحان را بموضع خود آرند و یا سبب ویز زشت شدن بر یک حالت و یا بستن عضو
 از علاج که موجب تشدید اعصاب گردد باشد علاج آن از آنکه سبب است بر نفی پاره
 عضو با دمان حاره مقویه یا سبب انداد عصب از خلط خام غلیظ بود علامت آن زیاد
 بجمعی و سفیدی رنگ عضو علاج بنفشه و مسهل بلغم کنند و تبذیر فاج بلغمی بعمل آرند یا سبب
 انداد عصب از خلط سوداوی بود علامت آن تیرگی رنگ و بیست موضع و خیالات
 فاسده پیش آمدن علاج آن فصد با سلین کنند و چوب صینی با مارجمین استعمال
 آرند و ترتیب مارجمین در اینجولیا و ترتیب استعمال چوب صینی در مفردات گذشت
 احتمال حبتن اندام باشد و ابرو و چشم و روی و لب بیشتر می جلد و سبب این باج
 غلیظ باشد علامت ریح بار سردی موضع و از بالا به پایین آمدن علاج آن بنفشه و مسهل
 بلغم باید کرد علامت ریح حار سوزش موضع و از پایین به بالا رفتن علاج آن بنفشه و مسهل
 صفا باید کرد زکام و ترکه و آن عبارت است از فصول رطبه که از دو طبق مقدم داغ
 فرو آید اگر سوراخ بینی آید زکام نامند و اگر حلق آید و سینه پرزدنر که گویند اگر حار بود علامت
 آن سرخی یا زردی چشم و امتفاح و وایجین و عظم نفخ و سیلان اشک باشد و سوزش
 مخاط و غنی یا شیخی و این بران گواهی دهد پس اگر از خون بود علاج آن اول فصد
 زند بعد پلان عذاب سپستان در عرق گا و زبان و عرق غلبه جوش داده و صاف
 نموده شربت یلوف حله کرده صاحب بیدانه شیر تخم کاهوا صاف کرده نبوشند و اگر از
 صفا بود عذاب و لایمی الوجرا شیخ شفت در آب مالیده بنوشند و اگر تب لایمی باشد

گل نموده کل گاوزبان گل نیلوفر خشم غلی غلاب شب و طب گرم تر دارند صبح جو شش ضعیف
 داده صاف ساخته شربت نیلوفر حل کرده بنوشانند و بره بر ششم او و میسل افزوده میسل بپزند
 غذا آشفته بی روغن و اگر باره بود علامت آن عدم تشنگی و سردی مخاط و در وقت گرمی کم تشنگی
 و در وقت سردی زیاده تشنگی علاج آن گاوزبان اصل السوس نقشه نمکونه سپتان
 پر سیاوشان غلاب در عرق گاوزبان جوشانیده صاف کرده شربت اسطوخودوس یا شربت
 زوفا حل کرده بنوشند اگر تب یار بود بر روز ششم او و میسل افزوده میسل دهند و این عمل
 و گوند و کثیرا یک یک مائه همراه راسانیده در سینه مرغ آمیخته کاغذ را مثل روپیر تراشیده
 سوزن زده او و نیمه مذکوره بر آن مالیده بر صدغین بچسباند و این نسخه نزهه حار و بار در دورا
 فائده می بخشد و تجربه پیوسته **فصل در امراض خشم** رمد و آن درم حار باشد که
 دلیته حادث شود پس اگر از غلبه خون باشد شدت سرنخی و اتفاح ورم و کثرت تدو
 رمص و برمی رگما بران گواهی دهد علاج فصد قیصال از جانب موافق زنند و بوقت خواب
 لطیف کشیزی اول بخورند بالایش شربت اسطوخودوس در عرق غلبه گاوزبان
 حل کرده بنوشند و شبها امیض با سینه ششم مرغ حل کرده قدری حفض سوده بدان
 آمیخته بیکرم صاف کنند و غذا آشفته که بگری بخوراند و اگر از صفرا باشد ورم و اتفاح و تدد و سیلان
 اشک و غلیظدن سوزنا و تنگی دهن و تشنگی بران گواهی دهد علاج فصد قیصال کنند لیکن
 خون کثیر را نهند و آلهه ربی شسته بوق نقره چسبیده اول بخورند بالایش شربت نیلوفر در
 عرقیات حل کرده بنوشند و غذا آشفته و دال خشک و اگر احتیاج شود بعد از نفع گلبه کل
 گل نیلوفر پوست بدیده زنده نمکونه آلهه خشک سنار کی تمومندی شب در عرق ششانه تر
 زارند صبح مالیده صاف کرده شربت نیلوفر حل ساخته بنوشانند غذا بعد دوپرا آمیخته
 و بهشت شام قبله با خشک روز دوم لطیف کشیزی اول بخورند بالایش شربت نیلوفر
 در عرق ششانه حله حل کرده بنوشند و این محل برای بقایار مدد و جود تقویت بصیر معمول این
 دو دمان است **حققت تحمل** صدف سوخته هم مائه توتیای کرانی مخلوط با مائه نبات
 با سینه هر را کل کرده خوب سائیده سرمه کنند و بکار برند عشا و آن شب کوری بود و
 سینه است که بخار غلیظ دره مان کرده آیند و روح بخار را غلیظ کنند پس آن بخار را با سینه
 سعال آفتاب طیف شده در روز با نفع البصار می شود علاج منفعی و دهن بکار برند

و حال بنابر این بنیاده قدری فضل بسیار یافته بر آن پاشند پس باید که آنان بر آن
 در چشم کشند نزول الماء عبارت از طوبیت بود که در طبعه ریزد و با این طبعه قرینه در وقت
 بقیه سبب آن یا مروت و یا غلبه بود یا غلبه که در باغ رسد یا بعد از ورود غلبه علامت
 آن خیالات مثل پیش چشم آمدن و یا بدوز چنان معاینه شدن و گاهی این خیالات
 سبب تغییر نیز می باشند و فرق آنست که اگر تغییر بود خیالات در چشم پدید باشند و اگر نزول
 بود در یک چشم علاج تنقیه بدن منبج و سهل بلغم کنند و استعمال ایاریات نمایند و
 اگر نزول آب مستحکم شود رجوع بجالان نمایند و در ابتدا نزول چشم میل در شد باید که چشم
 کشند و بعد تنقیه مشک خالص یک باشد زعفران دو باشد سبب الطیب یک باشد و اگر
 چار باشد کوفته بنیته قدری قدری سوطا استعمال کنند فصل در امراض گوش
 در گوش اگر از بنیته خون بود علامت آن سرخی و و اگرانی سوز در شدید و بوی کثرت
 خوش آمدن علاج فصد قیال کنند و روغن گل در سرکه چند آن جوش دهند تا سکه
 سوخته شود و روغن بامد و گوش چکانند یا شیر و قزلان بار و روغن کدو و نیلوم بچکانند و گل
 خطره و عنقبت خشک و تخم خبازی و شامیره در آب جوشانیده بجالان بگوشت رسد
 و بخار آبیکه برگ نیب در آن جوش داده باشند نیز مسکن و در دامت و اگر در بسیار
 شدید بود قدری افیون در روغن گل آمیخته همراه شیر و قزلان مخفوج کرده در گوش
 بچکانند و اگر از گوش ریم آید از روت سوده باشند آمیخته فیتید بدان آلوده در گوش گذارند
 و از گوشت سپر بنیزند و آب برگ سکدر سن نیلوم در گوش چکانند و اگر از این تدابیر فایده
 نشود فصد قیال زنند و اگر از صفرا باشد علامت آن حرارت وجه و سوزش و جوش
 و خشکی آن علاج اخراج صفرا سهل کنند و باقی علاج مثل علاج درد و موسی فرمایند
 و اگر از بلغم بود علامت آن عدم سرخی و سوزش و امتناع بچچرهای گرم و طوبیت بسته
 علاج تنقیه بلغم نمایند و به تنقیه دماغ حب ایاری استعمال نمایند و روغن قسط و روغن بادرن
 نیلوم در گوش چکانند و اگر سبب ریاخ بود اخلیل الملک تخم شبت بادیان بچکانند
 جوش که در بخار آن در گوش رسد و روغن ترب نیلوم بچکانند صفت
 روغن ترب آب ترب یک جز و روغن کخدره جز و هر دو را بهم آمیخته بچکانند
 که آب سوزد و روغن همانند نگاه دارند و بکار برند صفت روغن بادرن مل با بون

و بر روغن کنجد و زیت کزهره در آفتاب داغ و فیتیکه گل پرورده شوند بکبر چمن بعل کنند و کبریت و روغن فیتیکه
 در روغن گل و غیره همین است **صفحت روغن قسط** قطره درم شش در سرکه تر دارند
 صلیح در نیم آن آب بچوشانند تا به نیم آید نیم نهار روغن کنجد انداخته باز بچوشانند تا آب بسوزد
 و روغن بماند بنگارند و اگر سبب امتلاهی معده بود علامت آن غثیان و سیلان لعاب
 از دهان و در و سر **علاج تنقیه معده بقی و اصلاح حال معده کنند** و اگر فیتیکه و باغ بود علامت
 آن دوی و طنین و در و سر **علاج تبدیل مزاج و باغ و تحلیل ریاح نمایند** و اگر از ترکه خلط
علاج آن لعاب بهیدانه شیره مغز تخم کدو شیره عنب در عرق عنب الثعلب برآورده
 شربت تیلوفرا با شربت نفثه حل کرده بنوشند و اگر از ترکه بارود بود **علاج** گاو زبان عناب سیاه
 اصل السوس نفثه نیکوخته عنب در آب جوشانیده صاف نموده شربت گاو زبان بنوشند
 اسطوخودوس حل کرده بنوشند **طمنین و دوی** اگر باریک و تیز باشد طمنین گویند
 و اگر غلیظ بود دوی و اکثر از ریاح بارود باشد **علاج** اطفال اسطوخودوس اول بخورند بالایش
 گلفند آفتابی در عرق بادیان مالیده بنوشند و اگر حاجت قوی اند تر به سفید غار نقیون مالیده
 در بلیه مربی شسته آمیخته اول بخورند بالایش گاو زبان اسطوخودوس بادیان نیکوخته تخم
 کرفس در آب جوشانیده صاف نموده گلفند آفتابی مالیده بنوشند **نقصان سمع**
 اگر خلقی باشد یا در سن شیخوخت یا از سقطه و ضربه که باعث کوفتن عصب مغز و شست حاد
 گردد **علاج** ندارد و اگر از غلبه صفر باشد **علاج آن** استقراغ صفر نمایند و اگر از غلبه
علاج آن تنقیه نمایند و روغن بابونه بچکانند یا اسهل و روغن بادام سوخته بچکانند و اگر از
 غلبه نون بود **علاج آن** فصد قیفال زنند و با طریض مداومت سازند و اگر سبب هم
 حار گوشش بود **علاج آن** **علاج** درم به تنقیه کنند بعد روغن کدو و شیر و خزان در گوشت
 بچکانند و اگر سبب درم بارد بود بعد تنقیه نیم روغن ترب در گوشش بچکانند و صاحب
 مجمع الحکمات مینویسد که زهره گاو را در روغن بابونه آمیخته بسوزند تا که روغن باقی بماند صاف
 کرده در گوشش بچکانند و حکیم علی گیلانی در مجربات خود نوشته که سیرا در روغن بادام
 تلخ بچوشانند که سوخته شود و روغن صاف کرده در گوشش بچکانند و اگر سبب کبک عضو
 دیگر بود اصلاح حال آن عضو کنند **فصل در امراض تنی رعا ف اگر سبب**
 سحران باشد بنده نباید نمود و اگر سبب مدت خون بود علامتش آنست که اندک اندک

و رفیق بود علاج فصد فعال زنند و شیر منقرخسم که شیرین شیرخشم که شیرخه عذاب
 در عرق گاو زبان برآورده شربت نیلوفر یا شربت عذاب حلو کرده بنوشند و ماز و دگل ارغی و
 کندر ساییده و ربی و منقعه و جاکینوس گوید که اگر قدری شب یا شبی ساییده و ربی و منقعه و
 رعاف را بید سازد و بطلان ششم مرضی است که آدمی خوشبو باید بود و احسن نکند و اگر
 کند مبد بود و یک طوارح س کند علاج تنقیه و باغ کنند و خردل و پودینه در آب جوشانند
 بخاران و ربی کشند و شک و نفل ساییده و سوطا نمایند و تنقیه بوی بد را س کند علاج آن
 تنقیه نم کنند و منقعه بیدستر در ربی و منقعه قروح بینی اگر ذی رطوبت باشد که پدید شود و از آن
 فاسد و نازل بود و از باغ و ربی علاج آن با استعمال مرهم ایض کنند و تنقیه و باغ فرایند
 و اگر ذی بیوست باشد که از اخلاط مخمره حادث گردد و علاج آن از پیله بزمینی را چرب زنند
 صفت مرهم ایض موم سفید ده شقال روغن کبوتر روغن زیتون سه تله توله بعد از گداز
 موم از آتش برگرفته سفید آب از زیر بقدر سه تله آمیزند و اگر برای تسکین در روغن انار
 سازند مناسب بود صفت موم روغن معمولی که برای قروح بینی مجرب
 است روغن بادام یک شقال گرفته موم روغن سازند بعد و بنفشه یک شقال بپزدانند
 نیک شقال ماد آب جوشانیده مالیده لعاب آن را با موم روغن جیب جمع کرده اندکی جوشانند
 و نگذارند عند الحاجة بکار برند فصل و راه ارض زبان و دهن و لب و م
 زبان اگر از غلبه خون بود علامت آن سرخی و سوزش لعاب علاج شیرخشم که با
 شیرخشم خیال شیرخه عذاب در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا
 آتش جوشانده و اگر از غلبه صفرا بود علامت آن زردی زبان و تنگی دهن علاج آن تنقیه
 صفرا کنند و لعاب اسبغول شیرخه ششم کشید خنک شیرخه ششم که با در عرض غلبه
 برآورده و حنظل یکی آمیخته مضغه فرایند شقاق زبان اگر از بیوست و باغ بود علامت
 آن بخوابی و خشکی دهن علاج ترطیب و باغ فرایند مضغه مذکور که بالا گذشت محل آرند و
 روغن کدو و روغن کاهو بر سر مالند و اگر از خلط سودا بود که در معده باشد علامت آن
 آروغ و دو دناک و دفع شدن خلط بقی علاج آن تنقیه مده کنند و اگر سبب غلبه خون بود
 فصد زنند و اگر سبب غلبه صفرا باشد تنقیه آن کنند و از شیر بز و لعاب اسبغول
 مضغه سازند و کتله سفید طاس سفید خاکشی سوخته و چان سوخته هر یک ۲ باشد پودر ساییده

برین بلبل با شسته علاج آن با چوبشش و بین گوشت اگر از غلبه خون بود و علاج آن غلبه طحال
 و شیر تخم کشنی خشک شیر تخم کشم که و شیرین شیر تخم کشم که بود در آب بر آورده و شربت
 نیلوفر حل کرده بنوشند و مضمضه مذکوره بالا اصل آردند و طباشیر سفید و کشته سفید زرد و در مضمضه
 کنول که کافور ساییده بر زبان باشند و اگر از غلبه صفرا بود و نیز همین معالجه نفع دهد و اگر از
 غلبه بلغم شور باشد تنقیه بلغم نمایند بطحلمان و قوق اگر از غلبه صفرا بود تلخی درین بران گواهر
 و بر علاج تنقیه صفرا کنند و از گسرخ و سماق و سیخین و ترنجبین مضمضه کنند و اگر از غلبه خون بود
 علاج آن نیز قریب همین است که بالا گذشت و اگر از بلغم بود تنقیه بلغم کنند و از خردل و حاقه قرصا
 و از قتر مضمضه سازند کثرت لعاب و سیلان آن اگر از غلبه حرارت و رطوبت
 معده بود علامت آن زیاد شدن در خلومعه و تسکین یافتن از مسیری شکم علاج
 فصد با سلیق کنند و شیر زرشک در آب بر آورده شربت انار یا رب هلی حل کرده بنوشند
 و از سماق و گسرخ مضمضه کنند و اگر از غلبه سردی و رطوبت بود علاج آن تنقیه معده کنند
 و بجوارش مصطکی و جوارش کونی مداومت سازند شقاق لب و لبش نیست که
 در شقاق زبان ذکر شده علاج آن لعاب بیدانه و لعاب صلی بر لب مالند و قوطی
 معمولی نفع تمام بخشد صفت طباشیر سفید چهار ماشه کشته سفید شش ماشه وانه چهل ماشه
 کافور یک ماشه و پیچک یکان را در روغن زرد گداخته ادویه مذکوره ساییده و در ظرف آبی از
 دست آینه تا یک پاس مخلوط سازند و بکار برند فصل در امراض دندان و لثه
 و دندان اگر از حرارت باشد شدت درد و ضربان و ورم لثه و از آب سرد
 راحت یافتن علاج فصد قیال یا چهار رگ زنند و لعاب اسببول سلم شیرین و غلبه
 خشک شیر تخم کشنی خشک در آب بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و غلبه
 خشک تخم کشنی خشک پوست درخت غیلان کوکنار گلنار کن زانچ حدس سلم در آب
 جوشانیده مضمضه کنند و طباشیر سفید سماق زرد و کشنی خشک هر واحد یک ماشه و قوطی
 بر دندان مالند و اگر در دشتید با شسته لعاب اسببول سلم در گلاب و سرکه بر آورده و شربت
 کافور اضافی نموده مضمضه سازند و از گوشت و شیرینی بپزند و اگر سبب بر دبت باشد
 علامت آن عدم ضربان و تسکین یافتن بچربی سرد علاج آن بر شوش اول بخورند
 بالایش گاو زبان پر سیا و شان اهل السوس وانه حیل دز آب جوشانیده و صاف نموده

جنات سفید داخل کرده نبوشند و عاقر قرها بودینه و فوفل کهنه و پوست بچ کنار و آب جوشانیده
 مضغه کنند و عاقر قرها بوجه از منی بزخمیل شطیرج فلفل سیاه هر یک یکمانه کوفته خیمه
 بر دندان مالند و اگر درد دندان سبب گرم بود علاج آن کشمش زرب برایش نهند و دود آن
 بر دندان رسانند و بابرنگ مقشیک توک کاغذ و سرخ کوفته که پوئلی نهند یک پوئلی از آن
 گرفته در دهن گیرند جمله گرم در پوئلی جمع خواهند شد پس بیرون آرند پس طو حسب حاجت
 باقی دو پوئلی استعمال نمایند صفت پریشانش که معمول و مجرب است
 فلفل سیاه فلفل سفید هر یک سبب شقال ایون مصری ده شقال زعفران پنج شقال
 سنبل الطیب عاقر قرها فنیون از هر یک یک شقال ادویه راجد جدا بگویند بعد از آن
 کنند و با غسل سه وزن ادویه بپزند غریب از یک دانگ تا نصف شقال خمر سن
 بپزند که دندان دندان از خیره های ترش علاج شکر بخانید و فلفل سیاه و نمک
 و عاقر قرها ساییده بر دندان مالند شکرک اسنان یعنی جنبش دندان اگر جنب
 تر شود بار بود علاج آن مضغه و سهیل بنم دهند و بعد از تنقیه عاقر قرها زرب پست کوکنار
 سعد کوفنی بزخمیل و آب جوشانیده مضغه سازند و عاقر قرها مصطکی روی و کندر و زو
 را بر کوفته خیمه سنون سازند و اگر سبب زله جارب است علاج آن فصد قیالی است
 و بعد فصد عتاب خمیره گاوزبان در عرق عنب الثعلب مالیده نبوشند و اگر در مزاج
 صفا و بیت بود بجای خمیره گاوزبان شربت نیلوفر دهند و پست کوکنار گنار عدس
 کشنیز خشک در آب جوشانیده لعاب اسفنج مسک اضافت کرده مضغه سازند
 و باز زور و طباشیر سفید کته سفید شب یالی سوخته فوفل سوخته پست انار سوخته
 کوفته خیمه سنون سازند تغییر رنگ دندان اگر سیاه بود یا سبز از غلبه صفرا
 و اگر زرد باشد از غلبه صفرا علاج در صفراوی بعد از تنقیه صفرا از آب عنب الثعلب و سرکه
 مضغه کنند و دوسوادی بعد تنقیه سودا پست بچ که خشک مصطکی روی باریک ساییده
 بر دندان مالند و گرم کنند اگر جارب باشد رجوع به علاج در دوا دندان نمایند و اگر زرد
 آنچه در فوفل بار و دندان گفته شد بعمل آرند سنون برای در دانه و مکنی دندان
 و مجرب است ص بزخمیل سوین کمی بابرنگ هر یک سیس کته سفید منقذ متوتته
 سوخته همه بابر یک بپند سنون سازند و دیگر برای خون که انداخته اند هم سازند

ص شب یانی که آن را سوخته در سرکه سرد کرده یا برشند یک جزو نمک میزدی دو جزو زعفران
 بر سه جزو کوفته بخیه سوزن سازند ایضا و دیگر دم الاغون پنج ماشه کشیده چاشنی
 و نیمه الاغی بریان طباشیر سفید فلفل سوخته هر یک پنج ماشه که یا سه ماشه همه را کوفته بخیه میزنند
 سازند فصل در امراض حلق و لہات و مری و قصبه ریه و رم اللہات
 یعنی آناس ملاذه علاج این صب ماده متقیه نمایند اگر از غلبه خون و صفرا بود و بسک و گلاب
 و آب عنب الشلب سبز غرغره کنند و اگر از غلبه بلغم بود و خردل و عسل را در آنجا بینند
 غرغره کنند و اگر از غلبه سودا بود و مغز فلفوس در شیر تازه مالیده غرغره کنند استخرا
 لہات یعنی ملاذه سست شود و فروتر افتد علاج اگر از غلبه خون بود و رگ قیضال زنبند
 و کشنیز خشک گلنار کوکند و عنب الشلب و نمک در آب جوشانیده گلاب و سرکه ایضا
 نموده غرغره نمایند و گسرخ صندل سفید گلنار کا فور بار یک نموده بر و گذارند و اگر از غلبه
 بلغم باشد بعد متقیه با العسل غرغره کنند و شب یانی سوخته شاخ گوزن سوخته
 نو قند در بار یک شعله بکفجه میل نموده ملاذه مابردارند و بر تارک سر برش گذاشته در سرکه
 اسفول تخمینه بر گذارند تا ملاذه را بالا کشد و رور برای نرم لہات و کام نافع صفت
 آن گل ایمنی طباشیر سنگ جراث گلنار ورق گل مسادی الموزن گرفته ساییده و
 کا فور اضاف کرده بکار برند خنای و آن درم و نیم و عضلات مری و حنجره بود و مانع
 نفوذ روح بطرف قصبه ریه و مری بود و بلع بر شعاری حاصل شود پس اگر از غلبه خون بود
 علامت آن سرخی روی و زبان و سوزش حلق و امتلاهای و سوزش و علاوات و بین
 و غلظت نفس و بسیار تنگی نفس علاج قصد قیضال زنند و هفت هفت ز لایس هر دو کوک
 یک پانصد در روز و دم تکرار عمل کنند و عاب بیدانه عاب اسفول سلم سفید
 عاب سفید که کشنیز خشک در عرق عنب الشلب بر آورده شربت مینو فرست
 قوت حاکم کرده بنوشند و اگر احتیاج مسهل شود و بین نخه مغز فلفوس برنجین گلفند و آفتاب
 روغن بادام افروده مسهل دهند و غذا بوقت دوپهر بخورند و بوقت شام شربت
 آب قبل از غذا و عرق عنب الشلب و بعد غذا آب آسمن تاب و بعد متقیه است و شربت
 عدس سلم حفض کلی گلنار که نازج عاب جوشانیده صاف کرده غرغره کنند و
 و نمیکه و دم سرفنی و زرد رنگ شود نوشا در و نمک ساییده در رهغن بخورند

غزوه کنند و بعد بنفشیدن و زخم بر دهن زده غزوه نمایند و اگر از صفرا بود شدت در دهن بود
ضیق نفس و شدت غشی و تنگی دهن و بخوابی بر و گواهی دهد علاج ضد قیال کنند لیکن
و دم بقدر قلیل اخراج نمایند و آب اسفند بکشش باشد و شیر و مغز تخم کدو و شیر
تخم کاهو شیر و عناب در عرق عناب الشعلب بر آرد و ده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند
و باقی علاج آنچه در رموی گفته شد بعمل آرند غذای یک وقت آنجو با شربت نیلوفر وقت
شام شده بخوری ملایم و اگر از ملغمه بود بسیاری کثرت لعاب تیج رود و علت در و گواهی دهد
و اگر از سودا بود علامت آن خشکی و دهن و تیرگی رنگ علاج هر دو بر سیاه و شان معت
باشد برگ چند را پانزده عدد سنار کی توله اسطوخودوس با در بنجوبه هر یک هفت تا
اسفند تیج و ماشه ترب سفید و ماشه بنجیل هم باشد در سه انار آب بچوشانند تا ثلث حصه
ماند بالمیده صاف کرده مغز فلوین ۱۲ توله گفته آفتابی ۱ توله غار تیون ششم غفل هر
یک دو ماشه روغن بیدارنج یک توله داخل کرده تیار سازند و اول باب گرم حقه کرده
بعد از آن نصف دو آرد نکرده در محقه انداخته عمل نمایند و بعد چهار کتری نصف دیگر
در محقه انداخته عمل آرند بعد بنفشه پر سیاه و شان اصل السوس عناب الشعلب که با نانج در
در آب جوشانیده صاف کرده غزوه کنند و با اصل غزوه کردن فائده عظیم
می بخشد غذا فلیه و خشک گرفتگی آواز اگر از زله شود و علاج نزله متوجه شوند و اگر کسب
گرمی مخمور بود چنانچه بعد اراض حاده لاحق میشود شیر و تخم خیارین شیر و تخم کاهو
در عرق عناب الشعلب بر آرد و ده شربت نیلوفر یا شربت عناب حل کرده بنوشند
و اگر از سردی مخمور بود چنانچه در ایام سردی لاحق میشود گاو زبان پر سیاه و شان جاب
دانه الا که بنات سفید و آب جوشانیده صاف نموده بنوشند یا گفته شده باشد
با سه توله بنات سفید جوشانیده صاف کرده بنوشند یا طباق هر یک یعنی هم
نشدن آن علامت است که چیزی سبک مثل آب و شور با اصلا فرو شود و آنرا
بقیه بزرگ بپزد و غلیظ بی اینها خورده شود علاج گاو زبان عناب انیسون سنبل الطیب
نخمس سبزه جوشانیده صاف نموده عمل خالص حل کرده یکم جرعه جرعه بنوشند
و اگر مصطک سائیده سرد و کرده دهند فائده بسیار بخشد و به تحقیق سبب غلبه
بعمل آرند و مجرب ناری ریز رخ نمند و پاکی زده چند میسر نماید استرخا و خجسته

یعنی سستی حلقوم نشان وی نفس نیامدن است یا بعد از آن علاج آن مثل علاج انقباض
 می کنند فصل در امراض سینه و شش و آلات تنفس و سعال
 یعنی سرفه اگر بعد از زکام بار و عارض شود گاه در زبان اصل السوس بر سیاوشان زوفا می
 یا بس غناب باد زبان نیکوفته در آب جوشانیده صفت کرده غیره بنفشه حل شده
 بنوشند و اگر حاجت افتد و امثال او خلط بود و مویز منقی انجیر زرد سناء و مکی بنفشه
 غاریقون رده غرق با دوام شیرین اضافیه کرده مهمل دهند بر دوز بر شیرین گل گاه در زبان
 شیرین غناب در آب بر آورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و بعد بنفشه عام بنفشه و باغ
 کنند و بعد برای تنقیه سینه رب السوس ساییده در عروق سپستان آمیخته اول بخورند
 بالایش گاه در زبان زوفا می یا بس غناب بر سیاوشان در آب جوشانیده صفت
 کرده مثل خالص آمیخته بنوشند و جبجد و ارنافع ترین اشیا است صفت
 لعوق سپستان سپستان پنجاه عدد اصل السوس یک توله غناب بستانه
 تخم خبازی تخم خلی هر یک هم داشته بپزدانه یکدم پوست تخم شش دو توله در
 آن آب بجوشانند و با نبات سفید بپزدانه آنند و در آخر قوام شیرین مفر با و ام مقشر
 شیرین تخم شش سفید هر یک یک توله بپزدانه بعد کثیرا صمغ عربی رب السوس
 هر یک سه داشته ساییده اضافه کنند و اگر بعد از زکام حار باشد و بازادی خون
 بود علاج آن فصد قیال زنند بعد آن غناب هفت دانه غیره بنفشه ۲ توله در عرق
 غناب الثعلب و عرق گاه در زبان مالیده بنوشند یا لعاب بپزدانه شیرین تخم کاهو
 در آب بر آورده شربت نیکو فر حل کرده بنوشند و اگر از صفرا باشد علاج لعاب
 اسفول سلم لعاب بپزدانه شیرین تخم کاهو شیرین تخم کشمش شیرین تخم کاهو
 آلو بخارا در عرق غناب الثعلب بر آورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و اگر حاجت
 افتد سدر حل صفرا دهند و بپزدانه نانکه ترشی آلو بخارا لبرقه مفرت نمی رساند بلکه
 سفید است و موجب کما فی جبر الجواهر و مجمع المحکمات قسمی است از سرفه که آب سرفه یا سرفه
 گویند و آن چنین باشد که در پنج دفع نشود و آن بر دو قسم است یکی سرفه
 بار و سبب آن بلغم مائی رفیق بود که در اجزاء ریه نفوذ کند علامت و علاج آن
 علامت و علاج نذله بار و است دوم سرفه حار که خلط رقیق حار بدام از و باغ لطیف

سینه بریزد و در اجزا آن نفوذ کند علامت آن سرخه خشک بغیر از برآمدن چیزی از سینه
و زیاده شدن آن در شب و بعد خواب یکی آن در روز علاج و یا قوی اول بخورند بالائی
لعاب بیدارند لعاب اسفنجی سیم شیره تخم کاسه در عرق غلبه شربت برآورده
شربت نیلوفر حکم ده بنوشند غذا آنجور یا اسطوخودوس یا خشک یا شله و در سرخه بار و غذا
کباب دراج یا نیمه آب غلیظه یا خشک کم روغن حب که با کثیر استام سرخه مفید اند
صفحت گل بسته پوست بلبه ساوی وزن گرفته در عرق ادوک ساییده بقدر رو
جهامند عند الحاجة یک حب در دهن نگاهدارند متبل حدودت این مرض بعد از آنکه
الایه یا ذات الحجب بود یا بعد نفث الدم یا تریه یا سعال طویل عارض گردد و علامت
آن ظهور مده در سرخه و فرق در میان مده و ملغمه باین طور می کنند که برآتش گذارند اگر بوی
چرم سوخته آید مده است و الا ملغمه و سبب این علت فرجه بر سبب است در علاج کینه
رب السوس ساییده در یا قوی آینه اول بخورند بالایش شیره مغر تخم کاسه
شیره تخم کاسه در عرق غلبه شربت برآورده و عرق گاو زبان برآورده شربت خنکاش با
گلغنه آفتابی داخل کرده بنوشند یا سفوف سرطان اول بخورند بالایش لعاب بیدارند
شیره اصل السوس در عرق گاو زبان برآورده شربت انار شیرین حل کرده بنوشند
و شیخ الرئیس گوید که سلول را گلغنه تازه بسیار خوراندند که نافع ترین اشیا است
بلکه باید که تا نخورش هم گلغنه باشد و وقتی که خون برآید شروع شود فصد یا سوز
زنند و قرض که با شربت حب الاس بدیند صفحت سفوف سرطان
سوخته ده درم صمغ عربی گل ارمنی هر یک یک درم خنکاش سفید دو درم و نیم کینه استودم
جلیه ابکوبند و سفوف سازند صفحت قرض که با صمغ عربی استام که با کثیر است
تخم جیا و مغر تخم کاسه از هر یک سه درم گلنار آقا قیام یک یک درم کوفته بخیه در لعاب
اسفنجی اقراص سازند شربت ازده ماشه تا ماشه و پو شیده مانند که طریق سوختن
سرطان آنست که سرطان را در گوزه کلی نهند و سر کوزه کم بند کنند و یک شبانه در
دخول نهند بعد بکار برند نفث الدم و آن آمدن خون بود از راه دمان یا از
دماغ بود و آن پنج آید و گاه رعاف همراه بود یا از اجزا حلق مثل حجره و غیره بسیار
شدید یا قی شدید یا از ضرر دیگر برآید و این به پنج نباشد و یا از سینه بود و از

استلحاق با سرفه شدید بقدر اندک برآید یا از آنجای دهن مثل لته و غیره برآید و علامتش مثل سرفه است
که از علامت مذکور هیچ نبود و باز برق آینه برآید علاج کبریا ساینده در غریبه خشک باشد یا توده
آینه اول بخورند بالایش لعاب بیدانه شیرین ریشه انجیر شیرین تخم خرفه در آب بپزند و
شربت حب الاس حلکوه با رنگ پاشیده بنوشند و اگر این به نشود فصد با سلیق
زنند و قرص که با یا قرص گلنار بپزند و این قرص در دهن دارند صفت اتفاقا کبریا
مروارید ناسفته بد طباشیر گل سرخ کشتین خشت تخم خرفه گل ارمنی ناسته صمغ عربی
کثیر اسادی لوزن گرفته کوفته نخی در آب برگ بارنگ یا لعاب اسفنجی مسلم اقرص زنند
صفت قرص گلنار گل ارمنی گلنار صمغ عربی از هر یک چهار درم گل سرخ اتفاقا از هر
یک سه درم کثیرا دو درم کوفته نخی بآب گلنار اقرص سازند و کشته مرجان اگر لعاب حب
نفت الدم دهند فائده عظیمی بخشد صفت شخ مرجان را در شیراک بغبت مرتبه گرم
نموده سر کنند بعد در شیراک ساینده اقرص سخته خشک نموده در دو سوره کلی
نموده گچکمت کرده در ده انار یا یکدستی آتش دهند شربت یک سرخ با شربت انار غذا
شده و مال خشک دما الشیم و از خون از اجزا دهن برآید علاج حبس آنست که گلنار انجیر
فوفل ماز و همه را سوخته با صمغ ساینده بر دندان مالند و انجیر گلنار کن با زنج فوفل حنظل
در آب جوشانیده مضغه کنند و گاه این مرض از بند شدن حیض عارض گردد
علاج حبس آنست که در مدت حیض دهند و فصد صافن زنند ضیق النفس
و آن ضربت که شخصی محنت و حرکت نکرده باشد نفس سبعت و نوا تر آید و آن اگر از
نزله بار و بود علامت آن آواز خرخر از سیند آید و با سرفه و بغم باشد و اگر با سرفه باشد
منجر با استقار گردد و در آن وقت شیر شتر دهند و هر چه در استقار گفته آید بکار
برند و اگر از نزله باشد علاج گل گا و زبان گل زوفا ابرشیم خام میوه منقی اصل السوس
مقشر نمکوفه سبوس گندم در عرق غلب الثعلب و عرق گا و زبان جوشانیده صفت
کرده شربت زوفا حلکوه میور شند غذا قلبه بانان خمیری و اگر این مرض از استسقاء
عضلات نفس حادث گردد علامت آن نفس مضاعف است علاج آن
مثل علاج نالج کنند و اگر از تصاعد انجیره گرم بود که از وی بسوی شش آیند علامت
آن احسان تصاعد انجیره گرم بود و عظم نفس و نفی و شدت عطش علاج فصد

با سلیق زنند و برای تسکین حرارت لعاب بهمانه لعاب است قبول سیم سیمه سیمه سیمه
 که در شیرین در عرق گاو زبان بر آورده شربت بنکوه حلو کرده بنوشند غذا آشامش جو
 لعوق صندل که برای ضیق النفس بهر حال مناسب است و در معمول این دو دوا مان
 صدقه مویز شقی انجیر زرد با قلع خشم خشم اصل السوس مغز تخم که در شیرین بسیار دفا
 را از بانه زوفای یا بس مغز با دلم قشر حلبه پودینه تخم خطمی صمغ عربی کثیر تخم کنان
 بهیدانه کوکن را از هر یک نیم قوطه همه را جو کوب نموده در دو اتار آب بجوشانند تا نیم گمان
 صاف نموده میل یا دوا را داخل کرده لقوام آردند شربت از ده ماشه تا دو دم معجون از
 تالیف جناب حکیم محمد شریف خان صاحب مرحوم که در ضیق النفس مکرر تجربه رسیده
 صدقه مرکب میوه کثیر صمغ عربی از هر یک بخورم کند زرداوند قرمانا زعفران سیاه
 ایرسا هر یک سه درم زوفای یا بس چلو زهره هر یک بخورم مویز شقی ده درم همه را کوته
 بخیته صمغ را در سه اوقیه صمغ زوفای یا بس حلو کرده در عسل و نبات معجون سازند
 قوای المریه و آن درم گرم است که در ششش پیدا شود علامت آن سعال ضیق
 و درد در مقدم سینه و سرخی روی و رخسار چشم و عظم و موجیت نبض علاج فصد
 با سلیق زنند و برای تسکین طبع گل غشگل بنکوه غلاب پستان تخم خطمی در آرد غشاید
 صاف کرده شربت حل ساخته بنوشند غذا آشجو و گاه در ششش ورم رخو بلغمی
 عارض شود علامت آن شدت ضیق النفس و کثرت لعاب و دهن و زکام و سرفه
 علاج نفیج و مسهل بلغم و بند قوای الصدر و آن درم غشای منصف سینه است
 علامت آن تب دائمی و شدت عطش و ملیض از فم معده حنجره در دهن و ریافت
 کند قوای العرض و آن درم موخر غشای منصف سینه است که جانب فقا
 حادث گردد علامت آن احساس درد در میان هر دو شانه و ملیض برشت هوا
 خطت علاج هر دو شل علاج ذات الجنب نماید مگر بر
 وضع او ویم مواضع مختلف اند در ذات الصدر بر صدر و در ذات
 العرض باین کتفین و در ذات الجنب بر سینه و کنه قوای
 الجنب و آن در سه باشد در پرده که ضلع را پوشیده است
 یا در حجاب بی حنجره علامت آن تب دائمی و منش ریت نبض

[illegible]

و دوا دوت خمیره مر وارید معمول کنند و شراب الصالحین نافع ترین اشیاء است و
 دادن قمرص کافور نیز مفید است صفت خمیره مر وارید معمول که در باب پیشم برآورده
 صندل سفید هر یک دو توله شب در عرق گاوزبان یک رطل تروکند صباح جوشانند و
 کرده با قند سفید دو رطل و غسل حاصل یک رطل بقولم آرند و در آخر قوام مر وارید ناسفته
 یک توله شب سبز یا قوت لب هر یک دو توله مشک خالص هاشم همه را سائیده
 داخل سازند بعد از آن در قی غلا در قی قمره هر یک شش باشد داخل کرده خوب حل کنند
 و بکار برند صفت شراب صالحین تید دگل گریل که گلیست مشهور در هند
 عدد و سبزی آن در کرده در آب لبوی کاغذی پاوانا را مالیده شب در میان چینی نگا
 دارند صباح با شربت نبات که یک آنار نبات را با دو آنار عرق کیوئه و گلاب نیم
 ساخته باشند یکجا کرده در شیشه که نصف شیشه یا نکت شیشه خالی باشد انداخته
 شیشه را نگا دارند پس بعد چهار روز که جوش خورده باشد بر آورده صاف
 کرده بدارند از دو دام تا شش دام حل آرند و اگر همراه عرق کیوئه و گلاب بید
 مشک آمیزند بهتر باشد صفت قمرص کافور سه جزو زعفران چهار جزو
 مغز تخم کدو شیرین دو جزو و مغز تخم خیارین چهار جزو و حل سفید چار جزو و کوفته
 خیمه در حل سرشته اقراص سازند و صندل سرخ در آب کشیده سبز سوده بر
 قلب طلا کردن فائده عظیم می بخشد و سبب واهی و انار خوردن خفقان را مضمضه
 و اگر از سوء مزاج بار وجود دوا الماشک حل اول بخورند بالایش شربت گاوزبان
 و در عرق گاوزبان و عرق بان حله کرده بنوشند یا بنوشند و در کف دست
 آمیخته اول بخورند بالایش گاوزبان اصل السوس و در عرق عناب الشعلب جوش
 خفیف داده صاف کرده شربت زو فاحل ساخته خاکشنی پاشیده بنوشند
 یا خمیره ابریشم اول بخورند بالایش شربت نبغه و در عرق گاوزبان و عرق کوحل
 کرده خاکشنی پاشیده بنوشند و سنبل الطیب صندل سرخ و ارچینی بر شک
 و روغن گل سائیده بر دل طلا کنند و اگر شکرت معده بود علامت آن صدهشت
 غشیان و بعد از قی تخفیف یا قطن پس اگر دمعده صفرا باشد علاج آن بنفشه
 و آب گرم حله کرده بنوشند و بعد یک گرم می نمیند و بعد خمیره صندل و در قی قمره

چمپیده اول بخورند بالایش شربت سبیل در گلاب حل کرده بنوشند غذا آنچه با شربت
 انارین و اگر در معده بلغم بود علاج این نمک در آب جوش داده می کنند بعد شیره بادین
 در عرق گاوزبان بر آورده گلشنه آفتابی مالیده بنوشند و حواشش مناسب بخورند غذا
 بخورد آب و اگر تندی است مذکور شودند بر تنه غلط نمایند و اگر در معده سودا بود مار الجوزین
 و اگر خفقان بسوزد و دوار و اسهال اول بخورند بالایش گلشنه آفتابی در عرق گاوزبان
 و عرق بادیان مالیده صاف کرده و شش بالنگو مالیده بنوشند و اگر ضعف معده بود
 علاج جوارش مصلح یا مصلح سائیده در غیره صندل آینه اول بخورند بالایش شیره
 دانه پهل در عرق گاوزبان بر آورده نبات سفید داخل کرده بنوشند و اگر کسب ضعف
 قلب بود علامت آن آنست که باندک حرکت بدنی مثل جماع و راه رفتن و از اندک حرکت
 نفسانی مثل غم و فرح حادث گردد علاج خیره مر و ارید یا دوار الکباب و یا غیره گاوزبان
 عنبری اول بخورند بالایش شربت ابریشم یا دیگر شربت مناسب در عرق گاوزبان
 و بید مشک حل کرده بنوشند غذا پولاد و قلیه چوزه مرغ صفت دوار الکباب
 ماشه و ماشه گلرخ و ماشه که با ماشه کشیند خفک ۳ ماشه مر و ارید یک ماشه قریه ۳ ماشه
 مشک خالص و سرخ کافور ۳ سرخ شربت فواکه شیرین ۳ توله نبات سفید شربت توله
 بستور معروف تیار سازند عیسی حالتیست که تمام حواس معطل نماید علامت
 آن برودت اطراف نفس و نفس ضعیف بود علاج در حالت غشی آب سرد و گلاب
 بر روزه نشاند و بوی خنک بویانند و بر آنجوره گلی آب نارسیده یا کلنج گلاب پاشیده
 بویانند و دست و پا بپندارند و گفت دست و پا را دلک نمایند و کشیدن پاشا غما بر
 سابقین و قدین مفید بود و اگر کسب وجع شدید باشد کسین وجع فرمایند و صل
 در امراض **ستمان قلت لیلین** یا سبب قلت خون بود که مادر لیلین است
 یا سبب غلظه خلط تلخ بر خون بود علاج اگر از غلظه خلط بود و تنه آن نمایند با و تنه
 و اولی آنست که فقط از او دوی معده تعدیل اخلاط نمایند و شیره کسب شربت ۳ ماشه در
 عرق گاوزبان ده توله بر آورده به نبات شیرین کرده بنوشانند و زیره کرمانی
 ۳ ماشه بعد تناول طعام بخورند و اگر سبب قلت خون بود او دوی مولده خون بکار برند
 و زیره کرمانی در توله خون خاصیت عجیب دارد و غذا پولاد و مرغ یا قلیه شکسته تناول نمایند

ورم پستان اگر عارض بود سرخی رنگ و غلظت پیش علاج فصد با سلیق نهایت فحالت
 بکشاید و اگر احتباس طشت بود فصد صافن از پایی موافق زنند و خرقة در سر که نموده
 بر پستان گذارند و اگر تکلیف نرود و بخت شدن گیرد و نیمه کتف نیم خطی تخم گمان مغز تخم
 تمهیدی در شیر گا و بطریق فرجه بخت برای نفع ضاد نمایند و بعد از آنجا این مرهم عمل آید
 صفت سقیده یک نوله مردار سنگ ، ماشه موم سفید یک دام روغن کنجد سه نوله بطریق
 معروف مرهم نموده استعمال کنند و غذایان و قلیه بدینند و پوشیده نمایند که اگر مردود
 پستان را درم حادث گردد و از طرفیکم بود فصد زنند **فصل در امراض معده**
وجع الفؤاد و آن در درم معده است اگر از انقباض صفرا باشد علامت آن ظاهر بود
 علاج فصد با سلیق زنند و شیر زرشک یا آب تمهیدی در عرق گاو زبان بر آرد
 شربت نیلوفر یا سبغین لمبوی حلکده نبوشانند و گل سرخ طباشیر زرد و رو گلاب سیده
 بر فرم معده ضاد کنند و مالیدن عطر گلاب نیز نفع بیند و هر دو اگر از یاج بارده باشد
 علاج آن از حکایت مفصله ذیل برگزید **حکایت شخصی** راجع الفؤاد باره و تاق
 نشد رجوع با خرقه آرد و روز اول شیر دانه هیل در عرق گاو زبان و عرق بادیان بر آرد
 گل قند آفتابی مالیده بوقت صبح داده شد و بوقت شام زیزه سیاه دانه هیل ساید
 در گل قند آفتابی آمیخته خوانید و عود و صطک در روغن بادیه سوده بر موضع درد ضاد کنند
 شد تا سه روز همین طریق معالجه شد هیچ فائده نگردید پس بر انگیر ریاح و نفع ماه
 گاو زبان بادیان مخلوقه تخم کرفس از خرک در آب جوشانیده صاف کرده و عمل
 خالص آمیخته داده شد و روز دوم شکایت زارت مزاج و غلبه شنگه آرد و عناب
 بنفشه آفرود ساخته بجای عمل گل قند آفتابی تبدیل کرده مطبوخ خوانیده شد و بر سر
 پرسیادشان موثر منفی تربید سفید مجوف خراسانیده مغز فلوین خمیره بنفشه بنفشه
 روغن بادام صافه کرده سهل داد و روز تریا لعاب ریشه خطی شیر دانه هیل در
 عرق بادیان بر آورده شربت بنفشه حلکده نوشانید همین منطقه سهل عمل آید گویند
 افاده شد و چونکه برودت در مزاج و شکایت وجع موجود بود و دایم خضر عظیم بود
 در برگ تمبول داده شد صحت کلی یافت **صفت دوا مختصر** علو حیا
 نمک ترب نمک پودینه نمک بنگ هر یک ۳ ماشه جوهر لبان ۵ مسخ فلفل آذوقه

یک مثقال دانه هیل و دو درم همه را در عرق ناخواه سه نوله کمر کنند تا فک شود پس نگاه
 دارند عند الحاجة بقدر سه سه در بر گنول نهاده بخوراند و رجح المعده اگر از
 ریح بود قراقر و انتقال و رج گواهی دهد علاج جوارش کونی اول بخورند بالایش
 شیر به تخم کشمش شیر بادیان شیر زیره سیاه در آب برآورده کلند آفتابی بالیه
 بنوشند و اگر از فساد غذا بود علاج فی کنند و کجین سادو کلند آفتابی در گلاب عرق
 بادیان حل کرده بنوشند و هر چه غلظت است که معده اصلا در غذا نفوذ نکند و نفهم
 نکند و هضم عبارت از آنست که غذا نفهم شده در معده بماند و فاسد گردد و آنچه لطیف
 باشد نفی دفع شود و آنچه غلیظ و اسب بود با سمال علاج اگر طبیعت مستعد نفی باشد
 از آب گرم و کجین و گلاب فی فرمایند و الا شیر بادیان شیر موز منقی و عرق
 بادیان و گلاب برآورده صاف نموده کجین سادو حل کرده بنوشند و اگر حاجت
 افتاد زنجبیل ترب سفید موجود خراشیده سائیده و کلند آفتابی آمیخته اول بخورند
 بالایش شربت و یا شربت و دیگر یا شربت سنار و عرق بادیان و عرق و زباد
 حل کرده بنوشند و اگر تسبب غلبه صفرا بود علاج بقی تنقیه معده کنند بعد کجین سادو
 کجین لمیوی در گلاب و عرق غلب التلب حل کرده بنوشند و بوقت خفت غش
 و حدود شصت برای حبس سمال طباشیر سفید سائیده و شربت انار شیرین
 آمیخته اول بپسند بالایش شیر زرشک شیر سماق شیر طباشیر سفید در آب
 بهی شیرین برآورده شربت حب الاس حل کرده بنوشند و اگر از غلبه بلغم بود علاج
 بعد تنقیه معده خود سائیده در جوارش مصطکی یا نوشدارو آمیخته نخستین بخورند بالایش
 شیر دانه هیل و عرق گاوزبان برآورده شربت انار شیرین حل کرده بنوشند و اگر
 هضم از ف و هوا بود که آن را هضم و باقی گویند علاج خانه باز عطاریات و بخور است و خود
 سازند و کجین لمیوی و کجین سادو در گلاب حل کرده بنوشند و از قند لمیوی و گلاب
 و آب خالص آشوبه تیار سازند و جبه جبه نوسنیده باشند و جبه و آب و جبه و
 نابجیل دریائی و زنبیره خطائی و پیته در گلاب سوده شربت انارین و کجین
 لمیوی حل کرده بنوشند و شیر الوبخار شیر زرشک در گلاب و عرق و زباد
 برآورده شربت انارین حل کرده بنوشند و کشنر بنر بونید جوج کللی و آن را

از روی طعام و در صورتی که کولاست و یا آنچه در طبع است میباشد پس این مرض اگر از
 ریفش سودا بر فم معده باشد علامت آن قند تشنگی و آرزوی ترش و بویون اشک
 بسیار است و سوزش و در غده فم معده و اگر طعام نخورد حالتش قریب نفشی گردد و علاج
 تنقیه سودا سهیل و ماراجین فرمایند غذای نان و قنده مرغ جوع البقر می دین مرضیت
 که در آن بطلان شهور طعام برشته شود که صاحب آن از بوی غذا کراهیت بهم میرساند
 و اعضا نهایت محتاج بغذا می باشند و اگر با قیاس نفشی باشد و لاغری برشته
 می رسد که مردم گمان برند که مدقوق است و این مرض را الویموس هم میگویند
 و اگر از سبب مصادمت بوی مرد و ملاقات خلج عرض این مرض از سود مزاج
 بار و مضطر در فم معده حادث شود و قوت جاوید و حساسه از فم معده بطلان یابد
 و درد در معده احساس کند و چون دست بر فم معده گذارند برودت محسوس شود
 علاج جوارش کوفی بجوارش جالینوس یا جوارش مصطکی یا جوارش عجم
 آینه اول بخورد بالایش شیر بادیان شیر وانه میل در عرق بادیان بود
 صاف نموده گل قند آفتابی مالیده نوشند و سهیل الطیب مصطکی رومی در روغن
 گل و روغن بالونه ساینده بر فم معده ضربه کنند و اگر بالینت طبع باشد وانه
 میل زیره سیاه زرد آفتابا مصطکی رومی همه را ساینده در رب بی شیرین
 آینه بخورد غذا از روده فم مرغ نمیشد و نان خمیری که در عرق بادیان خمر کرده
 باشند و کباب مرغ و اگر از ضعف معده یا حرارت بدن حادث گردد و علائم
 تشنگی و قفس طبیعت بود و بوقت گرسنگی و اگر طعام حاضر نشود غشی کند علاج
 بوقت افتاده شیر زرشک در عرق کیوڑه و گلاب بر آورده شربت انارین
 حکم کرده نوشند و غذایان گندم را در آب انار و سیب تر کرده بدینده عطرش
 شدید مضطر وانی را سه سبب اند سبب اول خلط مالخ غلیظ چون بلغم شور یا
 خلط بسیار خشک چون بلغم حصی و سودا اخرا فی در معده جمع شود و طبیعت از آن مضاد
 گزید و مشتاق آب شود تا با استعانت آن اجزاء خلط مذکور را نرم ساختند و دفع
 نماید و بر قدر که آب بخورد آن خلط نیاده تر از برودت آب غلیظ و متکلفت گردد
 و در آن عطرش سجال خود ماند و آن سیراب نگردد و این را عطش کاذب میگویند

و خاصیت این عطش آنست که هر قدر از آن بران میگذرد یا چیزی گرم مانند بنجیل بخورد و بگوید
یا بعد علاج شوند خالص یا بکنجین عسل بپسند فقط بکوب دوم آنکه حرارت یا بیوست
برینده مستولی گردد و از آن باعث طبیعت و اینست آب نماید و این عطش یا حرارت
و بیوست سافج بود یا از غلبه صفرا علامت آن تلخی و پهن و زردی قاروره علاج لعاب
اسفول سلیم یا شیر زرد شک شیر آلو بخارا در گلاب برآورده شربت نیلوفر شربت بنفشه
حل کرده بنوشند و اگر حاجت تنقیه بود مسهل وقتی بعل آرد غذا را مارا شیر و سبب سوم آنکه
از حرارت خارجی مانند هوا که از استنشاق برشش حرارت پیدا گردد و بدان سبب برش
آب حاصل آید علامت آن آنست که سکین از هوای سرد زیاده از آب سرد بود علاج
نبردن کوره بنهند و در خانه و یا در جای سرد سکونت و در زند و خیره صندل یا بل بخورند یا با شیر
شیره تخم خرفه شیر عنب در عرق گاو زبان و عرق کبوتر برآورده شربت نیلوفر حل کرده
بنوشند و صندل سفید و خیار بومیند و رهم معده اگر از خون و صفرا بود علامت آن
سوزش معده و لزوم حق و تشنگی بسیار وقتی و غلظت نفیس و سقوط شمشه علاج اول نفد
با سلیق زنند بعد اگر احتیاج بود مغز فلوس گلخانه آفتابی در عرق عنب الثعلب مالیده و صفا
کرده روغن بادام یا نارنج لعاب اسفول سلیم یا شیر بنوشند و بر درخت بر لعاب
اسفول سلیم شیر تخم کشمش شیر شک شیر تخم کاسنی در عرقیات برآورده شربت
نیلوفر حل کرده بنوشند و در ابتدای درم صندل سرخ رسوت گلبرخ در آب عنب الثعلب
سبز ساییده صفا و کنند بعد از آن روز آرد و جو خطمی در آب عنب الثعلب آب کشیندر
ساییده صفا و کنند بعد سبیل الطیب زرد و زعفرانین غذا آشوب و بعد از تنقیه بروز
نخمس آب عنب الثعلب سبز مرق و آب کاسنی سبز مرق بشربت بزوری شیرین
ساخته بنهند و اگر درم منقرض شود علامتش آنست که حمی سکون باید علاج بعد از تنقیه
معده قرص که با و خیره استعمال نمایند غذا آشوب یا غسل خالص و اگر از بلغم باشد علامت
آن تب نرم و سقوط اشتها و سوء هضم و تهیج روی علاج با الاصول اول نفع بکنند
بعد سنا یا مکی غاریقون فلوس خیار شمش گلخانه آفتابی روغن بادام و بادام الاصول
اضافه کرده مسهل و میند و درین مرض استعمال او و نیمه حریفه مثل تخم فلفل و غیره نفع
و با صفا سبیل الطیب صفا می که در درم سوداوی مذکور میشود و بل آرد صفت با الاصول

پنج کونس پنج راز یا نه پوست پنج کبر هر یک ده درم انیسون تخم کرفس هر یک ۲ درم
 غافش انستین شکامی بادا جو رو بر یک ده درم منظور یون سه درم همه را در دو لیوان آب
 بخورشانند تا نصف رسد صاف نموده هر صبح شش درم با ده درم گلکند آفتابلی بخورند
 و اگر سه درم مصطکه رومی ساینده سردار و کزک و مهند بتر باشد و اگر از سودا بود و علامت
 آن خنثی موضع و سواد رنگ و افکار رویه و غفوصت با ترشی دهن علاج فصد با سلیقه
 زنند و با الچین بخار برند و صلبه و تخم کنوچه تخم کتان در آب بادیان ببر ساینده نموده
 کنند و غذا آشوبای فیور و آب بنجی دمی در جمیع اقسام مفرت دارد زیرا که جذب مزاج
 بطرف معده می نماید لقمه معده و آن سود مزاج بار دسافج در معده حادث شود پس هر چه
 خورده شود بسبب بدست تحمیل بریاح گردد یا بسبب کسل طعام با دیگر مثل با قلا و لوبیا
 بریاح متولد شوند یا اجتماع خلط بنفی و سوداوی یا صفراوی و معده بود پس سبب حرارت
 معده ریا ح از آن متولد گردد و علاج اگر کثرت اخلاط باشد دفع مزاجی بنود حسب خلط
 مسهل نیکه کنند و اگر از جبهه ریا ح بود و عوارش کمونی اول بخورند بالایش انیسون
 بادیان نیکه نموده تخم کرفس صغیر فارسی در آب جوشانیده صاف نموده گلکند آفتابلی بپزند
 بخورند غذا نخورند آب و از اطعمه غلیظه و اششیای نفاخ و ترشی پرهیزند و هر چه
 و غشیان فی حرکتی باشد از معده برای دفع چیزی که در دست از راه دهن خروج
 حرکتی است بی آنکه چیزی دفع شود و غشیان تقاضای دفع باشد بدون حرکت
 پس اگر خلط در جوف معده بود فی حادث گردد و اگر داخل جوف معده بود و شوع
 پس خلطیکه در معده ریخته باشد اگر صفر بود علامت آن بنجی دهن و خشکی زبان
 دمی صفراوی علاج از سبب خنثی آب گرم فی کنند بعد از زرشک سماق در سبب خنثی است
 اما ترش ساینده آینه تلبیند و بخورشان مصطکه معمولی بدوامت سازند و صفت
 مصطکه رومی سه توله زرشک یک توله وانه الیچی خورد و توله نبات سفید سه چند بستور
 معروف تیار سازند غذا آشوب و اگر بلیغم بود علامت آن عدم تشنگی و دفع و فراق
 علاج تخم زرب تخم شبت اصل السوسن غیر مفسد در آب جوشانیده صاف کرد
 فی کنند بعد از عوارش مصطکه اول بخورند بالایش پخته بادیان شیر و پودینه
 خشک در آب بر آرد و گلکند آفتابلی بالیده بخورند و اگر کثرت اخلاط باشد

و علامت بروز دست ظاهر بود جوارش مصلحت و جوارش عود و جوارش عود
 نیزین تناول فرمایند و اگر علامت حرارت ظاهر باشد شربت انارین و جوارش انارین
 فایده میکند قیالدم یعنی برآمدن خون از معده یعنی و آن باز انفاخ روغات عروق حوالی معده
 بود علاج قصد باسلیق از دست راست زنند و دم الانجبین که با آقا قیاسانده در دست
 بی شیرین با تخمه تلپسند و با قی علاج مثل علاج نفث الدم کنند غذا آنجو یا خشک یا رطوبت
 شیرین فواق حرکتی باشد از جمیع اجزای طبقه داخلی معده برای دفع موزی و آن با
 میسب باشد و عارض میشود بعد استفراغهای مفرط و این قسم علاج ندارد و نیز برکت
 است و علامتش آنست که بعد استفراغ و جمیات حادثه می افتد علاج شیرین
 و لعاب بهیدانه لعاب اسفول بار و عن بادام به نبات شیرین ساخته بخوشند یا
 از بلغم بود علامت آن قلت تشنگی و خواهش چربای گرم و نسبت مقبض علاج اگر اگاه
 کثیر بود و مصلح و سهل بلغم دهند و اگر کثیر نبود بمقیات معده و یا پاک سازند و عود ساینده
 و غسل طالعس آمیخته بلیسند غذا شور یا دیا از زریاح بود علامت آن در دو انتقال
 و تسکین فواق با خراج ریج و این اکثر بعد از تخمه عارض شود و مبیان را اکثر بود علاج
 جوارش کوبنی بخورند و بنجک سبوس نمکید سازند و بعضی اطباء در تصانیف خود
 آورده اند که در فکرا انداختن و رسانیدن مریض را به جمیع اقسام فواق سودمند است
 لیکن نزد اکثر النیب است که مرکب این امر نباید بود زیرا که ممکن است که طبیعت
 سبب انصراف خود از اندفاع و اصلاح موزی باز ماند و ماده که در معده موجود است
 سبب قیام خود و سبب انصراف طبیعت بطرف دیگر و پیدا کند و در پ
 و این علت است که هر چه خورده شود تغییر یافته برون آید و این را اسهال معده می نام
 گویند و این مرض مزمن میباشد و حادث میگردد و از تخمین صفرا بر معده علامت
 آن حادث شدن عقب جمیات صفراوی یا بعد از استعمال اخذیه یا اودیة حاره
 و خروج صفرا و اسهال علاج گل بنجو فرشته قطعی در عرق گاو زبان فایده صبح
 مالیده صاف کرده و مغز فلوس گل کند آفتابی مالیده صاف ساخته و بمن یا دم شیرین
 یا لاریخته بخوشند بدستور وقت دو پر آف مونگ و بوقت شام خشک یا شکر
 بر در تبرید لعاب ریش قطعی لعاب بهیدانه لعاب اسفول سلم و عرق گاو زبان

و عرق غلبه بر آورده شربت بنفشه حلو و بنفشه و بعد برای نفی طبیعت بعد
 از تنقیه و آنکه میل طباشیر سفید زرد و رسیده در شربت حب الاس یا رب بی آیمینه
 یا از بلغم بود علامت آن کثرت بزاق و غشایان و فی بلغمی علاج اول بادویه خفیه تنقیه
 کنند بعد چهارش مصطکی اول بخورند بالایش بشیره بادیان بشیره دیره سیاه بشیره
 و آنکه میل در آب بر آورده صاف نموده شربت حب الاس حلو کرده بنوشند غذا بخن بپزد
 سقوط برای ضرب از هر نوع که باشد مجرب و معمول است
 صفحت سحر پس باین خور دگل دهاوه هر یک یکده ام مصطکی دو دهم میل گری کوکنار
 رال خشک هر یک دهم کوفته بختیه سقوط سازند و یک نانک صبح و یک نانک شام
 بخورند غذا پنج ساشی و دال مونگ و نوعی است از ضرب که آنرا اسهال و مانی گویند
 و سبب آن آنست که از نزله که از دماغ برآمده ریزد غذا فرو نشود علامتش آنست که
 بعد خواب زیاده شود علاج اگر غلیظ از اخلاط زیاده باشد تنقیه دماغ کنند و در حب
 جدید و ملاومت نمایند و خوردن انیون هم نفع دارد و حرقت معده اگر از خوردن
 غذای غلیظ بود علاج می کنند و سبیل تنقیه سازند اگر حاجت افتد بعد آن تقویت
 معده نماید و اگر از سود مزاج حار سوز یا سبب مصطکی و علاج لعاب استنول
 مسلم لعاب بیدانه بشیره لکونجا یا در عرق غلبه الشلب بر آورده شربت انارین
 یا شربت بنفشه حلو کرده بنوشند و اگر حاجت افتد مسهل صفا دهند و اگر از خون بود
 فصد زنند و اگر سبب مضطرب سودا از طحال برآمده بود علامت آن آنست که بعد
 اکل غذا سکن شود علاج از دست چپ فصد اسلیم زنند و بسیله مربی یا آله مربی
 بر دست سازند و اگر حاجت افتد با الجین استعمال کنند فصل در امراض
 جگر و طحال و مزاره و رم جگر اگر از غلبه خون بود و در مفر جگر باشد علامت
 آن احتباس ابلن و غشی و پیر و اطراف و فواق و سقوط اشتها و درد شدید و اگر در
 معده باشد علامت آن سرفه شدید و ضیق النفس و احتباس ابلن و درم
 بالای ممکن باشد علاج فصد با سیمین زنند و کچین در آب انارین حلو کرده بنوشند
 غذا آشجو و بدانند که در معده بی رعایت او را و در مقعر بی رعایت اسهال و اگر دست
 و اگر صفراوی بود شربت حتی و خشک و خلق و سرعت نفی و ناریت قاهره علاج

ع
رنگ
ملوانه
نوع است

کل غش کینوز کشم کاسنی رخ کاسنی نیکو نه کشم خیابین نیکو نه ز رنگ بدایه نوی منی
شب در عرق غش الغلب ترورند صبح مالیده صاف نموده شربت یلوزیا گلکند آفتابی
داخل کرده بنوشند و بعد از صبح با صافه مغز قلوس شیر خشک گلکند آفتابی روغن بادام
شیرین مسهل دهند و بر روز تریه لعاب ریشه شطری در عرق گادربان و عرق غش الغلب
بر آورده شربت یلوزیا حل کرده بنوشند و اگر حاجت بود شیر کشم خیابین نیز داخل
کنند و در ابتدا صندل آرد جو غش الغلب خم کاسنی در آب کشیند سبب سبب سبب
کنند و در تریه اکلید الملک زعفران افزایند و در انتها صندل موقوف کنند و در انحراف
زعفران خودافستین در آب غش الغلب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
آن تب ملایم و بلغمیت برآورد و سفیدی تاروره علاج اخراج ماده سبب کنند و استعمال
جوارشات و معاجین مقوی جگر فرمایند مسوی القهقهیه و آن مقدما استسقا است
و سبب آن ضعف کبد و سوء مزاج بارو است و علامت آن تهیج اطراف و سفیدی
رنگ و تریه جلد علاج از اخذ غلیظه لوزیه پرینند و از نوشیدن آب اخرا از درین
و خود آب و چوزه مرغ و دراج و میوه بخورند و باقی علاج شل استسقا کنند
و آن مرض مادی است و سبب آن رطوبات غریبه بارده در اعضای ظاهری و باطنی و
توهم اعضا نباشد و برین قسم اول کمی که در جمیع اعضا ورم باشد و مثل خیر گردد و
چون از انگشت نگرینند تا یک نقطه موضع غائر بماند و سبب آن ضعف جگر و برودت
مزاج بود و برودت یا از استفراغ خون یا از نوشیدن آب سرد بعد از حمام یا بعد
از خواب حادث گردد یا از ضعف معده بود که غذای را بخوبی هضم نکند و کمیوس خام
بکبد رسد و کبد نیز از تضعیف آن عاجز بود پس غذا در اعضا متراکم شود و این مرض پیدا
کند علامت آن سفیدی بول و برآورد و متفاح بدن و سفیدی رنگ یا زردی آن
و دوم زرقی و آن از جمیع شکران با بخت در میان صفای و ثرب و امعاء حادث گردد
و این بدترین اقسام است علامت آن ثقل و بزرگی شکم و چون از دست جدا کنند
یا مریض از پهلوی پهلوی غلیظه آواز بدید آید سوم طبعی و دوی آنست که ریاح غلیظه و غلیظ
در مکانیک اجتماع رطوبت زرقی میگویند و جمع گردند علامت آن بزرگی شکم و برآوردن
نافث و چون دست بر شکم زنند آواز طبل برآید و این برتر قسم بی ضعف بزرگ شود

و شیر شکر است علاج و میاورد و اول بخورند بالهش شیر و شکر شربت
 کند عرقیات برآورده شربت دینار با گلخانه آفتابی حلو کرده بنوشند و ده نینکه مرض مستحکم شود
 شیر شکر تازه از چهار دام مشروغ کنند و تا سه روز زمین قدر بنوشند بعد یک یک
 دام بنفشه اند تا بیک رطل نهایت دو رطل رسد موقوف کنند و تغلیل غذا فرمایند تا حد
 یک وقت شله با آب بخی بخوراند یک وقت شیر شکر و اگر حاجت تنقیه افتد تنقیه
 کنند و آب تسبی ندینند فقط بر عرق گاوزبان یا عرق بادیان یا آب آهین تاب استفا
 درزند و اگر کجای آب شیر شکر دهند مناسب است و اگر در میان مرض طبیعت نرم شود
 جوارش مصطکی تا هفت ماشه دهند و در طبلی او دینه کاسه را باح مثل شیر با دیان
 شیر و دانه پیل و جوارش کونی استعمال فرمایند و در استقار زرقی استعمال
 ضرورت و گاه استقار بجزارت کبد نیز میباشد پس آب کاسنی سبب مرقی یا
 دوا الکرم یا محجون کلک لاج یا شربت بزوری متدل استعمال فرمایند و اگر دست و پا
 مستقی درم کنند زیره سیاه گل ازینی سعد کونی با بونه عنب الثعلب خشک از هر یک
 چهار ماشه مرصرونه یعنی اکلیل الملک از هر یک سه ماشه خشک بزرقک گاوزبان
 هر یک یک توله پوره ازینی دو ماشه مهر را در آب ساییده میگویم ضا کنند میرقان
 و آن مرضیت که رنگ بدن سیاه یازد و شود پس اگر زرد بود و از صفرا باشد و اگر
 سیاه بود و از سودا پس سبب میرقان اصفر چنین است که در میان مراره و جگر شده
 افتد پس صفرا از جگر مراره نرود و در تمام بدن منتشر گشته رنگ بدن را تغییر سازد
 علامت آن فی صفراوی و تلخی دهن و ثقل قلیل در موضع جگر میفندی براز بند ریج
 علاج شیر شکر مخمر خربزه شیر شکر مخمر خیارین در عرق عنب الثعلب برآورده
 شربت نیلوفر حلو کرده بنوشند غذا اش جو حکامیت شخصی را برقان قبل از آب
 افتاد از شیر شکر مخمر کاسنی شیر شکر مخمر خیارین شیر شکر زرقک در آب برآورده
 شربت بزوری حلو کرده در یک روز یک مرتبه داده شد و روز دوم فرا طین
 ساییده در شربت بزوری آمیخته اول لب ساییده بالایش شیر شکر مخمر کاسنی
 مخمر مخمر خربزه شیر شکر مخمر خیارین در عرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر
 حلو کرده داده شد بقدره گل نبشته گل نیلوفر مخمر خیارین میگویند مخمر کاسنی خیار

در عرق گاو زبان عرق عنبر الشعلب پخته شربت بزوری حل کرده داوم کند بر روز هشتم
 مغر فلوک شیر خشک گلفند آفتابی روغن بادلم افزوده مسهل داد بوقت صبح روز دوم است
 بشد باز سفید رنگ بقبض برآمد و دانسته شد که شده در میان مراره و معاتیر عرق
 گشته پس برای تلخین طبع آلو بخارا گلفند آفتابی افزوده داده شد بوقت شام پیری قنچ
 انما و حال مریض متغیر شد بزودی حلقه کردیم خفیف رو نمود پس از آن حس جفا
 سه مسهل بعمل آورده شد و بعد مسلمات آب کاسنی بزورق شربت بزوری داده شد
 بفضل تعالی صحت یافت و گاه مجدداً شده و شربت صفرا و رقان حادث میشود علاج
 آن تنقیه صفرا است و رقان اسود بسبب وقوع سده در میان کبد و طحال حادث
 میگردد و علامت آن حدوث رقان تب و یخ و احساس ثقل بجانب راست **علاج**
 خراطین خشک پخته نبات سفید آمیخته اول بخورند بالایش شیر با دیان شیرین
 کشوث در آب بر آورده شربت بزوری حار حل کرده بنوشند و مسلمات تنقیه و دایا
 و البجین نفخ عظیم می بخشد و فوغل مصلک استنین در آب عنبر الشعلب سبز سائیده
 ضما و کند و رم سپرز اگر از خون بود علامت آن سرعت قبض و تشنگی و سیاهی
 غلظت قاروره و گاه باشد که بر پوست شکم در موضع طحال سرخی پدید آید **علاج**
 فصد با سلیق از دست چپ زمینند و ضما و عنبر الشعلب کنند روز دوم کل خطمی ضما
 سازند روز سوم بالونه غذا و اما الشیر و اگر از صفرا بود علامت آن قی حاده و یک روز
 در میان شدت نمودن آن و زردی چشم و زبان **علاج** منضج و مسهل صفرا دهند
 و عنبر الشعلب آرد جو چوب انگور خشک سوخته مقل بالونه اکلیل الملک در سرکه و آب
 عنبر الشعلب سبز سائیده ضما و کنند و اگر در دم بارد بود علامت آن قلت عطش و زیادتی
 حجم سپرز **علاج** سبک یک ماشه خردل سه ماشه اول بخورند بالایش کشمیر
 عرق عنبر الشعلب حل کرده بنوشند و پنجه و پنک بزیشک گاو خاکستر چوب اگر در
 سرکه سائیده بگرم ضما نمایند و اگر حاجت تنقیه افتد با دویه حاره سهل دهند و علامت
 نفخ طحال قریب همین است و آچارا پنجه و لانی که در سرکه انگور می تیار کرده باشند
 و عرق گوگرد بنفشه طحال فائده عظیم بخشد و نفخ طحال از ریاح سوداوی حادث میشود
 و علامت آن تمدد موضع سپرز و اشتغال سپرز است **فصل در اراضی**

و مقعد و گرده و مثانه اسهال اگر سبب فساد غذا بود یعنی غذا که بجزت خورده
شود یا بی اشتها خورده شود از آن با عفت اسهال لاحق شوند علاج شیر و بادیان در
عرق بادیان برآورده گلشنه آفتابی سنجبین سوده داخل کرده بنوشند و از غذا منع نمایند
و باقی علاج آنچه در نیمه هفده گشت بعمل آرد و اگر سبب نزلات باشد که گزداغ
معه فرو بردن علامتش آنست که بعد خواب طویل حادث شوند علاج آنچه در
درب گفته شد بعمل آرد و اگر سبب انصباب غلط برقم معده بود پس اگر انصباب
صفرا باشد علاج آن تنقیه معده کنند معده قرص طباشیر قلیض استعمال نمایند
صفحه گسرخ بخورم غمض حاضر بریان کشش درم طباشیر چهار درم نشاسته صمغ
عربی هر یک سه درم کوفته بخیه بگلآب اقراص سازند و اگر از انصباب سودا بود علاج
تنقیه سودا فرمایند و اگر اسهال از جگر بود علامتش آنست که در معده فتوری بخورد و نیز
بدانند که اکثر اسهال کبدی و شب می باشند پس اسهال اگر دموی باشند علاج
بنز کنند و قصد با سلیق یا کحل کشایند و وقتی که کمال ضعف برپا شود و طباشیر
سفید دم الاخوین سائیده در شربت حب لاس آنیمه اول بپزند با لایب لعاب
ریشه خطمی در عرق غلبه برآورده شربت انجبار حلو دره نیم برجان پاشیده
بنوشند و اگر صفراوی باشد نیز بدین فرمایند که لیکن برای تسکین کبد صندل سفید
سوده شیر و عنب در آب برآورده شربت انار حلو دره استخوان سبزه پاشیده
بنوشند و پوشیده نماند که درین قسم او می کنند که در آن قبض کثیر شود استعمال آن
جائز است از حیر و آن حرکت از معده تنقیه جهت رفع فضله پس بیل اضطراب که در
ترک او اختیار نمود و بقاعنای شدید چیر کم دفع شود و تقاضای قوی میماند اکثر با خون
هم بود و سبب آن یا رطوبت یا خلط مراری باشد علامت آن سوزش مقعد و
خروج رطوبت علاج لعاب بهیدانه لعاب ریشه خطمی در عرق غلبه برآورده
گلشنه آفتابی نالیده شربت نیلوفر آنیمه نیم بارنگ پاشیده بنوشند و اگر در
دویمش زیاد باشد روغن بادام اضافه کنند و اگر حرارت مزاج هم بود لعاب
استخوان افزایند و بعد از سه روز بهیدانه و استخوان را بریان کنند و با آب
استعمال فرمایند و اگر سبب ریاخ در روده بود شیر و بادیان داخل سازند

و اگر قفس زیاد مطلوب بود لعاب ریشه خلی شیر و دانه پهل شیر و زرد شک در عرقیات
 بر آورده شربت حب الاس حکم کرده نوشند و اگر خون بسیار آید شیر و انجیر را فرمایند غذا
 دال خشک و اگر زجر شدی باشد یعنی نفلی در روده بند شود و باعث آن زجر حادث
 گردد علامت آن درد و قفس دائم و خروج نفلی یا پس علاج نفوس خیار شیر و اول
 بلج نمایند با لایش لعاب ریشه خلی و آب بر آورده شربت بنفشه حکم کرده نوشند
 پس اگر نفوس خیار شیر در راز خارج نشوند تا بر لای نیم سده منقوس در غایت خلی
 مالیده شربت بنفشه حکم کرده روغن بادام شیرین با لاریخته بنوشند غذا میانه روز و آ
 منگ شام دال خشک و اگر زجر بحال حادث گردد از کثرت استعمال تر قبات اجتناب
 نمایند و تخم باترنگ با گلاب دهند و اگر بعد ولادت یا اسقاط لاحق شود تخم ریحان تخم کنویم
 و آب جوشانیده صاف کرده شربت بنفشه حل ساخته روغن بادام با لاریخته بنوشند
 و اگر قفس مطلوب باشد سفوف طین در روغن بادام شیرین چرب نموده بچند صفت
 اسفول تخم ریحان تخم مروش بسته تخم حاض تری بریان صغ عربی گل ارنی طباط
 سفید همه را مساوی وزن گرفته بواز تخم گوفه تخم بایم آمیخته سفوف سازند
 و قن در دما عار است اگر از بلغم بود تفتان کنند و اگر از صفرا بود علاج لعاب اسفول
 مسلم لعاب میدانه در عرق عنب الشلب بر آورده شربت نیلوفر حکم کرده بنوشند و اگر
 از ریح بود علاج شیر و بادیان شیر و مویز شقی شیر و زیره سیاه در عرق بادیان
 بر آورده شربت بنفشه با گل قند آفتابی حکم کرده بنوشند و اگر کب و دیان بود علامت
 قن احساس حرکت آنها بوقت گرسنگی علاج اول و دوس در شیر گاو با نبات شیرین
 کرده بنوشند بعد کباب ترید سفید جوف خراشیده تخم فلفل حار البیلی ساییده در
 گل قند آفتابی آمیخته بقری بادیان بخورند و تخم لیمو بسته الیت که در امعا اسفل خصوصاً
 در قولون واقع شود و انان در دیار و اجابت فلفل مراد متفرک در و حسب
 بلغم غلیظ باشد که با فلفل مخلط گردد علامت آن قدم سقوط شونت و استعمال الطور
 غلیظ و شدت احتیاس براد علاج شربت وینار و شربت و در مکر در عرق بادیان
 حکم کرده بنوشند و اگر ازین کار بر نیاید روغن بیدانجیر و گل قند آفتابی آمیخته اول بخورند
 اگر سودمند تر نبینند جوف خراشیده غایقون ریحیل ساییده و گل قند آفتابی

اینقره بخورند بالایش شربت سنار در گلاب و عرق بادیان مخلوطه بنوشند و اگر حاجت
 قوی بود پر سیاوشان ۶ ماشه سنار یکی خرقی اینهمه بر یک ۲ ماشه بسفاج منقی ۷ ماشه
 قنطاریون دقیق ۸ ماشه ترب سفید ۹ ماشه زنجبیل چار ماشه در سه ناز آب بپوشانند
 تا نکت ماند صاف کرده مغز فلوس پنج توله در لان مالیده غار بقون ۲ ماشه تخم خنظل سه
 ماشه روغن میدا بخور توله سرد و نموده حقه کنند و طریق استعمال آنست که افراد و حصه
 نمایند یک حصه اول بعل آرند و عند الحاجة حصه دوم پس از چهار گری پس اگر
 شفا یافت نبه اول و الا منفع بلغم و او سهل و میند حقه و یک جا و من تا لقیات
 حکیم عبد البهاوی صاحب مجرب مولف صفت آن بر یک کلمه برگ
 چنند بر آن کرس از هر یک دشته آب اینها را گرفته بسوس گندم آرد و جود از هر یک کشتی
 آن شور باد و بنجویه بسفاج خشتی اسطوخودوس قنطاریون دقیق زوفای خشک سه
 سفید زنجبیل اکلیل الملک تخم خنظل غناب اشلب خشک پر سیاوشان پوست پنج برگ
 پنج کرفس پنج بادیان اصل السوس پوست پنج کاسنی تخم خربزه حاشا گل مغفول
 خنظل تخم خبازی اذخری انشتین رومی اشق کما فیطوس کما در پوست حلیه پوری
 از هر یک دو شقال اینچیز رو غناب ترس اصفهانی از هر یک ده دانه بوز منقی است
 از هر یک بست دانه سنار یکی چهار شقال حله را در یک من و نیم تیریزی آب بپوشانند
 تا سی صد شقال آب بماند پس صاف نموده فلوس خیار شحمر باز و دو شقال شحمر
 تر خیمین گلخانه آفتابی از هر یک دو شقال روغن نار و روغن زعفران و روغن بادام
 تخم از هر یک چهار شقال روغن چینی سوده یکدم بورد از منی نمک طعام سوده از هر یک یک
 شقال سر را در کرده اول یک دفعه آب نمک حقه کنند پس چهار مرتبه آب طبع
 مذکور حقه نمایند و پوشیده نمایند من تیریزی شصت شقال است و این حقه برای پنج
 و صبح امراض بلغمی چون صرع و سکته و فالج و لقوه فائده عجیب و غریب بخشد و اگر کوفت
 سبب بر لاج باشد علامت آن تقدم نفخ و قرقر داخل اطعمه بارده نفاخه و انتقال
 عدد و علاج چار شش کونی اول بخورند بالایش پر سیاوشان انیسون تخم کرفس
 اذخری بوز منقی در آب جوشانیده صاف کرده گلخانه آفتابی مالیده بنوشند و آن
 آرد ما شس هندی نان پخته از یک طرف بچند و دیگر طرف خام و بر طرف خام و روغن گل

در خون با بوی بارون قط و در خون میاید و اگر بهر آنکه از مذکور حالتش فاضل
 سائیده آمیزند بهتر باشد و اگر قوی بلبب ورم خاراقت علامت آن حمی حاده و عطش
 قوی مراری و درد در عروق و این قوی بتدریج افتد علاج قصد یا سلیق از جانب موافق
 زنند و فرق در قوی و در و کرده آنست که در و کرده بجای کرده بود و مانع بطرف فطن
 باشد و در قوی مانع بیش شکم و صعب بود و زیر ناف باشد و بواسیر
 زیادتی بود که در غویات عروق مقعر حادث شود و آن سه قسم است یکی ثلوی که شایه
 ثلوی بود و دیگری که شایه دانه انگور باشد رسوم قوی و آن شایه ثلوی سیاه بود
 و این هر سه قسم یا داخل شرج بود یا خارج آن پس اگر داخل بود علاج آن بشواری بود
 و بر واحد این یا قوی بود یا غیر قوی قوی آنست که از وی دم سیلان نماید و غیر قوی
 خلاف آن علاج کباب ریش خطمی لعاب بهیدانه در عروق کما در زبان برآورده شربت
 نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر شکایت نبض بود بهیدانه مرئی شسته اول بخورند بالایش
 و در اندک بخورند و اگر حرارت در راج بود شربت کاهوا صفا کنند و خون بواسیر
 ایندیش یکدو و قوی از او را در خون ضعف لاحق شود و سفوف مقلیثا اول بخورند بالایش
 لعاب بهیدانه لعاب اسفول سلم شیر دانه میل در عروق کما در زبان و عرق باویان
 برآورده شربت حب الاس حل کرده بنوشند اگر قبض کثیر مطلوب بود دم الاخوین
 سنگ جراثیم سائیده در رب بهی شیرین آمیزه اول ملیبند بالایش آنکه خشک
 در آب تر کرده آب زلال گرفته شربت حب الاس حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد
 قصد یا سلیق زنند و اگر خون سوداوی بود تنقیه سودا نمایند و اگر سوزش بدرج کمال بود
 حصفص کمی مغز بوی هر یک شش ماش کافور سه ماشه در آب برگ قیاس سائیده
 پنبه در آن تر کرده حمل سازند و حکیم علی گیلانی در مجرب است خود نوشته که هم الفار
 و در شیر خرچوش و منند و سه روز در آن شیر بدارند بعد برآرند و مقدار نصف
 خود بر دانه بواسیر بگذارند و تا یک هفته نهایت دو هفته همین طریق بعمل آرند پس
 دانه بابی از میت خوانند و تا دانه لکن باید که قبل از استعمال دوا می مذکور مجرب بنفشه زنند
 و در میان استعمال دوا می مفرج یا قوی یا خیمه مرارید یا دوار لکست برای تقویت
 قلب خورده باشد صفوف مقلیثا ششم تره نیزک سبک ورم

زخم کمانی در سر که زخم کرده و شکست خفته بریان نموده پنج شقال شمس کمان خنجر گندنا پلید سیاه
 و روزغن زیت بریان کرده هر یک دو شقال مصطکی یک شقال میرزا غار از شمس تیره تیز
 کوفته بخیمه سفوف سکنه شربت و در دم بآب سرد و شیمی است از ریختن که شیمی است برنج
 ابواسمیر و آن ریختن است غلیظه عسل تحلیل که جراثیم میکند در و شید و از لپن لاصاصد
 مشد با صفتین و حوالی مقعد می آید و سبب این ریح سودا می غلیظه بود علاج این ریح و سول
 سودا تنقیه کنند و اطفال مقل یا حسب مقل یا معجون خبث الحیدر استعمال نمایند
اطفال مقل مقل تری دریم پوست پلید زرد آمله منقی پوست پلید هر یک ده درم
 مقل در رو آب گندنا حل کنند و شصت شقال عسل امضا کرده بقوام آید پس
 ادویه دیگر کوفته بخیمه در آن داخل کنند **صفت حب مقل** پوست پلید زرد پوست
 پلید کمانی پلید سیاه مقل افیون از هر یک بانزده درم ترب سفید ده درم مسکین پنج درم
 خردل دو درم مقل و مسکین با رو آب گندنا حل کنند و داروهای دیگر را کوفته بخیمه با آن بشویند
 و حسب بنده **صفت معجون خبث الحیدر** خبث الحیدر خبث الحیدر بدبر بانزده درم
 پلید سیاه پوست پلید آمله منقی کمان از هر یک بانزده درم سبب الطیب از هر یک
 معده کوفنی زنجبیل فلفل گرگند از هر یک دو درم کوفته بخیمه در عسل آمله عربی سه چند
 بدستور معجون سکنه شربت بقدر یک جوز بزرگ تدبیر مدبر گردان
صفت الحیدر خبث الحیدر یا در سر که انگوری شانزده روز نردارند و هر روز بتدبیر
 سر که کرده باشند بعد ساییده بکار آید خمر و جاق المقعد و آن بر دو نعلست
 یکی آنکه سبب ورم عارض بود علامت و علاج آن در ورم خواهد آمد و درم آنکه سبب
 استرخا و شرج بود علامتش آنست که مقعد باسانی اندرون رود و باز بر آن آید
علاج گشاد مانو آب غلبه شلب سبز ساییده مناد کنند و مقعد را بطریق که در
 امراض اطفال گفته اند ریزان رو کنند و درم مقعد اگر عارض بود بعد استعمال ادویه
 حاره حادث شود یا بعد قطع بواسیر افتد علامت آن سوزش و تقطیر بول **علاج**
 فصد یا سلیق زنند و نرم سفید آب بر مناد کنند و غلبه شلب خشک تحلیل الملک
 خنجر قطعی در آب جوشانیده بآن آب استخوان نموده باشند و از ادویه و انجیر
 قاصبه پرهیزند **صفت هر نیم سفید آب** موم سفید یک شقال روده روزغن گل

پنج شقال گداخته سفیداب مردار سنگ اویز یک یک شقال ساینده مخلوط کرده هم
 سازند و بعد از فرو آوردن از آنش سفیده بقیه مرغ یک عدد و کافور ۲ ماشه افزایند
 خارشش مقعد اگر از سبب ویدان بود علاجش مذکور شد و اگر از غلبه خلط
 بود تنقیه آن کنند و روغن گل مالیده باشند و اگر مقدر بود اسهال بود آنچه در بواسیر گفته شد
 بعمل آرند و رحم گرده سبب آن یا غلبه خون صفراوی باشد علامت آن برون
 آمدن صفراورقی و شدت غطش و زردی بول علاج قصه با سبق از طرف تحت
 زنند و لعاب بهیدانه لعاب اسفند و در عرق گاو زبان بر آوده شربت بنفشه
 حل کرده بنوشند یا از بلغم بود علامت آن بطور نفیس و سفیدی بول و برادر بیض
 راست نتواند استواء و در روی چشم و تمام بدن تریل ظاهر شود علاج تنقیه بلغم کنند
 و اکلیل الملک گل با بونه در آب غلبه سبز ساینده ضا کنند و در گرده
 اگر از ریج بود علامت آن انتقال وجه و تمددی گرانی علاج شیریه بادیان شیریه قمر
 کشوف در آب بر آوده شربت بزوری حل کرده بنوشند یا مالا اصول که سابق
 ذکر یافت با صافیه خارشک و تخم خربزه استعمال کنند و حلیق در روغن بابونه
 سوده نیم گرم طلا سازند و برگ پان بران بنهند و با بونه شربت اکلیل الملک بوس کنند
 و در آب جوشانیده مرغض را در آن نشاندند و اگر از ضعف گرده بود علامت آن
 ضعف باه و آمدن بول مثل غلظت گوشت علاج اگر ضعف از سوء مزاج باشد تنقیه
 آن کنند بطریقیکه بارها ذکر یافت و اگر غلبه خلط بود تنقیه آن کنند و اگر سبب کثرت مزاج
 یا کثرت استعمال مدرات بود شیر شتر بر بیه بنوشند و اگر ضعف گرده از
 لاغری آن بود علامت آن سفیدی بول و کثرت آن و در ولشت و لاغری بدن
 علاج از مغز بادام شیرین مغز نازیل مغز فندق مغز پسته قند سفید حلوا سازند و با
 آن مدرات کنند غذایان میدهند روغن و کله گو سفید یک ساله و اگر گرده از مل و
 حصات بود پس آنچه در مل و حصات ذکر می یابد بکار برند **مل و حصات**
 کلیه سبب این علت رطوبت خام لزج بود که حرارت نجس به روز زمان رطوبت
 آن را تشنه کند و جمع گردد پس اگر ماده بسیار و در غایت لزج و حصات بود حصات
 پیدا گردد و الا مل متولد شود پس علامت حصات اسهال در و فضل و تمدد

در موضع کرده و بیاض بول در وقت آن علامت رمل نقل دند و موضع کرده و رمل
بول و صفای آن و خروج رمل سبز در آن علاج سفوف حجر الیهود یا محون حجر الیهود و اصل
نخورد بالایش سفوف پنجم خیارین سفوف پنجم خربزه در آب برآورده شربت بگوید
حکموه بنوشند **صفوف سفوف حجر الیهود** حجر الیهود و شش دم کلتی بازده دم
نخورد خربزه پنجم خیارین سفوف پنجم که در وقت رمل یک چهار و نیم دم بسیار یوس و دوم
منع عربی ۶ دم نشانه که از هر یک سه دم قند سفید برشته تا دو دشت دم کو فیض
سفوف سازند شربت و دوم صفوف محون حجر الیهود و منقرض که در وقت
خیارین منقرض خربزه حب کافج هر یک بخورم حجر الیهود و پنجاه دم عمل خاص سه چند او
بطریق معروف محون سازند سه دم شربت است و اگر حاجت افتد فصد با سلیق
از جانب موافق زنند اگر علامت خون بوده باشد و اگر اشتباه و خارج ماده از
مقیات بنم نمایند بعد از آن گل بنفشه غلبه خشک گاو زبان پر سیاوشان
نخورد خربزه غلاب تخم بلبل در عرق غلبه خشک جوشانده صاف نموده و
بنفشه شربت بزوری داخل کرده حجر الیهود ساییده پاشیده بنوشند بعد چهار روز
سنا رملی گل سرخ متفرغ فلوس خیار ششم هر شربت روغن بادام شیرین اضافه کرده سهل
دهند بر وزیر به لعاب ریشه خطمی لعاب بهیدانه در آب برآورده شربت بزوری
حکموه بنوشند و جالینوس گوید که صاحب حصات اگر در دست خود خاتم حدیدی
دارد و حصات را بریزاند و بر تنه دیگر متولد شدن ندهد حصات و رمل مثانه
سبب این حصات و رمل نیز همانست که در بحث حصاة و رمل کلیه مذکور شد علامت
آن سفیدی و رقت بول و عرق آن و غلبه غوط و در موضع مثانه و بقراط گوید که فرق
در رمل مثانه و رمل کرده آنست که رمل مثانه سفید بود و رمل کرده سبز
علاج آن مثل علاج کلیه کنند لیکن نوری ترازو و استعمال محون که از تجربه صاحبان
کنند فایده عجیب باشد **صفوف حب بلبلان** خوتجان سلیمه سادی الوزان گرفته
مصل محون سازند و بر زوز بقدر جوز آب ترب بخورند و اگر گل داؤدی خشک گرفته
سفوف ساخته هر صباغ کف دست بخورند غوطه دهد و اگر نبات سفید آینه و معانی
مقدار شربت از یک دم تا چهار دم و یا **طیس** و آن ضمیمه است که

غالب باشد و مریض ساعت بساعت آب بخورد و بلافاصله بول کند لیکن باز ده بخلاف
 سلسله بول که اولی ابراهه باشد و سبب آن افراط حرارت باشد در گرده پس جنب
 کند مائیت را از کبد و او از ماسارقا و او از معدده و دفع کند گرده مائیت مذکور را بطریقی
 مثانه و سپس چونکه همین نقطه مائیت را جذب نموده باشد ازین باعث تقاضا
 آب و دفع بول علی سبیل اتصال میباشد علامت آن شدت تشنگی و وقت بول
 و صفیدی رنگ آن علاج قرص ذیابیطیس اول بخورند یا لایش شیر و تخم کاهو
 شیر و تخم کشنی خشک در آب بر آورده شربت حب الاس حل کرده بنوشند
 غذا اشجو و درین مرض ازاد و یسهل بریزند و قرص ذیابیطیس که خوانند صفت
 قرص طباشیر رب السوس خرفه تخم کاهو و واحد درم تخم حاضر کشنی خشک
 گل ازبیری یک سه درم صندل سفید گلنار فارسی صمغ عربی ازبیری یک و درم کافور
 نیم درم همدر لاکو فته غنچه در شیر خرفه یا کاهو یا آب انار ترشش خیم کرده و فصل زنده
 و بوقتی که این مرض فرس شود و کسها بر بول هجوم نمایند آن وقت کلوخی بنفشه را بپزند
 با شکر تری آمیخته و دو کف بهر روز بخورند و راه رودند و یا کلوخی دلو که و یا جو که در
 چهار کوزه آب بجوشانند و وقتی که نصف آب بماند صاف کرده شکر قری چهارم
 داخل کرده بنوشند گدافی شفاء الاستقام و و الله ما جدد و ریاض خود را قوام می فرمایند
 که خشت نیم سخته زرد رنگ که صد سال در چاه مانده باشد یک عدد دیگر و رنگ
 که ماری یک اثار یا و بالا در صد چند آب حل کرده خشت مذکور را در آنش خوب سرخ
 کرده در آب نمک سرد کنند بعدی که آب مذکور در خشت با کل جذب شود بعد
 از آن خشت مذکور را بدستور در شیر بز هشت مرتبه سرد کنند بعد به دست در شیر
 بر م و دمی سبز هشت بار سرد کنند بعد در شیر او نط گناه هشت مرتبه سرد
 کنند و همین نقطه در شیر سنگها بولی سرد کنند پس بگیندست سلا حیت یک درم
 مورس یک دام یا کمان بید یک دام یا بچی خود یک دام ستاوری یک دام پوست بخی و
 انبه گوگرد و خشت مذکور تیار شده من کل واحد چهار دامت کلو شش دامت نبات
 سفید مخزن ا و ویه همه را کوفته غنچه سفوف ساخته سه درم بشیر خا خشک بخورند
 حرقت بول اگر سبب غلبه صفرا بود علامت آن صمغ بول علاج شیر

تخم خیارین شیره و تخم کاسنی شیره و خاکست شیره و تخم خربزه در آب برآورده شربت کاکنج
 حلو کرده بنوشند و اگر بسبب قرحه نشانه یا احلیل بود علامت آن خروج مده باخون **علاج**
 فصد با سیاق زیند بعد از آن بنادق البهره را با قرص کاکنج اول بخورند بالاایش شیره
 تخم خیارین شیره و تخم کشنیر خشک شیره و خاکست در آب برآورده شربت
 بزوری حلو کرده بنوشند و بعد از تفتینه مده گلنار فارسی گل ارمی کندر موسی سوخته است
 کدوی سوخته است و دوت شب بمانی نشانه صمغ عربی مردار سنگ سنگ جراح
 دم الاخون سفید آب از هر یک دو مائه سه روز به کرده قدری از آن در شیره و خمران حل
 کرده در احلیل بچکانند **سقوط** از بیاض حکم عمل خالصه صاحب مرحوم موجب برای خوار
 صفت خاکست نیم انار در آفتاب خشک کنند و بکوبند و هم وزن آن سیرابار او
 پاوانار سنگ جراح و نیم انار شکر گرفته کوفته بخیه سقوط سازند و با شیره بادله گاو خور
 باشند **الیهما سقوط** دیگر برای قرحه سوزاک از تجربه جناب حکیم محمد شریف خان صاحب
 منقور صفت طباشیر سفید و آه بیل است گلو کباب چینی از هر یک دو مائه قلعی کشته
 نیم مائه است سلاجیت سه مائه کوفته بخیه سقوط سازند جلایک خوراک است همراه
 شیره تخم خیارین بخورند احتیاس ببول بسبب دم کلید یا دم مثانه یا از جهت
 باسند علامت و علاج هر یک گذشت یا از احتیاس چیری مثل خلط ازج بود که
 در مثانه عارض شود علامت آن نقل مثانه و تقدم تا کل اطعمه غلیظه **علاج** پرسیاوشا
 از خرمس کرفس در آب جوشانیده صاف نموده شربت بزوری حار حل کرده
 بنوشند و قدری زعفران در احلیل گذارند و اگر اول شوره قلمی بخورند و بالاایش مطبوخ
 مذکور بنوشند مناسب بود و گل نیمه را در آب پخته بر مثانه بنهند و قطعه بول اگر در مثانه
 بود **علاج** آن مثل حرقت البول کنند و اگر از برودت مثانه بود علامت آن یا غیر
 بول و نبودن شکلی و تقدم تدبیر بار و **علاج** همچون خبث الحیدر اول بخورند بالاایش
 شیره بادیان شیره زیره سیاه در عرق بادیان برآورده شربت بزوری حار
 حلو کرده بنوشند و در ضمن ترب بر مثانه ببالند **کس البول** و آن ضعیفست که در آن
 بول بی اراده برآید بسبب آن کثرت برودت بود که در مثانه حادث شود **علاج**
 همچون کوفی یا جوارشش جالینوس مد او صفت سازند یا کندر و صمغ عربی

در کفنه نغالبی اینجمله بخورند و نشانه در گلاب سرشته برعانه نما کنند و خوردن کوبیده سیاه
 بوقت خواب یک توله یا یک نیم توله سفید بود و سنگواره و نبات هم وزن گرفته سفوف نهند
 علی الصلاح یک توله بخورند و صاحب شفا و الاسقام نویسند که بعد از جماع از بول کردن
 احتراز کنند زیرا که سلس الیول پیدا میکند بول الله هم سبب آن انفجار گریست از رگها علاح
 آن خون همراه بول یا بی بول آمدن علاح فصد با سلیق زنند و بعد در ابتدا احباب
 خون با قدری مدر است استعمال فرمایند و بعد زمانه ابتدا احباب خون فقط استعمال
 کنند که بارها ذکر یافته اند فصل و امراض رحم و پیشین و قصبه عقر
 یعنی سینه ناشدن آن یا از جانب زن بود یا از جانب مرد و امشاش چنان بود
 که منی هر دو را جدا جدا در آب اندازند هر کدام که بالای آب بایستد و نه نشین نگرود
 عقر از جانب آن باشد علاح اهل حال منی کنند و بوقت جماع کوشند که اثرال
 مرد وزن بالتوافق باشد سفوفی که اصلاح منی کند شقاق مصری فصل
 در علقه رومی و اچینی طباشیر تیج نوتال مکمانه گوگرد سنگواره خشک پستان این هر یک
 یک درهم نبات سفید سه دانه کوفته بختی بوزن برابر چارده پوری بزنند هر روز یک گرمی یا بیشتر
 با ده گاو تازه پا و انار خفته خوردن بفرمایند و در افشای خوراک از ترشی و جماع پرهیزند و
 اگر فساد منی سبب سوء مزاج حار یا بار و یا طب یا یا بس سافج یا بادوی بود علاح
 آنست که تبدیل مزاج کنند چنانچه بارها ذکر یافته کثرت استقاط پس اگر از عروق خارج
 مثل حرکات عینه بود بر منبر زبان درزند و اگر از اسباب داخلی بود مثل سیلان رطوبت
 رحم پس با نود سیلان رطوبت هم گفته اید کار بزند و اگر علاح استقاط شروع شود بر آن خط جنین خمره معلقید
 اعل بخورند بالایش شربت انجبار در عرق گاو زبان حل کرده بنوشند و اگر بجای خمره
 و دارند یا قوی معتدل یا دوار الک کنند می مشایید و اگر علامت استقاط بخوبی ظاهر
 شود آنوقت نگاه ندارند بلکه برای مدد اخراج جنین با دیان نگرفته پنج با دیان نیکوخته
 پس سیاه و شان اذخر کمی در عرق گاو زبان جوشانیده شربت بزوری حار حل کرده بنوشند
 و بعد استقاط گره بانس پنج عدد پوست اخروث و دو ده کپاس هر یک ۲ توله پوست
 سیاه مثل ساس یک توله فلوس مس هفت عدد در ده آنرا آب بجوشانند تا
 به ثلث رسد و سیاه کهنه هفت توله داخل کرده بدارند بجای آب غذا بپوشند

قدری قدری نوشانیده باشند و بر زخم هم گره بالیس و فوسس و پوست سیاه افکند
 قدر سیاه شود و جوشانیده بدستور بپزند و بعد شش روز نان موته بقدر دو و نیم
 و هر روز افزون ساخته باشند و بجای آب عرق بادیان دهند و تا چهل روز از روغن
 و غیره برینیز بخورند و **ولادت** یا بسبب فری زن یا بسبب عینق رحم یا از جهت
 دافعه باشد علاج بروغن بابونه و روغن گل از عانه تا نزالت بدین نمایند و پس سیاه
 تخم خربزه تخم کرفس پوست سیاه الماس در آب جوشانیده قدر سیاه کند و داخل
 کرده بنوشند و بجای آب عرقیات دهند و اگر چنین شکم بید و علامت آید
 که حرکت جنین مطلقا محسوس نشود و اطراف حاطه سرد شوند و نفس تواتر آید علاج
 مطبوعی که در اسقاط گذشته با صافه اجزای خراسانی و اهل لعل آزند و فرجه فعال
 نمایند صفت زراوند مدح اهل حب الرشاد مساوی با لوزن گرفته کوفته حقیقه و
 زهره گاو سرشته فرجه سازند و اگر چنین بخیریت تمام متولد شود پس باید که
 اجزای دسی اگر موسس برآید یک نوله و اگر موسس گرا بود یا مزاج حار باشد
 ششش باشد و آب سر پا و جوشش دهند تا یک و نیم پا بماند پس یک پا
 شکم سفید انداخته باز بجوشانند تا قدری آب بسوزد و بعد روغن زرد و یک پا
 گرفته قنفل دو عدد در این انداخته بر آتش گذارند و قنفل سرخ شوند و قنفل
 مذکور را در طبوخ انداخته از آتش فرود آزند و برنجیل سه ماشه سائیده سرد و نموده
 بنوشانند و تا سه روز بهین نمط لعل آزند و بجای آب عرق کاذبان و عرق بادیان
 واده باشند و غذا هیچ ندهند و روز چهارم از آرد گندم و مغز بادام و مغز پسته
 کشته نبات روغن زرد و حلو ساخته بخورانند و اگر دقت بود صبح علی در حلو افکند
 و بر روز ششم شور بای مرغ یا شله یا نان گندم بخورند و تا چهل روز برینیز دارند و بکلی
 که در روغن زرد و بریان کوده باشند دامت سازند و بادام و غیره نیز خورده
 و در میان چهل روز بر روز ششم و ششم و سی ام و چهل غسل واده باشند و بر روز
 را بر روغن کنجد بدین نموده باشند و اگر بعد وضع حمل وضع نفاس نشود و قصد صاف
 زنند **کثرت طغث** و این مرض یا از کثرت خون یا از رقت خون بود یا بسبب
 رطوبت کثرت ماسکه را ضعیف سازد می باشد علاج بیهی تقویه وقت حد

صفت مفروض که با اولی بخورند بالایش شیر و پنجه انجبار شیر و حب الاس در
 عرق گاویان بر آورده رب بی شیرین حل کرده تخم بارتنگ پاشیده نوشند
 و سفوف معمولی استعمال فرمایند صفت سفوف معمولی سنگ جرات
 دو دام گوند پاک یک دام ماین خورد نیم دام نبات سفید دو دام همه را کوته بخیه سفوف
 سازند خوراک یک گدست بایک پاوشه ماده گاوتازه و فرجه از جرباست
 جناب حکیم محمد واصل خان صاحب مرحوم برای حبس و طمش صفت گلناراز
 هر یک چهار ماشه کندر سه ماشه سرزه اصفهانی سه ماشه اقا قیاسه ماشه شب یا نی نیم
 ماشه همه را کوته بخیه در آب بارتنگ سرشته فرجه کنند و جناب نیایا صاحب
 اعمی جناب حکیم محمد مظفر حسین خان صاحب مغفور در مظفری ارقام فرموده اند که اگر
 جخطیا ناراسایده ساوی آن جناسایده گرفته در آب سرشته مریضه بتلای کثرت
 طشت بر گدست و یا ضا کرده تا دو ساعت در تابش آفتاب نشیند بفضله
 نکار عمل احتباس طشت گردد بگذافی علاج الامراض و جرباه کرام را احتباس و
 قلت طشت اگر بسبب ورم رحم بود علاجش مثل علاج ورم رحم کنند و اگر
 بسبب قلت خون بود علامت آن ضعف و زردی بدن و تقدم استفرغ
 خون مثل فصد و بواسیر و غیره علاج ادویه مقویه اعضای زیره استعمال کنند و
 مدت نه منهد و اگر از غلظت خون که از برودت یا آب کشش خلط غلیظ بود علاج
 فصد صافن و یا با سلیق زنند و شیر تخم خیارین شیر خارخک شیر
 تخم خربزه در آب بر آورده شربت بزوری حل کرده بنوشند اگر حاجت افتد
 برای پنجه ماده گل بنفشه غلظت خشک پرسیاوشان تخم طی خارخک
 تخم خربزه اهل مشکطرا شمع در عرق بادیان جوشانیده صاف کرده شربت
 بزوری یا غسل خالص حل کرده بنوشند و بر زسهل ادویه سهله پنجه افزوده و ادویه
 تدره کم نموده مهمل و مهند بر زهر پیر شیر تخم کشوت شیر تخم خیارین در عرق
 گاویان بر آورده شربت بزوری حل کرده بنوشند سیلان رطوبت از
 رحم باید که مریضه بنه سفید وقت شب یک پاره برداریم بر آورده خشک خسته
 میسند از رنگ آن غلبه خلط که سیلان رطوبت از دست و پا نهد میشود مطابق

دنیا نیست علاج کنند پس اگر از غلبه صفرا و علاج با زاد وید سر و فنج دانه تنقیه صفرا کنند
 و اگر از غلبه بلغم و سودا بود تنقیه آن کنند ابعده شش تمهیدی را در آب یک شبانه روز
 و ایند پس برآورده فشر نموده باز در آن آب تر کنند تا آب خشک شود و ربع وزن آن
 مغز تخم کبکین و شتم وزن آن صندل سفید و هم وزن ادویه نبات سفید بگیرند و همه را کوفته
 بخیته استعمال فرمایند بطریق استغاث همراه شیشی ماده گاو و فزجیه که در اکثر طشت
 مذکور شده عمل آید و رحم را رحم اگر حاوی بود علامت آن حمی حاد و اتفاح رحم و خشک شدن علاج
 اول فصد با سلیق زنند و برای حمی شربت بزوری در بقیات حل کرده خاکی پاشیده
 بنوشند بعده گل بنفشه غلبه الشعلب الصل السوس مقشره مخلوطه تخم تخم خیارین
 نیکه فته تخم کشمش مویز منقی شنب در آب کاسنی سبز موق تردارند صبح با لیده صاف
 نموده شربت بزوری حل کرده خاکی پاشیده بنوشند و بوقت ظهور ریح بروز مسهل
 گل سرخ مغز فلوکس شیر خشک گل قند آفتابی روغن بادام افزوده مسهل و مندر و ریزه
 شیر غلبه الشعلب خشک شیر تخم خیارین در عرق گاو زبان برآورده شربت بزوری
 جا حل کرده خاکی پاشیده بنوشند و ابعده از الفراع مسملات آب کاسنی سبز و
 با شربت بزوری استعمال فرمایند و در ابتدا گل قندی صندل سرخ حوض ملی در آب
 غلبه الشعلب سبز ساینده بر مقام رحم ضا کنند و در انتها گل بابونه گل قندی الشعلب
 اکلیل الملک سبل الطیب مغز فلوکس صبر در آب غلبه الشعلب سبز ساینده ضا
 کنند و اگر ماده اراده جمع شدن نماید از لعابهای گرم مثل اعاب تخم حله و تخم کتان
 رحم را حقه کنند و گل جیر و در آب جوشانیده مرصعه را در آن نشاند و گل بابونه تخم
 حله تخم کتان آرد با قلا و آمیکه انجیر سخته با شند ساینده بر عانه ضا کنند پس و قنیکه
 و رم نفع یافته منفجر گردد برای تنقیه ریم شیر گاو نبات شیرین کرده و مرصعه انداخته رحم
 حقه کنند یا با العسل حقه ها زنند و بعد تنقیه برای اندمال قرصه مهم با سلیقون روغن
 گل آمخته حول سازند و اگر بار دلود علاج مثل علاج دم بارد بجا کنند اختتام
 این مرض مشا بر صرع بود و نبوت و در غرض آید یا سفت بخارات که از رحم بطرف
 و باغ متصاعد گردند و فرقی درین مرض و در صرع آنست که عقل درین مرض با کمال
 زایل نگردد و چون صاحبش نبوش آید چه در غشی بر و گذشت باید از میان آید

علاج در وقت نوبت دست و پا را بر بند تو فرو دل و نمک برکت پا بالند و چند بستر
 بپوشانند و وقت بپوشش اگر حدوث این مرض از اجتماع منی در او دیده آن با شش تقیه
 بدن کنند و بکثرت جماع کوشند و اگر از احتیاس طمست بود فصد صافن زنند و مهمل
 سودا دهند و آنچه در احتیاس طمست گفته شد بعمل آرند و **درم انیشین** اگر خار بود و کلا
 آن سوزنی رنگ و تشنگی **علاج** فصد با سلیق از جانب درم گیرند و لعاب اسفنج
 مسلم شیره عناب و آب بر آوده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر بجای
 آب عرق عنب الثعلب کنند بهتر بود و خرقة در لعاب اسفنج و کلاب تر کرده بر
 موضع درم نهند و در ابتدا گل خطمی عنب الثعلب خشک حنظل کمی در آب کشنیز سبز
 ساییده ضا و کنند و در ترابرد آنها آرد و جو آرد و خود آرد با قلا ضا و کنند و در الخطا طایفه
 اکلیل الملک در روغن گل ساییده ضا و کنند و اگر درم بار و بود و مهمل گرمه تقیه کنند
و جمع خصیه اگر سبب سوء مزاج حار بود علامت آن حرارت و سوزش **علاج**
 خرقة در آب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز آب که در تر کرده
 بران نهند و اگر در شدید بود قدیری افیون داخل کنند و اگر از سوء مزاج بار و بود و کلا
 آن قلت در و وجود سوزش **علاج** مال کننی بلدی مغز بادام مغز بادام خجسته و شیر
 نیش سبب نخته ضا و کنند با لایش بر گپان بندند و اگر از ضربه و صدمه بود **علاج** فصد
 با سلیق زنند و از بنفشه و نیلوفر و کدو خطمی و عنب الثعلب ضا و کنند و از آرد
 گندم و بلدی در روغن زرد حلوا نخته بر بندند که فائده عظیم نخبه فستق و آن نیست که
 سبب اشتقاق صفاق یا اذ کشا دگی مجربین که با لایش انیشین در کچ بران اند جسمی بکبه
 انیشین فرو و آید آن فرو و آید اگر امعاء بود و قلیه العا و گویند و اگر ریح بود قلیه العا و گویند
 و این مرض یا از حرکت مفرط یا از ضربه و سقط یا از جماع که در استلام و صدمه بود و سادش
 میگردد و **علاج** پذیر نیست الا برای تخفیف تکلیف **علاج** می کنند **علاج** از دست کشند
 و کنند مصططه جوزالسه و اما قیام کلنا را ماز و در آب عنب الثعلب سبز ساییده ضا و کنند و از
 همه اینها بهر چه دارند و اگر ریح فرو و آید با شش گونی اول بخورند با لایش
 شیره! بیان شیره امیرن شیره زیره سیاه در آب بر آوده کلقته آفتابی ماییده
 بنوشند و روغن فسطه مالیده باشند و از نو که غلبه و حرکات بریزند و **درم** و **و جمع**

تخم بلبل و خولجان ساد می وزن گرفته کوفته بخوبی به وزن اودیه غسل قوام کرده همچون سازند
 و اگر از قلت مینی بود که سبب آن سوء مزاج بارد یا مار باشد تبدیل آن کنند به بیهیکه
 بار با ذریافت و اگر سبب عدم تحرک مینی بود یعنی مینی اگر چه کما حقه موجود بود الا حکایت
 نکنند و لذمه و دغدغه در زانش غانده و ظاهر است که تا مینی در حرکت نیاید شویبت
 ظمو نیابد و علامتش آنست که نعوذ در ابتدا الضعیف بود و بعد زمانی از دغوا قوی گردد
 علاج بلبل مذکوره بالا مداومت سازند و بروغن بالونه تمدین کنند و اگر از
 استرخای آلت بود پس استرخای آلت اگر از ترک جماع بود که از مدت کثیر تر گذشت
 اتفاق افتاده باشد علاج باب گره نظیم کنند و ترک سبب سازند و طبع را
 از شنیدن حکایات جماع و غیره برجماعت متوجه کنند و اگر نقصان باه از ضعف
 دل یا دماغ یا جگر یا معده یا کرده بود علاج تقویت اعضا مذکوره کنند پس اگر
 ضعف دل بود برای تقویت آن خیره مروارید معموله که در بحث خفقان گذشت استعمال
 کنند و اگر از ضعف دماغ بود خیره گاوزبان معمولی بخورند صفته گاوزبان گیلانی
 سه دام گل گاوزبان کشنیه خشک مفت ابریشم مقرض همین سفید تخم بالنگه
 سرخ تخم فرنجشک بهر یک یک توله عنبر اشنب نیندرم غیر او عنبر اویدر ادر
 دو انار آب تر کنند صبح بخورند هر گاه سوم حصه بماند صاف کرده با نبات یک انار
 عمل پادشاه بقوام آید و در آخر قوام عنبر داخل کنند و ورق طلا و ورق نقره شش ماه
 اضافه کنند و هر چند حل کنند بهتر باشد شربت از یک گرم تا سه گرم و چون یا قوت و مرد
 و زهر جره بهر یک یک شقال اضافه کرده می شود حکم تریاق پیدا میکند و اگر از ضعف
 جگر بود مفرج مختصر حکیم علی برای تقویت جگر عیسیت صفته زعفران و دوشقال با قوت
 مروارید عمل بدیشان که با م جان ابریشم مقرض زرشک انار و انده بریان زوفامیک
 یک شقال گاوزبان پودینه خشک بادرنجبویه رب السوس فایرشک پوست بیرون
 پسته پوست ترنج سافج هندی عود فرنجشک حب بلبلان تخم کاشمش عود
 بلبلان سعد مصلک صندلین طباشیر گل مقنوم آله ریون چینی و اچینی اینیون لک استن
 رومی اسطوخودوس تخم کرفس گل سرخ زربناد تخم کشوث درونج عقیقه لی
 بهننین فصبیه الثعلب اشنه سنبل الطیب چراغ کما فیطوس قطنج عصاره عصاره

نقاج از خرنار وین انقیون مرز بوش حاشی شکر استیغ ورق نقره ورق طلا عنبر
 اشنب مشک خالص هر یک نیم مثقال باشد چند فندک باشند تربت یک مثقال و اگر
 از ضعف معده بود همچون سنگدان معموله استعمال کنند محققه پوست سنگدان مرغ غنچه
 سفید هر یک دو مثقال گلشن سه درم پودینه خشک پوست برون پسته پوست تربت
 پوست بلبله زرد هر یک یک مثقال بهنین صندلین سحر کشنی خشک بریان الی
 هر یک دو درم کوفته بخیه بشراب فواکه همچون سازند تربت دو مثقال و اگر از ضعف
 کرده بود برای تقویت آن این همچون مکرر به تجربه رسیده محققه مغز بادام مغز پسته
 مغز حلغوزه مغز حب السمندر تخم ششاش سیف کجند مقشع مغز فندق مغز حب القفل مغز
 جنه الخضر و اجینی خوانجان موچرس از هر یک سه ماشه تو دین بهنین دانه الایچی خود و کلان
 از هر یک چهار ماشه کشمش مویر منقی هر یک شش ماشه خرمای سلیمانی یک توشه شاف
 مصری تخم کرفس لسان العصافیه در فوج عقربی پودینه مصطلک رومی طباشیر سفید
 تال یکپانه کباب چینی بسیار بهنجیل و افضل پوست اترج خشک خشک مربی و فضل تخم
 زردک تخم دیون تخم شکر منقر تخم کونج زرینا و معاث بغدادی هر یک دو ماشه
 سنبل الطیب غبار اشنب از هر یک یک ماشه چوب چینی دو دانه محبیه ماشه قند سفید
 چهار دانه دانه برنجین سفید نیم پادگل سفید دانه دانه زعفران یک ماشه بدستور معروف
 همچون سازند و تدبیر مربی کردن فک آلت که خشک خشک را بگویند و به بنزد در
 آب خشک سبز سه شبانه روز در آفتاب پروزند و هر روز آب خشک سبز نازده کنند
 چنانچه آب خشک سبز سه روز خشک خشک بکار رود پس خشک کنند و بکار برند
 و اگر نقصان باه بسبب جلق بود علاج از نسخه های مندرجه ذیل هر نسخه که مناسب است
 و حال ریض بود استعمال نمایند کما و اسکند ناگوری مصطلک بوراده و ندان فیل ساوگر
 گرفته باریک خسته سه پونلی بچندند و با شکر میزش تا چارگه ری تکید کنند و بر روز چهارم این
 ضماد بعمل آرند محققه بیهوشی بسیار سیاه خراطین خشک مصطلک رومی اسکندر
 اسکند ناگوری تخم دهنوره سیاه کوهی سفید هر یک شش ماشه روغن گاو
 هه توله اوویه کوفته بخیه در روغن گاو و انجینه خوب که کمی ساخته قدری از بان گرفته ضماد
 کنند و بالایشش برگ پان بچند و بهین نقطه تایانده روز بعد از آن کما و دیگر گفته

عجیب باشد صفت براده عاج مایه بلدی که موز به کند کلوخی که بجز سیاه مال لکنی حاقه قرحا
 کوفته خیمه ده پوئی بندند و با شیر میش از زیر ناف تا پنج قصبه تکیه کنند حتی کپنج توله شیر
 جذب شود پس پوئی کفاده و در شیر حل نموده بر قصبه بندند بوقت صبح و استراحت
 طلسم هر تال در قی زرخ نموی سیاه بر پستی هر یک یکدام سهیمه تیلیه که بوی سفید و نعل
 در چینی تخم کونج تیج بل پوست انداز خراطین بر شیر هر یک دو دام پوست تیج کثیر سفید و دام
 سیاه که تانه باشد کوفته دم سیاه هر یک یک عدد و یکبار منیدک رسانده و یک
 هر یک دو دو عدد و دامای کوفته جانوران را زهره زهره کرده همه را در شراب و دو
 ۲ اثاره شبانه روز ترک کرده نگاهارند پس مثل چوبه تالش یا چکشتی روغن کشند
 طلسم آخری سفره سبیل سنگیای هر یک ه توله و چینی عاقه قرحا دانای کلان هر
 هفت مائه همه با یک سینه حب بسته در شیشه آغشی انداخته روغن کشند پنی معمول
 بار چینه شش گره را در شیر مایه بلدی هفت بار ترک کرده خشک کنند و همین نظر در شیر
 آگ و شیر تدار هفت هفت مرینه ترک کرده خشک سازند پس روغن گا و گرفته پنی
 مال لکنی مادان سوخته و بار چینه ترک را در آن بریان کرده بدارند و عند الحاجة بقدر غلظت آن
 گرفته و صفت حنفیه را گذاشته بر قصبه بندند طلسم از بیاض حکیم اجل خانه واجب و حنفیه
 صفت تخم کدی تیج دو دام زرد چنک یکدام که بوی سفید و مقدسه خندم عاقه قرحا خندم
 تیج بل با دوام فلفله نعل و راز هر یک با دوام کوفته خیمه بروغن گا و تانه روز سحر تیج کشند
 هر چند خوب سحر خواهند کرد نفع بتن خواهد شد پس مقدار دو سحر از آن گرفته بر قصبه
 طلا کنند بالایش برگ پان بندند طول که برای خشک کردن زخم قصبه که از طلا
 و ضماد غیره افتاده باشد میفداست صفت پوست تیج کناروشنی را در آب
 جوشانیده صاف کرده لظول سازند آتشک و آن قصبه است که در کتب تقدیر
 یافته میشود و الامتاخرین تجریش بر داخته اند و آن دمی و صفراوی و طبعی می باشد
 لیکن اکثر از سودا لاحق گردد و عام است که سودای دمی بود یا بلغمی یا صفراوی یا سودا
 پس در علاجش رعایت نوع ماده ملحوظ خاطر دارند و ماده این مرض اکثر کج بدن
 متشبه باشد و عظیم لاحق میگردد و علاج کل نبضه کل منید و غیب انقباض شک
 گا و زبان و قیون بسفیلج شانه چرایه تخم خطی تیج کاسنی شب در آب مردار بجا

منفج داده روز اول مسهل چهار سبب را وجب نمک همراه تربت نبات که توله که نهی
گللاب با و مزاج کرده باشند به بند و اگر اسهال تعصیکند عرق گللاب بنوشند و هرگاه
خوابند که آن را واجب شود عرق کیوثره بنوشند و روز دوم تربت و میند و همین منط
حب حاجت دوسه مسهل بعمل آرند در مسهل سه فی دوه دوازده اسهال خواهند شد
و اگر معده قوی بود بعد مسهل دوم از چهار سبب قدری بپزند و حب الکشک
که بار ماه بخورده رسیده صفت اجوین و سی اجوین خراسانی اجود هر یک یک توله
قند سیاه و دو توله هر که دوا را خوب باریک کرده در قندند که آخته در عرق بسکبه
که لال شاخ داشته باشد صفت حب بندند وقت خوردن یک حب میزن
بر پیشانی خود چسبایند پس پشت خود اندازد و کشش حب که باقی ماند یک حب
اذان گرفته خورد و خورد ساخته همراه پنج برنج بخورند و بر ندان چسبایند و هر دو وقت
برنج بی نمک روغن انداخته بخورند پس تا کشش روز همه کشش حب بخورند و روز
هفتم کله بایه بار و غن کثیر و مصالح گرم بخورند و بعد ازان هر چه خواهند بخورند و کسی را که از
کله بایه پر میزد و نان گندم مرغین تا سه روز بخورد و از نمک در یام استعمال خوب
پزمیند که حکم زهر دارد و دوا **ای الکشک** که به تجربه رسیده عجیب و غریب است
صفت شکر گوسفین سیاه ابنه بلدی نیم پلوان از هر یک سه ماشه جدا و پود را
گفته سه پری بندند یک پری صبح بر تاقو نهاده کشش انگشت چوب کنار بران
نهاده و حقه بنوشند تا سوخته گردد و از کشیدن باز مانند و یک پری بوقت دو
پرو یک پری وقت شام بست و بعمل آرند و آن روز در تمام روز و شب پنج
غذا بخورند و روز دوم ماهی بروغن کجند پنجه بخورند و یک پری بخورند و بر دوسوم هر چه
خواهند بخورند شفا کلی آن را اند حاصل آید **فصل در اوجاع پشت و**
مقاصل در دپشت اگر از کثرت بلغم و برودت مزاج بود علامت آن سفید
قاروره و قدم خوردن اشیاء بارده علاج تنقیه بلغم کنند و روغن ترب و روغن که
در کبشت وجع مقاصل ذکر خواهد یافت بر پشت مالند و اگر سبب استلای رگ بزرگ
که بر پشت است بود علامت آن سخی موضع و در تمام پشت و تنگی علاج
فضله با سلیق زنند و تربت آثارین در عرق گا و زبان و عرق غب الشلب حله کرده

بنوشند و ج مفاصل و آن دردی بود که مفاصل بدن عارض شود پس اگر در مفاصل
قدیم باشد مثل کعبه اصابع مخصوص با بهام نقرس نامند و اگر در مفصل درک بود و چون
از آن نه ناید و ج الورک خوانند و اگر از درک تجاوز کرده نازانو یا کعبه حسب قلت و کثرت
ماده ممتد شود و ران را با یک سازد و او را علاج پیدا کند آنرا عرق النسا گویند و سبب
این ادغام ضعف مفاصل و انقباض مواد است بجانب آن و عام است که مواد
یا خون بود یا صفرا یا بلغم یا سودا و ج مذکور اکثر از خون و بلغم می باشد و از سودا اندر
و اگر مفاصل صلب و بسته شوند عقد مفاصل خوانند پس اگر ماده حار بود علامت آن شد
ضربان و سرخی رنگ و سرخی قاروره و غلظت عسلج فصد با سلیق از طرف
موافق زنند و اگر مرد و جانب بود از هر دو جانب زنند و بعد از آن عسلج کاهان
تخم کاسنی تخم خطمی عناب پرسیاوشان شب در آب گرم گرم تر و از صبح مالیده صاف
کرده گلکند آفتابی داخل کرده زخمیل سورنجان شیرین ساییده پاشیده بنوشند
بعد نفع بروز مسهل پوست بلیله زرد بلیله سیاه مغر فلوس شیر خشک روغن بادام
کرده مسهل دهند بروز تر بود سورنجان شیرین ساییده در گلکند آفتابی آمیخته اول بخورد
بالا ایشان شیره مغر تخم خربزه شیره خار خشک در عقیات بر آرد و شربت بخورد
حکمه بنوشند و گلکند صندلین فلفل مایشتا آفتاب در آب کشیده بنوشند و ضماد
کنند و اگر در شید بود افیون اضافه کنند و در انتها تخم خطمی منقش در زراط با بونه
اکلیل الملک افزایند و ضماد بعد از تنقیه عمل آرند و اگر ماده قلیل بود قبل از تنقیه با کچم
و اگر ماده بار بود علامت آن سفیدی رنگ و انتفاخ است و در در عرق مفاصل
و غلظت سفیدی قاروره علاج گاو زبان پرسیاوشان تخم خربزه یکوفته اصل السوس
مقشره مویر منقی پنج کاسنی اسطوخودوس در آب جوشانیده صاف کرده گلکند آفتابی
مالیده زخمیل سورنجان شیرین ساییده پاشیده بنوشند بعد نفع پوست بلیله کابلی
سنارکی انجیر زرد مغر فلوس شیر خشک روغن بادام تر به سفید افزوده مسهل دهند
غذا قنده خشک و در مسهل سوم حب ایارج یک پاس شب باقی مانده لعرق گاو زبان
طبع نموده بخوابد صبح از سحر مذکور مغر فلوس شیر خشک روغن بادام در کرده بود
دهند و بعد تنقیه روغن معمولی مالده صفت روغن تماکو نقرس می دهد و در مفاصل

یک نیم توله زخمیل توله شب در یک رطل آب تر دارند صبح با نیم رطل روغن کجند بخرن
 تا آب بسوزد و روغن بماند نگارند و بکار برند و علاج وجع الورک و عرق الف و زعفران
 مثل علاج وجع مفاصل کنند و بروغن سرخ معمولی تدبیر نمایند که برای این ادجاء بهتر
 ازین روغن دوار دیگر نیست صفتش محیثه بادا نارنج کاینهیل چیره پلا هر یک چهار توله
 بمسئله الطیب ناگزیده هر یک دو توله نیز پات قنفل دانه چینی هر یک یک توله کجور
 مینت توله چله و توله پلاچی خورده توله جوتری مشک خالص هر یک شش ماشه پود
 درخت چوب میده براده صندیل سفید هر یک ۲ توله زعفران ۴ ماشه زرد چوب دار بلبل
 غرقی هر یک یک توله گلاب نسیم اول یک انار روغن کجند ۲ انار همه دویه راجو کوب
 نموده در گلاب تر کرده بدل کنند پس در دیگ مسی قلعی دار آتش ملایم دهند تا نصف
 آب بسوزد پس روغن کجند مزوج ساخته آتش بطور محمود دهند تا تمام آب خشک
 شود پس روغن را از پارچه گذارینده در شیشه چینی نگارند و یک هفته در زمین دفن کنند
 بعد از آن برآورده وقت حاجت هنگام شب بکتوله بمانند و بوقت سحر از آب سرد و شیشه
 خاتم در اسباب و علامات امراض که خصوصیت بعضی واحد ندارند بلکه بکلی
 اعضا عام اند مثل حیات و اورام و غیره و نسخه های مرکبات مستعمله ضرر و اسن خاتمه
 منقسم بر سه قسم اول در حیات بدانکه جمیع حیات غایبه که در
 قلب مشتعل شود بواسطه خون در روح و شش ازین در جمیع بدن منتشر گردد و ضررش
 با فاضل طبیعی لاحق میباشد و عام است که اشتعال حرارت در قلب بواسطه بود
 یا بلا واسطه و نیز عام است که ضررش بجمیع افعال بود یا بعضی و اجناس عالیه
 حی سته اند یکی حی یوم دومی حی دق سومی حی غلط اما حی یوم دق آن حی است
 که اول حرارتش بروج عارض گردد و بعد در قلب رسیده در جمیع بدن منتشر میشود
 و تعلق حرارتش برومی که بود آنرا بان روح منسوب میکنند مثلاً اگر تعلق بروح حیوان
 حی یوم حیوانی خوانند و اگر نفسانی بود حی یوم نفسانی و اگر طبیعی بود حی یوم طبی و نیز این
 تب سبب اختلاف اسباب با سمای مختلف می شود است چنانچه اگر از
 غم بود حی یوم غمی و اگر از هم بود حی یوم همی و اگر از خشم بود حی یوم خشمی و زلی خوانند نفسانی
 مابقی و پوشیده مانند این تب از فزع و فکر و غضب و فرح و سهر و استغفار و

رنج و جوع و عطش و زکام و از حرارت شمس و آتش و از شرب شراب و غیره می باشد
 و جمعی یوم بشرطیکه تشنگی دیگر نشود زیاده از یک شبانه روز تا سه روز نمی ماند و جالبینوس
 گفته که جمعی یوم تا شش روز باقی ماند و علامت این تب آنست که یکسان غیر سوزان مثل
 حرارت که بر یا صفت لاحق میشود و می باشد و از آثار جمعی و قوی و جوی متعادل بود و از اسباب
 مذکوره از هر سبب که بود تشنگی بر آن گواهی دهد علاج از هر سببی که باشد در دفع آن
 کوشند مثلاً اگر از زکام بود علاج آن کنند و اگر از تب بود و تشنگی شده نمایند و اگر از تشنگی
 تقلیل غذا کنند و هر چه در تخمه گذشت بعل آزند و اگر از غم بود اوله آن کنند و خیره مروارید
 و مفرحات بارده خوردن قوس علی بنوا باقی و پوشیده نمایند که چون تشنگی یوم بر جوی بسیار
 پس از هر قسم که باشد علاجش بهتر از نفع نیست کما قال الا بقراط کفی لهما شرب
 الاحباب و سماع الاغانی و النظر فی المبهجات اما جمعی و قوی و آن تبست که حرارت غیر
 در اعضای اصلی خصوصاً در قلب منبث گردد و بعد از آن بار و احاطه ساری شود
 و افنای رطوبت اصلی نماید و از آن سه درجه باشد و اکثر اطفالی بود و گاه از اسباب
 مادیه مثل غم و دهم و غضب و تعب خاصه در سن جوانی حادث گردد و این گاه تشنگی بود
 و گاهی کم بسیار جمعی غشی باشد علامت آن صلابت منقبض و دقت و صفت و دواتر
 آن و هر گاه دست بر بدن گذارند حرارت اندک محسوس شود و هر گاه دست دیر بر بدن
 بماند حرارت زیاده دریافت گردد و بر صاحب آن حرارت کم محسوس شود و حرارت
 یکسان بود مگر در وقت خوردن غذا زیاده گردد و موضع شکرین گرمتر از سایر بدن
 باشد و در بول بهنیت در باقت شود و پس از غذا نبض قوی و غلیظ گردد و هر گاه
 از ابتدا ایجاد نکند و بعد بول رسد در نبض صغیر و صلابت پدید آید و تشنگی تشنگی
 ایجاد و صدغین در نشینند و پوست پیشانی کشیده شود و در وقت تازگی از هر حال
 گرد و سر و بینی و گردن باریک باشد و مویهای دراز شوند و پیش بسیار
 پدید آید و خشکی جلد و جفات پوست شکم ظاهر گردد و هر دو گوش کوچک شوند و
 و منبیت در بول زیاده پدید آید و هر گاه بول در نیمه هم رسد مویهای برین و دانه
 کچ گردد و سوانی پوست بر استخوان گوشت نماند و طاقت ملین باکل مفارقت کند
 پس در ابتدا این تب علاج پذیر باشد لیکن شناخت مشکل بود و علاج

در درجه اول برای تبرید و تطهیر شیر تخم که در شیر تخم تر روز در عرق گاوی زبان برآورد
 شربت نینوفر مخلوطه بنوشند غذا را با شیر تخم درجه دوم علاج قوی باید کرد پس شیر
 تخم خرد شیر و مغز تخم که در شیر تخم شیر تخم خیارین در عرق کاسنی و عرق گاوی زبان
 برآورد که بچنین جگرده بنوشند و اگر زیاده تر حاجت افتد قرص کاغذ اول بخورند بالا نشیر
 تبرید مذکور بنوشند و بعد از چند ساعت برگ کاسنی سبز برگ خرفه سبز که در سبزه
 شیر مفرش در آب جوشانیده در نیم گرم مریض را بنشانند و باید که آب معتدل بود
 چنانکه احداث حرارت نکند و نه سرد بود که با عصاب مفرط رساند و بعد یک
 قطعه برون آرند و روغن که در اعضا بالند و بعد از یک ساعت ما را شیر که در آن
 فریه و اسفاناخ بخته باشند بحسب قوت و با ضمه بدینند و بعد از هضم بچنین یا غریب
 زرشک بلعایات و شیر حیات مناسبه باید داد و اگر طبیب حاذق مناسب
 داند قدری بچنین با شیر بیاورد که تجوید ما را شیر می نماید چنانچه تجربه رسیده
 و پوشیده نماند که انکه در اول کتاب در بحث اغذیه گذشت که بچنین با شیر
 بنمایزند مراد اینجا از مقدار کثیر بچنین است که ما را شیر را هضم نیافته از معده برون برد
 نه از مقدار قلیل بچنین که ظاهر است که بچنین قلیل با ما را شیر کثیر المقدار بحسب
 نقصان نخواهد شد و اگر قطعا آئینش بچنین با شیر متنوع بودی شیخ الرئیس
 با منزهش امر فرمودی چنانچه در جمیع بلغمی فرموده که هر دو را مخرج نموده بدینند و اگر
 بکمی دق از حیات عفت که ام می دیگر یار بود شیر دادن نهایت مفیدند داشته
 اند و بهترین شیر های شیر آدم است پس شیر خراده پس شیر بزاده که بهمان
 وقت دوشیده باشند و در شیر خرشته لطافت است که خراده جوان باشد
 و چهار ماه از زاییدن گزشته باشند و علف آن جو و کامه و اسفاناخ باشد و طریقه
 اشغال شیر خراده و بزاده چنین است که روز اول نیم سکه و روز دوم یک
 سکه که در شش سه اوقیه بود بدیند و نیز مبرهن باو که سکه که بوزن هفت اوقیه
 می باشد پس بیدر سحر شیر را اضافه کنند که روز هفتم سه سکه رسد بعد از آن
 هر روز نیم سکه کم کنند و رفتی که شیر دهند منقضی چهار ملاحظه کنند اگر ضعیف
 صغیر معلوم نمایند و انکه که شیر در معده فاسد شده دیگر نباید داد و اگر عظیم دریا

دانند که فاسد زنده بدیگر و اوان نرسند و باید که سکن را بر یا چین بارده معطر ازین
 و مسکینی باید که متصل بآتش را بود و لباس را از منسل و کافور مطیب کرده بپوشند طبع
 مریض را بر قفس و غنا مشغول دارند و در تابستان خرقه بآب کشنیز و کافور تر کرده
 برکتف و مسینه گذارند و هرگاه که گرم شود تبدیل آن کنند و این عمل را در یک روز
 سه چهار مرتبه کرده باشند و اگر اسهال لاحق گردد آب بارتنگ بنر یا قفس طهارت
 دهند و اگر ضعف پیدا آید غیره در و آید خوانند اما **خاطی خلطی** داننی بود که اول
 حرارت غریبه در آن لاحق اخلاط گردد پس اوان بقلب و روح و لب اثر اعصاب
 و این حرارت از دو شق خالی نیست که حرارت یا باعث نقص اخلاط گردد و یا موجب
 جوش و غلیان خلط باشد. قسم ثانی را سوخوس گویند و قسم اول را حمی غفنی
 نامند و آن یا بسبب بود که از عفونت خلطی واحد پیدا شود یا مرکب باشد که از غلظت
 و خلط یا اکثر پیدا شود و تعفن یا داخل عروق بود یا خارج عروق که در دماغ یا معده
 یا جگر یا صدره و غیره ظهور یابد پس اگر داخل عروق بود حمیات وائمه حادث شود زیرا که
 بسبب کثافت جرم عروق ماده بزودی تحلیل فرو و بعضی سازد چیزی را که بنام
 دوست و بسبب هوا صلت قلب از دلی بسبب حرارت در قلب رسیده
 اشتعال نموده بواسطه روح دوم و شش این در جمع بدن منتشر شده حدوث حمی دا
 می نماید لیکن اشتداد حمی بنوبتیکه مختص به خلط است می باشد و پوشیده نمائند که
 خون بسبب کوشش و توجه طبیعت تجامع تعفن نمی شود زیرا که اگر دم تجامع تعفن شود
 زیست تحلیل محال گردد و اگر تعفن بخارج عروق بود حمی دائره حدوث می یابد زیرا که
 ماده که بخارج عروق متعفن میشود در جایی واحد نمی باشد بلکه در بدن متفرق بود
 پس و تمیکه حرارت معفنه در مدت نوبت بروز حادث شود و طبیعت آنرا که
 حرارت بلوغ قائم باشد کثرت از دلی را از راه عرق و غیره از بدن خارج نماید
 پس از ضمیمت آن ماده بماند که ماده عفونت است و نه مرکب حمی پس با نفوذ
 حمی باطل شود پس باز مرتبه دیگر در مدت نوبت تا ماده جمع آید آنوقت فراصله
 که از تعفن سابق من و وجه بود و بر و گذر کند و حدوث حمی نماید فافهم و نیز
 واضح باد که نوبت حمی بطبیعی هر روز بود زیرا که بنسبب کثرت و طبیعت خود پس التوج

و انفعض است و نوبت حمی سوداوی بر روز چهارم بود زیرا که سودا سبب قلت و یسوت خود می شود
 و انفعض است و نوبت حمی صفراوی بر روز سوم بود زیرا که صفرا در قلت و کثرت متوطب نیست
 زیرا که اقسام عالیجی غلطی موافق اعداد و اختلاط چهارم و اول آنکه از انفعض خون حادث گردد
 و آنرا علی الاطلاق مطبقه نامند و دوم آنکه انفعض صفرا حادث گردد و آن یا داخل عروق بود
 که آنرا غب لازم گویند و یا خارج عروق بود و آنرا غب دایره خوانند و ماده غب لازم اگر
 قریب بدل یا جگر بود آنرا محرقه نامند و بهر صورت اگر ماده غب صفراوی رقیق و درشت باشد
 آنرا غب خالص گویند و اگر مرکب بلیغم بود غب غیر خالص سوم آنکه از انفعض بلیغم عارض
 شود پس اگر ماده آن داخل عروق بود آنرا نشقه گویند و اگر خارج عروق باشد موابه
 خوانند چهارم آنکه از انفعض سودا حادث گردد پس اگر داخل عروق بود آنرا ریح لازم گویند
 و آن نادر الوقوع است و اگر خارج عروق بود آنرا ریح دایره خوانند و بدانکه ترکیب جمیع
 یا از اجناس متباعد بود مثل ترکیب حمی و یوم با حمی غلطه یا از اجناس متقارب باشد
 مثل ترکیب حمی صفراوی بدیوی و مثل آن و چون از بیان مجمل حمی غلطی انفرغ شد
 بیان هر یک بالتفصیل بخاشته می شود سو و خوش و آن تبی است که از جوشن
 خون حادث گردد و بلا انفعض علامت آن سحرخی روی و چشم و انتفاخ و عجز و عروق و
 گرانی و کسل و غمض و سحرخی قاروره و حرارت مجلس و عدم تشعیر و علاج اول
 فصد نند و اگر در بدن خون بسیار بود تا حدی غشی خون بر آرند و اگر بعد از فصد در
 تب باقی ماند اشربه مطفی خون استعمال نمایند غذا را مار الشیخ لیکن قبل از فصد
 بناید و او کما قال صاحب الذکره لایسقی مار الشیخ الا بعد الفصد و جالینوس گوید که هرگاه
 مریض عرق نکند و او را رعات نیاید پس اگر تاخیر کند طبیب در فصد خوف حدوث
 سرسام است حمی مطبقه که از انفعض خون حادث گردد و او سه قسم است یکی منزایه
 یعنی بهر ساعت قوت و حدت و گرمی در آن زیاده محسوس گردد و عفویت در آن
 زیاده بر تحلیل باشد و این بدترین اقسام است و دوم متناقصه یعنی در آن تحلیل زیاده
 از انفعض باشد و این سیم بهترین اقسام است سوم شافیه یعنی انفعض و تحلیل در آن
 هر دو مساوی باشند علامت آن سحرخی روی و چشم و بقلق و کرب و ضیق نفس
 و سحرخی و غلظت قاروره و غمض و سحرمت و امتلا و در انفعض و صداع و نقل بدن

و درین تب تشعیریه نمایان باشد و حرارت مثل حرارت حمام بود و عرق نمی آید مگر در روز
 بچنان و این تب بمیان را و کسانی را که برگوشت باشند و در ایام بهار بیشتر عارض شود
 علاج فصد بلسیق یا کل زنده بعد شیره غناب شیره تخم کاهو در عرق شاتیرو
 بر آوده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند یا غناب البو بخار شاتیرو در عرق غناب
 خبایند صاف کرده شربت بنفشه حل کرده بنوشند غذا آشجو و شکله بی روغن و اگر
 ضعف قوی بود قلیه بی روغن غناب خالص و اثره علامت آن نشسته و صداع
 و یخجالی و کرب و تشکی بسیار تشکی زبان و تلخی دهن و سرعت نبض و نشیان و ناریت بول
 و نرمی شکم تشعیریه و لرزه و فرود آمدن تب با عرق بسیار و سبب لرزه آنست که
 چون صفرا از استوقد عفونت متحرک شده بر اعصاب و عضلات و لجم قوا میگردد
 سبب حدت و لذت آن ایذا پدید می آید و برای دفع آن قوت و انفعاله هر جزو بدن متحرک
 میکند و بالضرور لرزه پدید آید و شیخ الرئیس گوید که لرزه جمعی بسبب لزجت نفی
 شدید است زیرا که قوت و انفعاله بی حرکت قوی آنرا دفع کردن نمی تواند و جالینوس
 بخلاف آن گوید که لرزه جمعی صفراوی بسبب لزج و حدش غالب است و باعث
 احسان سوسوی در جمعی آنست که چون حرارت غریزی از خوف مودعی الطرف باطن
 بدن می گریزد و پس بر ظلم هر بدن بر و قلیل غلبه میکنند و در وجود مواد بار و بر و کثیر غلبه
 میسازد و بسبب گریختن حرارت غریزی سوسوی باطن و تاثیر بر و دت ماده علاج
 در ابتدا او نه مدره مثل تخم خیارین و تخم کاسنی و شربت بزوری نهند زیرا که در و
 متحرک است و نیز چون از استعاشش ماده رقیقه اخراج یابد ماده باقیه غلیظه اقوام
 بدین شیوه پذیرد و این امر باعث اطاعت مدت مرض میگردد و پس باید که تا روز چهارم
 شیره مغز تخم ترلوز شیره مغز تخم که دشیرین و آب بر آوده شربت نیلوفر حل
 کرده بنوشند بعد گل نیلوفر غناب الغلبه زرشک شب ذر عرق گا و زبان تر و اند
 صباح باید صاف کرده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و بعد مسلم گل بنفشه گلبرخ
 آلو بخارا نمهندی سفیر خشت گلشنه آفتابی روغن با و ام شیرین اضافه نموده مسلم
 دهند و اگر سرفه باشد زرشک و تمهندی داخل نکنند و بر و تبرید آله مبنی
 شست و عرق نقره خمیده اول بخورند بالا این لعاب استغول مسلم لعاب

سینه و منخرن خم که در شیرین در عرق گاو زبان بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و پوشیده
 ه مانند که استعمال لعابیات بعد سهل اینین باعث نموده می آید که بقیه باذلاق دفع شود و
 شکم حرارت هم مشهور است و روز دهم که روز راحت افتد باز سهل دهند و بروز نیز
 نیز بهر مذکور عمل آرند و باز بروز دوازدهم که یوم راحت است بدستور سهل دهند و باطل
 کردن سنا علی بروغن بادام چرب کرده و بلیله و تربید و غار لیون اگر ضرورت بود در
 سهل سوم اجازت است و اگر بعد تحقیق می مفارقت نکند آب کاسنی سبز مروق با شربت
 نیلوفر و شربت بزوری و خاکشی استعمال کنند و اگر خواهند قرص طباسیر تلین بشربت
 نیلوفر آمیخته اول ببلیند با لایش شربت بزوری در آب کاسنی سبز مروق حل کرده بنوشند
 غذا آشوبی باشد یا دال خشک و پوشیده مانند که استعمال مار الفوا که تا روز هفتم نیز جاز
 نیست **عقب** لازمه علامت و علاج آن مثل غب دائره باشد حمی محرقة علامت
 آن کرب و تشنگی و سوزش و اضطراب دل و صداع و پندیان و فرورفتن چشم معبر
 باقی علامات عقب خالص علاج مثل غب خالص کنند لیکن از دقوی تر باید دنیا
 بپوشند و کافور بقدر یک سسخ و شربت نیلوفر حل کرده ببلیند **عقب** غیر خالص
 در اکثر اوقات تا شش ماه که علامت آن زیادتی نبوت برد و علامت بسیار است
 علاج تا سه روز شیرین و نقر خم که در عرق گاو زبان بر آورده شربت
 نیلوفر حل کرده بنوشند بعد گل نیلوفر گاو زبان اصل السوس مقش نمیکند و غایت شک
 در عرق گاو زبان خیسایند شربت بنفشه حل کرده بنوشند بروز سهل کل بنفشه نخل
 نیکو فته پرسیاوشان موز منقی مغز فلوس شیر خشت گل قند آفتابی روغن بادام شیرین
 اضافه کرده سهل دهند بروز تیرید لعاب اسفنجی مسلم لعاب ریش خطمی در عرق گاو زبان
 بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا خشک بی روغن با حال مونگ حمی بلغمی
 و دائره علامت آن شریع بناقص صادق البر نماید و تا دیر بر دو ثابت باشد
 و کی تشنگی و صف نفی و بقی بر آمدن بلغم و پیچ و سفیدی روی و کثرت بزاق و سفیدی
 در قبت تا روز **علاج** سه روز شیرین گل گاو زبان شیرین و غاب و عرق **عقب**
 بر آورده و شربت بنفشه حل کرده بنوشند تا تطفیه بخون شود که باعث حمی است
 و استعمال اشیا حارنه نمایند که موجب مضرت است بلکه در نفع نیز قدری

ادرمه بارده استعمال کنند و بعد از پنج ماده بر دهم سسل دهند و بعد از تنقیه قمرس نشاء
 در شربت گاو زبان سوده اول بلیسند بلایش شربت بزوری در آب کاسنی بر
 مروق حل کرده بنوشند یا استعمال خاکشی فرمایند که بسیار نافع است و طریقیست
 که خاکشی بکتوله در عرقیات یک جوش داده شربت مناسب حل کرده بنوشند
 نوروز دوم یک جوش افزایند یعنی دو جوش داده بنوشند و همین طریق تا
 یک هفته یک یک جوش افزوده باشند چون بهفت جوش رسد یک
 جوش کم نموده باشند و اگر سرفه باشد با لوق پستان دهند و اگر صداع بود
 استعمال خاکشی جائز نیست و اگر بغیرورتی کنند اول کثیرا در شربت بنفشه ستوده
 بلایش مطبوخ خاکشی بنوشند حمی لشقه علامات آن موافق علامات دایره است
 مگر آنکه باین تب ناقص بود و عوق نمی باشد مگر وقتیکه با کل مفارقت کند و مثلاً
 می باشد بدق و فرق آنست که لشقه بعد از تناول غذا قوی نمی شود علاج آن
 مثل علاج نایبه کنند حمی ریح و اثره علامت آن ابتداء رافض و بر دقوی و صلابت
 و صفه نبض و بطور آن و چون گرم بود حرارت آن زیاده از حرارت مواظبه باشد و کمتر
 از غلبه فطالت میکند برین تب مزاج بار و یا بس و تبیدیه مقدم از تناول عذر
 و باد بخان و اشیا رسول سودا و این علامت وقتی بود که سودای سودای باشد
 و اگر از احتراق بلغم بود علامت آن حدوث حمی بعد از مواظبه و لشقه دمی در سخت
 نبض و دیگر علامات بلغم و اگر از احتراق خون بود بعد از مطبوعه پیدا شود و اگر از احتراق
 صفرا بود بعد از غلبه حادث گردد علاج اگر از سودای دموی بود قصد با سلیم
 ادره جانب راست زنند و اگر از سودای بلغمی بود منضج و سسل بلغم دهند و اگر از سودا
 صفراوی بود تنقیه آن سازند و اگر از سودای سودای بود تنقیه سودا سازند و بطور
 بار با ذکر یاقوت و بعد تنقیه کاسنی چکیده با قرص غافث دهند ریح لازمه علامت
 مثل علاج ریح و اگر از حمیات هر کتبه و ترکیب یا برسبیل مدخلت بود یعنی
 یک تب هنوز زایل نشده باشد که دیگر می آید یا برسبیل مبادل بود یعنی یکی
 برود و دیگری شربوع شده قائم مقام اول شود یا برسبیل مشارکت که اخذ
 هر دو یکی باشد و ترکیب بشما است آنچه نام معین دارد و شطر الغب و غب و غیره

شد طالع شب می باشد مرکب از صفرا و بلغم و باین طریق که هر دو خلط با هم تمیز باشند
 و ترکیب این چهار قسم یکی آنکه هر دو دایر باشند و دم آنکه هر دو لازم سوم آنکه صفراوی
 دایره و بلغمی لازم بود چهارم آنکه بالعکس قسم سوم بود علامت آن امتزاج علامات صفرا
 و بلغم و گاه علامات صفرا غالب باشند و گاه علامات بلغم و درین تب اعتقاد
 بر دو ر و نوبت نکنند بلکه اعتقاد بر علامات و اعراض نمایند و در روز نوبت صفرا نقص
 سریع و قلق و اضطراب و تشنگی و تلخی و من و نافض و بر و کثر بود و در نوبت بلغم نافض
 شدید باشد و باقی علامات بلغم گواهی دهد و فرق درین تب و در غلبه خالص
 آنست که در غلبه خالص فرق در میان نوبت صفرا و بلغم نبود سبب شدت امتزاج
 هر دو و این تب تا دیر باقی ماند زیرا که صفرا مستغرق شود و بلغم لزج ماند و علاج هر چه
 در غلبه غیر خالص گذشت بعمل آرند فائده در بیان بقیة قسم می جمعی است
 و سندس و سبج از مواد غلیظه متولد شود و علامتش مثل ربع کنند حمیات
 مختلفه می باشد که او و آران محفوظ بود اگر از سو زنده بود و اکل و شرب با اصلاح
 تدبیر کنند و پوشیده مانند که چونکه سو زنده بود و اکل و شرب با اصلاح تدبیر پدید می آیند
 باعث حمیات مختلفه از و ظهور می یابند زیرا که جمعی موافق هر خلط و در مختلط و در سبب
 بالنظر و اختلاف در دو حادث خواهد شد و اگر از احتراق اخلاط بود تطفئه و شعله
 آن کنند بطریقیکه بارها ذکر یافت جمعی التقیالوس می باشد که در آن ظاهر
 بدن گرم باشد و باطنش سرد برای آنکه ماده این بلغم زجاجی است پس و قتیکه
 بعضی اجزاء بلغم متعفن شوند و بعضی بحالت اصلی مانند پس هر گاه از اجزای متعفنه
 بخارات نظام بدن میل خواهد یافت پس ظاهر بدن بالضرور گرم خواهد شد
 و چونکه حرارت عفونت اجزاء متعفنه اجزاء غیر متعفنه بلغم را و باطن بدن از اعضا
 مالموفه ماده بسوی اعضا غیر مالموفه متشعشع خواهد نمود پس سبب برودت ماده اعضا
 غیر مالموفه احساس برودت خواهد یافت و بالنظر و علیل و باطن خود سرد
 دریافت خواهد کرد و علاج مثل علاج جمعی بلغمی کنند جمعی لیغوری یا پتی باشد که در آن
 ظاهر بدن سرد و باطن گرم بود پس اگر از صفراوی غلیظه بود سبب حرارت و برودت
 چنین است که طبیعت در وجه تمامه برای دفع موزی میا طین میل خواهد کرد و ظاهر

سرد خواهد ماند و در باطن بدن ظاهر است که حرارت صورت خواهد بست و اگر او بلغم غلیظ دارد
 سبب برودت و حرارت چنین خواهد بود که طبیعت در روح سبب آنکه مودی قوی است
 من و جمیل باطن خواهد نمود پس بالفرض برودت قلیل بر ظاهر بدن ظاهر خواهد شد و
 هرگاه بخارات ضعیف الحرارة قلیل القدر از بلغم غلیظ جدا شده بجای بدن خواهد بست
 سپس باعث برودت جلد بخارات سرد شده ظهور برودت بر ظاهر بدن خواهد
 کرد و برودت غلبه خواهد نمود و سبب عفونت ماده و میل طبیعت و روح در باطن
 حرارت جمع خواهد آمد علاج اگر از صفرا بود علاج مثل علاج حمی صفراوی کننده و اگر از بلغم
 بود علاج مثل حمی بلغمی و حمی جصبیه و حمی میان آن مفضلا و در کلیات در بحث
 امراض اطفال گذشت حمی غشی یعنی شی که مهبوشی آرد و او دو نوع است یکی آنکه از بلغم
 خام افتد و این چنان باشد که بلغم خام در بدن افزون شود و غش آرد و تب آرد
 و چون تب آید ماده حرکت کند و قدری از آن بقلب و حوالی آن ریزد پس با نفوذ
 ثبوت مقهور شود و غشی افتد و باشد که بسبب ضعف فم معدة غشی روغاید و تبهای
 بلغمی از ضعف معدة کمتر خالی باشد علامت آن تبی روی و دوره تبی افزون
 دوره تب بلغمی و دوم آنکه از صفرا بود و آن چنان باشد که صفرا رقیق شود و غش آرد
 و میل به تمیست نماید و عند الحکمت ماده از حرارت تب قدری از آن بدل ریزد و
 غشی آید علامت آن آنست که بدن روز بروز لاغر شود و تب موافق غش آید
 دوره کند علاج بوقت غشی آنچه در بحث غشی گذشت بعمل آرند بعد از آنکه از بلغم بود آنچه
 در حمی بلغمی گذشت بعلاج آن پردازند و اگر از صفرا بود علاج آن مثل علاج حمی صفراوی
 محرکه کنند حمی و باشی که سبب نقصان و فساد هوا عارض شود و کسی که کثیر الجماع و کثیر
 و واسع السام و منتهی از اخلاط بود استعدا این حمی بسیار دارد علامت آن تب حاده
 ظاهر گردد و غشی و خروج مولود ریه در قی و کرب و تشنگی و قوای نفس علاج اگر بدن متلا
 بود و تقیه بدن کنند و خانه را از عطریات بارده مانند گلاب و کافور و غیره معطر سازند
 و تعدیل هوا نمایند و نوشیدن سرکه و استعمال مبروبات میفند و قسم دوم در
 علامات و معالجات او را هم و بشور و بلغم حیوانات و غیره
 بدانکه اولام و بشور زیادتی غیر طبع است که بسبب انصباب ماده فضا شده و در

ظاهر شود بوجهی که در فعل ضرر رسند و امید کنند و او را مبرک می باشد و ثبوت خورد
 غلات و میوه در می است که از ماده خون عارض شود علاج فصد رسد و مفضل یکی صندل
 سرخ گل ارمنی اتفاقا در آب کشنیر سبز پائیده ضما داند و اگر ماده او از دفع اعضا
 ریه باشد و در ورم شدت باشد الوقت ضما و نفیس مرم نه نمایند تا که ماده را
 سوی اعضا می ریزد روع نه نماید بلکه چنین وقت بالا از محل ورم ضما کنند تا ماده که از
 شدت وجع جذب میشود آن را آمدن ندید و روع نموده باشد و پوشیده نمایند
 که در زمان ابتداء و در راجع مثل صندلین فلفل گل ارمنی آرد و جو غلبه شعله
 کنند تا که ماده دیگر را آمدن ندید و نیز ماده مستحله را روع نماید و در زمان باد و روع آرد و
 محله مضمیه چون آرد با قلا و خطمی و خبازی و بنفشه و بابونه آمیزند تا که ماده مستحله تحلیل پذیرد
 ماده دیگر حج نیاید و در زمانه امتها باد و روع آرد و محله بالمناصفه آمیزند برای آنکه در
 وقت باد و روع را دفعه سبب نبودن روع ماده سوی محل ورم چندان ضرورت نیست
 و در انحطاط فقط آرد و محله مثل اکلیل الملک بابونه تخم کتان مفضل یکی استعمال
 کنند تا ماده را تحلیل کنند و اگر ماده تحلیل نه پذیرد چیزهای نپزیده چون تخم کونج و تخم کتان
 و سبزیها و نمکها تا بخت شود پس اگر از خود لکانه فضا و گرنه آرد و نمک و سبزیها و نمکها
 سبکین کبوتر و غیره بر آن نمند یا با من شکافند و باید که در زمانه ابتداء برای سبکین
 لعاب اسفنجی صندل سفید پائیده شیر عنب در عرق شامیره بر آورند
 شربت میا و در حله که بنوشند و اگر حاجت افتد گل بنفشه گل نیلوفر اصل السوس
 نقش نیکو فته عنب در عرق شامیره خیس پائیده شربت بنفشه حله که بنوشند
 بر دز سمل اجزا و سله میفرایند و بر دز تربید لعاب بمیدانه شیر تخم خیارین در عرق
 گاو زبان بر آورده شربت بنفشه حله که اسفنجی پائیده بنوشند و بسیارند
 ز لوبنیس ورم یا قریب آن بسیار نافع اگر چه زمانه ابتداء بود طاعون و سبب است که
 اکثر ایام و باید پدید آید و با سوزش شدید باشد و رنگش سرخ یا زرد یا
 سیاه یا سبز باشد علاج تقویت دل و دماغ کنند و اگر دگر ورم صندل سرخ
 مفضل یکی در آب غلبه شعله سبز پائیده ضما کنند و نفیس ورم شرط نمند
 با سبکین نمک و بعد اگر حاجت افتد فصد بود فصد زیند سلطان ورم و دایت

که از اجزای صفا یا بلغم که باو قدری صفا آمیخته باشد حاصل شود علائش از آنست که
 چون ظاهر شود مانند بادام بود یا خورد از او بعده زیاد شود و مانند پایهای سلطان بر کف
 سبب و سبب گرد او پدید آید علاج فصد با سلیق یا اکمل زنند و مسهل سودا دهند و در ابتدا
 برادعات ضما و کنند و وقتیکه متفرج شود و کبله در روغن کبجی سوخته استعمال کنند
 عرق مدنی بباری رشته گویند علاج فصد زنند و متقیه سودا کنند و صبر در آب
 کشنیز سبب سینه ضما و کنند و نیز صبر را روز اول بخورند و آب کاسنی بنمایند
 فصد سفید آمیخته بنوشند و روز دوم یک درم و روز سوم یک و نیم درم و چون رشته
 سر بر آرد بر قطع اسرب چیمپ تا تمامه بردن آید و احتیاط نمایند که گشته نشود
 و اگر نگیند در طول بشکافند تا که ماده فاسده تمامه بر آید و اگر در ابتدا ظهور رشته
 بر اسب قدری گرفته بگذرد سیاه آمیخته بخورند ظهور رشته نشود انشا الله العزیز
 علیت که مهیت اعضا را فاسد سازد و پهن شدن بینی و گرفتن آواز خاصه است
 علاج فصد اکملین زنند و رگ پس گوشش بکشایند و خون وافر گیرند و در عرض
 و پنج مسهل قوی بدهند و در ماه بطرف تلئین طبعیت و اخراج مواد متوجه باشند
 مسهل معتدل در صبح ریاضت معتدل بکار برند و از جمیع محملات رطوبت
 احتراز در زنند و باید که چون از ریاضت فارغ شوند روغن گل بر بدن مالند و داغ
 را بغرغره و معوط مناسبه پاک نمایند و برای تطیب و تبرید روغن کدو و شیرین
 و امثال آن در بینی چکانند و بعد از متقیه مال الجبن و چوب چینی استعمال کنند
 و حمام درین مرض بعد از متقیه بغلیت نافع است و علامت این مرض انقباض
 که پس از بدن صاحب این علت جدا شدن آغاز نماید و بعد از تفرخ اگر گوشت
 احتمال کنند و اذن شور بای انعمی و گوشت او بسیار مفید است و باید که چهار انگشت
 یا یک و جب از طرف سر و همین قدر از طرف پائین دور نمایند بعد از آن چهار شنبه
 و پنج نخه بکار برند و امی زنند را بگیرند و قطع کنند و در سوجه گلی اندازند و در سوجه
 سوراخ کنند و بطریق معروف عرق ازان گیرند بعده در عرق مذکور خود ترکیب قوی
 عرق خشک شود آن خود را با نیر و میند باین طریق که روز اول سه ماشه و یک
 ماشه افزوده باشند و شنبه هر روز بگیرند و تا نه تجاره به نخل دوم و میند بگیرند

سه روز غرضند بعد از سه روز از او نخل و شیر و کاستمال نمایند جرب عبارت است از شوره
 خور و که با خارشش باشند و آن دو نوع است یکی جرب یابس و دوم جرب رطوبت علاج
 اگر از نیافتنی خون بود فصد با سلیق زنند و اگر حاجت افتد منفعی و مصلحت جرب موده و میند و این
 دو را بر بدن مالند صفتی توئیای سببشش ماله رال پنج ماله کند یک صفت ماله سیاه
 ششش ماله شنگوف ماله همه را ساییده در روغن زرد که آنرا یکصد و یک مرتبه
 در آب شست باشند مخلوط نموده بر بدن مالند حکم بعضی خارشش علاج سرکه در
 روغن گل بهم آمیخته بر بدن مالند یا عرق لیمون کافندی بر روغن چینی آمیخته مالند قویا
 که بهندی آنرا داد گویند و آن فستونی است که با خارشش پدید آید علاج اگر نو پدید
 و در گوشت سرایت نکرده حفض سیر که با بلیله سیر که سوده طلا کنند و اگر سرایت در
 گوشت کرده سیر یعنی لیس را در سرکه ساییده بر وضو کنند و بعد سه ساعت
 پاک کنند و اگر سرایت در گوشت تا نهایت کرده باشد اول مسهل و فصد تقیه سودا
 کنند بعد نفیس قویا بر جرب پانند و پس ازان گسرخ حفض یکی در آب غلیظ
 سبز ساییده چند مرتبه وضو نمایند تا که خود کنند بر حص سفیدی است غلیظ که بر
 تمام بدن ظهور یابد علاج تقیه بغم کنند و کلا پنج استعمال ساینده و شرب عالی
 فوغل شیطرح در درو شرب ساییده طلا کنند بهی ابعی سفیدی رفیق است
 که بظاهر بدن پیدا شود علاج آن موافق علاج برص کنند و خم ترش و سرکه
 ساییده طلا کردن بغایت مفید است بهی اسود و آن سیاهی رفیق است که
 بر جلد پیدا شود علاج اول تقیه سودا کنند بعد خرق سیاه در سرکه ساییده طلا کنند
 کلف فرق در کلف و بهی سیاه آنست که کلف صاف میباشد و بهی سیاه
 ذمی خشنونت علاج پوست انار ترشش و پوست ترنج هر دو را در سرکه انگوری بپزند
 طلا کنند صبح که کلف را ببرد و رنگ جلد بحالت اصلی آید صفت آن اندر جو
 برنج خام حسن پوست صندل مسیح صندل سفید خشم با قلا صدف مروارید
 پوست انار ترشش پوست ترنج مغز خشم لیمون کافندی سادی الوزن گرفته کفته
 جیمه نگاهند بوقت شب در سرکه انگوری آمیخته طلا کنند بوقت صبح از آب که در آن
 بر گریب چو شایده باشند بشکیند بر حص صدف مروارید در گلاب سوده طلا کنند

بعد یک دو ساعت بشویند و زعفران در گلاب سوده طلا کنند و بعد یک ساعت بشویند
 لایع عقرب چون در وقت در هر یک بکند بآب تر نموده در دست بویا حسن نمایند
 و بگویند که فی الفور دفع دهد و خوردن سفید چوبه نیز مفید است گزیدن افغی بر کوبیده
 حقه بخورند و تریاق فاروقی بدهند گزیدن سگ و یوانه بر زخم شش و زخم دواوه
 راست فرغ سازند و تا یک مدت زخم را بپاشند تا که استغفار مایه کاهند
 شود و بانات سلطانی رنگ سرخ را از مقراض ریزه ریزه کنند و بکافور آینه بخورند
 دهند و کپله در شیر آگ نکرده خشک سازند و هر روز از آن بقدر یک برنج گرفته در برگ
 تنبول داشته خورده باشند سقطه و صریه اگر بورد و تب بود گل ازنی در
 سفیدی میضه سوده طلا کنند و اگر بورد و تب بود قصد زنند و حجامت مع الشطابا
 بزنند بعد گل سرخ گل ازنی زرد و خوب در آب غلبه بپزند طلا کنند و بر
 عضو ریس که افتد تقویت آن مع اماله ماده فرایند و برای کسین و مع گل ازنی صریه
 در گلاب و روغن گل سائیده ضا و کنند و علاج تازیانه زده و جو یک زده چوبه کنند
 که این بدهی سیده چوب ساجی کنار و سفیدی میضه مرغ سائیده ضا و کنند فایده
 در علاج خیمه خورده علاج همه زهر با چنین که با شیر و روغن گادنی کبابینه سوده
 را با یک سازند بعد قدری تریاق فاروقی بخورند علاج افیون خورده شمشیر
 شش شبست عمل خالص نمک مندی در آب جوشانیده می کنند تا سده پاک شود
 پس حلیت شده باشد در شش سفید سوده بپزند و مغز بنه دانه بکوفته و عمل خالص آب
 جوشانیده بخورند که مفید است و چند بیدستر در شش سفید سوده هم مفید قسم سوم
 در نسخه های مکتبه مستعمله ضروریه که ذکر بعضی آنها در معالجات آمده
 لیکن نسخه با در اینجا تحریر نیافت و بعضی که ذکر آنها در کتاب
 نیامده الا با شحال آنها حاجت می افتد اطفال معمولی
 از جناب حکیم محمد اکمل خان صاحب مرحوم افام صدراع و امراض چشم را علاج صفت
 بلبله کابلی بلبله زرد بلبله سیاه آمله گل سرخ اسطوخودوس از هر یک دودم شنبه مقطر
 دوه دودم ترنجبین فخر اسانی هشت دودم روغن بادام بقدر حاجت عمل دودم سبزه
 معروف تیار سازند و در فصل حار و فراج حار موضع شده نبات کنند شربت کند

دوشغال تا شش شغال اطر فیصل کشنیری در دسرو چشم و گوش را که از بخار
 حادث شود بر دو تقویت معده کند و بواسیر را نافع صفت پوست بلیله زرد
 پوست بلیله کابلی بلیله سیاه آله مقشر پوست بلیله کشنیر خشک مقشر مساوی الود
 گرفته کوفته بخت بر روغن بادام چرب نموده لب چند غسل تیار سازند و بعضی برابر مجموع
 او و بیه کشنیر میگیرند و اگر کشنیر داخل نکند بعینه نسخه اطر فیصل صغیر است شربت از
 دوشغال تا شش شغال و بعد دو ماه استعمال کنند اطر فیصل زمانی چهارم
 مایه لیا خصوصاً مرتقی نافع و مداومت او جهت قطع نزله مجرب و قوت او تا دو سال تا
 ماند شربت برای اسهال از چهار شغال تا شش شغال و عند المداومت از یک
 شغال تا دوشغال بجمع افزوده موافق صفت پوست بلیله زرد پوست بلیله کابلی
 بلیله سیاه گل نبغه محموده هر یک ده شغال ترب سفید محو خراشیده کشنیر خشک
 هر یک سبب شغال پوست بلیله آله گل سرخ طباشیر گل بنیو فرم یک پنج شغال
 صندل سفید کثیرا هر یک ده شغال روغن بادام شیرین شش شغال او و بیه کوفته بخت
 بر روغن چرب نموده عذاب صمد بعد و پستان صمد عدد گل نبغه ده شغال
 جوش داده صاف کرده بایک نیم وزن شیر بلیله مربی و یک درص عمل کف
 گرفته بقوام آند انوشه دار فسا و ده تقویت معده و باده و اعضای بزرگند
 شربت از یک شغال تا ده شغال صفت گل سرخ شش درم سعد کوفنی نیم
 قر فیصل معطک اسارون سبیل الطیب از هر یک سه درم قافله صندل قافله کبار سبب
 جو زبادی گرفته زعفران زرد یک دو درم آله مقشر یک طل قد سفید و غسل
 با المناصفه عدد و هشتاد شغال آله را و شیر خربانین یک شبیه روزه و از اندیس
 شسته در سه رطل آب بجوشانند تا مایل شود از غبارال بیزان کنند و با مقدار غسل
 بیه ام آند او و بیه را کوفته بخت بان بپوشند انوشه دار وی لولوی موارید
 نه سفته بلبش سعد کوفنی او خزر عفران از هر یک ده شغال بود خام ابر ششم قر
 طباشیر ساج مهندی سبیل الطیب گل ازنی از هر یک ده شغال غبار شنب نیم شغال
 شیر آله شش شغال قند سفید سه وزن او و بیه چون سازند همچو رسته ساقط کردن
 و اندای بواسیر صفت گوگرد بلاد اصل السوسن پنج کبرک را را بعل آند بخت

ايضا ویکر تریزنج سنج بلاد را جزای مسادی گرفته اقراض کنند و تجیر سازند بناوق
 البرز و برای قوه مجاری بول نافع صفت مغز تخم کدو شیرین و دودم مغز تخم خربزه
 سازنده و دم مغز تخم خیارین بخورم بزرالنج سفید خرفه نقشه هر یک و دودم تخم غنمی کثیرا
 نشاسته رب السوسن شش خفاش سفید گل ارغنی تخم کزنس هر یک و دودم
 کوفته بخیه بناوق سازند جوارش شش شهریاران برودت جگر و معده و قویج
 و عسل بول را نافع صفت قرفل قرفه و اچینی کینه سنبل الطیب جوز بوا دانه
 الایچی خور و معطله دانه الایچی کلان حب بلان زعفران از هر یک چهار دم و نیم قویجا
 ته و دم ترب سفید نجوف حب النیل از هر یک هشت و دم قند سفید بوزن برابر اودیبه
 کوفته بخیه بصل بر شند شربت چهار شقال تا هفت شقال باب گرم و میند جوارش
 اترج معده را قوت دهد و اشتهای طعام آرد صفت پوست اترج خشک پی
 و دم قرفل جوز بوا دار فلفل قرفه قاقده غولجان زنجبیل از هر یک یکدم مشک و
 دانگ کوفته بخیه بصل بر شند جوارش عود و ساوه عود مندی بخورم
 پوست اترج معطله از هر یک یکدم نبات سفید یک من نبات را بقوام آورده
 اودیبه بآن بر شند جوارش کحو و شیرین عود مندی و اچینی جوز بوا قند
 قاقده صفار قرفل غولجان دار فلفل از هر یک یکدم اسارون زعفران از هر یک دو
 و دم نبات نصف رطل مشک نصف شقال غل مصفی غواز نبات ته و وزن اودیبه
 بدستور معروف جوارش سازند جوارش عود و حامض نافع برآ
 برودت معده که هرگاه دهن تلخ و تشنگی بود بکار آید صفت عود مندی خام ده
 و دم سنبل الطیب قاقده صفار زعفران پوست اترج قرفل و اچینی بادرنجبویه معطله
 طبایش سفید از هر یک یکدم آب سیب ترش پنجاه شقال کلاب شصت شقال
 آب لیون نو د شقال قند سفید غل خالص از هر یک هفتاد شقال بدستور تیار سازند
 شربت از یک شقال نادر شقال جوارش انارین تقویت معده کند و
 و اشتها آرد صفت آب انار شیرین آب انار ترش قند سفید هر یک انار آب
 بنناع سنبل کلاب هر یک هفت و دم سنبل الطیب معطله هر یک و دودم دانه
 الایچی کلان پوست ترنج هر یک چهار ماشه پوست بیرون پسته یکدم الایچی خور و

که باشد به صورتی سازند جوارش جالینوس مقوی معده و باضم طعام و دفع نفخ
و مقوی اعمار و جگر و سیاهی موزگابدار و دوسوزداناخ و کرده را گرم کند و خلط خام را از قاع
و در سازد و روشنی چشم و عقل و باه میفزاید و بیاخ بواسیر رانای و رنگ صاف کند
و قوی بدن آرد و محتاج به پیریزیت صفقت سبیل الطیب قرفل قاقله دانه چنی غولجا
زنجبیل زعفران فلفل سفید و فلفل قط بجرمی سعد و بلسان حب بلسان حب الاتس
اسارون قصب الذریره هر یک یک جزو مصطلک پنج جزو شکر جوزان ادویه عمل و چند
ادویه همچون سازند و بعد هشت روز عمل آرند هر قدر که کند شود بهتر جوارش کمالات
کمون کربانی مدبر بیان بست ورم فلفل سیاه شش ورم بوره ازمنی یکدم باسه جندان
عمل مصفی مقوم به شربت از چهار ورم تا شش ورم بعد یک هفته استعمال کنند
و بعضی هفت ورم پودینه باغی درین جوارش زیاده کنند جوارش مصطلک
سردی معده و جگر رانای و آب رفتن از دمان باز دارد و صفقت مصطلک شتقال
کوفته در یکمن قند سفید و قنی ورم گلاب بقوام آرند و بر روی سنگ که از روغن بادام
چرب نموده باشند بریزند جوارش ملکی مقوی باه صفقت مشک یکم و یک
قاقله کند هر یک یک شتقال قرفل جوز الطیب بسیار لسان العاصی پنج از جزو جلیل
دانه چنی مصطلک خود مندی زعفران از هر یک که ورم است شنه شتقال قند و گلاب
هر یک ده شتقال قند را در گلاب حل کنند و عمل بقدر کفایت بر سر آن بریزند و بر
آتش نهند تا از یک اتفاق آید فردا آرد و ادویه کوفته بخیمه بر آن افشانند و بکفجه
زنند تا یک مرتبه شود و شربت یک شتقال جلیجین گل سنج از سنبری و غیره پاک
کرده خوب بالند و یک روز بگذارند که مطلوبت جذب شود پس برای هر یک
سن دوسن قند یا شکر سفید اندازند و بالند تا سه روز و هر روز صبح و شام بر جزو
باشند پس در آفتاب گذارند تا چهل روز و اگر عملی خواهند بجای شکر عمل اندازند
جلیجین سیوتی برای خفقان حار و تقویت قلب مفید صفقت گل سیوتی
صد عدد قند سفید صد ورم بدست و معروف ساخته گلاب پاشیده در سایه
نگهدارند جلیجین چاندنی درق گل چاندنی صد عدد و قند سفید صد ورم به صورت
ساخته گلاب پاشیده در متاب دارند حب بواسیر رسوت منقرض بکاین

سادعی در آب ترب ساییده حب بنهند مقدار خود شربت یک حب صبح و یک شام
 حب بلبله بلبله سیاه بلبله زرد بلبله کابلی پوست بلبله گل سرخ از هر یک چهار
 ماشه سناری کی هشت ماشه بدستور معروف حب سازند شربت یکدم حب
 ششیمیار مسهل اخلاط ثلثه و جبهه نقل و جمیع امراض اذن و حمیات کهنه و اورام
 طحال و کبد و معده نافع صفت ایاج فیه تر است و چار درم بلبله سیاه پوست
 بلبله زرد و هر یک شش درم گل سرخ چار درم مصطکی انیسون عصاره غافق
 هر یک دو درم کوفته بخیه در آب حب بنهند و در سایه خشک کنند شربت از
 یکدم تا دو درم پیش از خواب حب برای قبض دائمی و کسی که از مسهل گزاش
 کند صفت قرض ۲ ماشه بادیان انیسون هر یک سه ماشه گل نفث ۷ ماشه پوست
 بلبله زرد شش هر یک یکتوله سناری کی تر بخین گل قند آفتابی هر یک دو توله بدستور
 حب بنهند جهت اسهال دو توله و برای قبض دائمی ۹ ماشه حب سرخ برای
 رد و تخفیل مواد چشم مفید و اولی آنست که در آخر به استعمال کنند و در ابتدا نیز نافه
 عظیم می بخشد صفت گیر و چهار دام افیون یکدم زنجبیل صمغ عربی هر یک ربع درم
 مهربان کوفته بخیه اگر درم باشد باب کشنیز بنبر و برای مواد که نازل بطرف چشم
 شود در آب کوکنار حب بنهند بوقت حاجت چشم طلا کنند حب و به
 توتیای سبز بریان سماگ نیم بریان هر یک یک جزو هر دو را در آب یا شیر برخل
 کرده بقدر دانه با جره یا بیشتر ازان حب بنهند وقت حاجت یک حب یا
 دو سه حب در شیر مادرش بدنند حب جد و ارنایف حکیم علوی خان
 مرحوم که قائم مقام افیون است مقوی باه صفت افیون گا درونی پنج توله عشره وزن
 آن زعفران و کس وزن آن جد و در کوفته در میان ناچیل پا و آثار پر کرده و خیر
 گرفته در پانزده آثار شیهه گا و بچش نند تا تمام شیر بجه سوخت رسد بعد ازان
 بهین و ستور در روغن گا و بنزند که روغن بالای آن برسد تا که خیر سرخ شود
 بچش نند پس برآورده خیر را دور ساخته پوست سیاه ناچیل و دو کنند
 و تا رخیل مانع اجزاء اندونی خوب بسایند تا چون مرهم شود و اگر فارغیل ملحه
 اول در ماهون بسته بکوبند آسان بکوفتن آید بعد ازان این مرهم بنمای شربت

شقال سباسبه من باد بنجوبه از هر یک یک شقال مغز بادام شیرین مغز حلزونه تخم خرفه متقشر
 از هر یک یک نیم شقال طباشیر سفید صمغ عربی کثیر از زعفران پنج نعلاج جوز بو از هر یک چهار دانگ
 روغن بلسان نبات از هر یک دو شقال کوفته بخیه بروغن بلسان چوب نموده همه را بگل
 یکجا خوب باینده تا یکم مخلوط شود بقدر نخود جهابندند و در ورق فقره چسبیده نگاهدارند
 شربت از یک حب تا دو حب حب الشفا من زنجبیل یک جزو ریوند چینی دو جزو
 جوز مانل سه جزو حمله را کوفته بخیه باد و وزن اوویه عمل متجون کنند و نگاهدارند و بوقت حاجت
 مقدار موثره حب هابندند شربت از یک حب تا دو حب و این حب برای حفظ صحت
 و جوانی و علل بار ده نیکو دواست حب که آنرا میثی گویند برای زنان
 بسیار مفید است صفت مغز نارجیل مغز بادام مغز پسته مکانه خربا هر یک
 نیم آنرا مغز حلزونه مغز خرد صمغ عربی مغز فندق زنجبیل هر یک یک بادام نارگل پسته
 گل دماوه گل سپاری موصلی سفید پنج جوز بو سباسبه قال مکانه دارچینی ماین خور و
 سمندر سوکه خولجان قلع مصری و فلفل هر یک یک نیم پا و میده گندم چهار آنرا بشک و در
 هر یک ه آنرا اوویه کوفته بخیه بطور معروف بنده می سازند حب برای ازالات
 تب صفت در فلفل مغز کرخه هر یک یک توله زیره سفید برگ مغیلاق هر یک باشد
 اوویه را کوفته بخیه مقدار خود حب بندند تا سه روز یک حب بوقت صبح و یک حب بوقت
 شام و یک بوقت ظهر دهند حب برای تب ربع از خجری جناب حکیم الحسنی خالص
 صفت برگ دهنور پنج عدد برگ تنبول پنج عدد فلفل سیاه پنج عدد کوفته بخیه چهار بار
 فلفل بندند یک صبح و یک شام بدهند الاضنا افیون خالص تخم دهنوره هر یک دو شقال
 ریوند چینی گل سرخ هر یک یک گرم زنجبیل گل ارمنی هر یک ربع کم دو ماشه زعفران یک نیم باشد
 شیر خشک هفت ماشه اوویه را بکوبند و بنهند و شیر خشک را در آب حل کرده اوویه در
 آب بنهند و برابر خود حب بندند شربت تا سه حب همراه آب نیم گرم قبل از نوبت حلاوت
 شش مرتبه زرد تخم مرغ بشت عدد نبات سفید نجاه شقال نبات را در
 عرق میوه شک و عرق کیوڑه حل کرده بعد از آن نه و نیم مرتبه داخل کرده بنهند
 تا چون تر صلا شود پس جوز بو سباسبه از هر یک یک شقال زعفران شقال
 از هر یک دو دانگ داخل کرده پنج شقال آنرا صبح و سه شقال وقت شام بخورند

و اگر فلج سرد بود و پنج مثقال می توان داد و هر یک با دوام ده دانگ خشم خشمناش ۷ ماشه مسکه
 و نبات هر یک دو توله بدست و مرتب سازند و اگر خواستند یک ماشه زعفران اضافه کنند
 خمیره ابریشم برای تقویت اعضای ریه موجب صفت پیدا ابریشم صد مثقال
 در عرق بیدمشک و گلاب و آب آهین تاب و نقره تاب و طلا تاب از هر یک چهار انار
 بخشانند و گاو زبان گیلانی گل گاو زبان هر یک بال گل نفثه سنبل الطیب اشترگر
 نیلوفر برگ تلسی بادرنجبویه مکده ل در عرق گاو زبان عرق بیدمشک هر یک چهار انار
 علوه خیسایند و صبح بخوشانند و پس هر دو قلع راجع نموده با نبات و قند قوام زنند
 و آب سیب و آب بی و آب ناشپانی و آب انار هر یک انار مرورید سوده هفت مثقال
 در ق طلا کنیم مثقال و در ق نقره مرجان از هر یک سه مثقال که با کشن خرمای هر یک مثقال
 زعفران یک مثقال عنبر شنب یک توله نسوخته و در مثقال اضافه کرده بدست و خمیره زنند
 خمیره گاو زبان ساوه آب برگ گاو زبان گیلانی قند سفید هر یک یکین گلاب
 لبنت مثقال همه را بخوشانند و کف بردارند و قوام خمیره آرند و اگر آب گاو زبان تازه
 هم نرسد گل گاو زبان را در گلاب تر کرده با سه چند قند سفید قوام آرند خمیره گاو زبان
 عنبر می برگ گاو زبان گل گاو زبان هر دو احد چهار توله بادرنجبویه نیم پا و گلاب عرق شید
 هر یک نیم انار مشک عنبر شنب و در ق نقره هر یک سه ماشه قند سفید یک انار لطیف
 معروف تیار سازند خمیره نفثه گل نفثه مصفی یک ظل و سه ظل قند سفید کوبیده
 هر دو را با هم کف مال کنند و در وقت مالیدن قدری گلاب بران پاشند تا نیکو
 محوط شود پس تا سه روز در آفتاب گذارند و هر روز کف مال کرده باشند پس
 نگا دارند شربت تاده ورم خمیره صندل براده صندل به مثقال در نیم انار گلاب
 تر کرده یک شبانه روز نگا دارند پس ازان بخوشانند و مشیره آن بگیرند و با یک توله
 قند خمیره سازند خمیره شش کوکنا رکوان با خشم صد عدد نیکو سازند
 و با دو من آب باران بپزند و بیا لایند و نیم من قند سفید انداخته قوام آرند و اگر قوام رقیق
 دارند شربت گفته شود و و اگر که برای ریم بند کردن گوش بعد از آنکه اخراج داده اند
 دیگر کرده باشند مفید است صفت دوسه و سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت و نه و ده و یازده
 هر دو را سوخته در گوش رسد و و اگر که عات بند کند صفت پست بلیله

این را بابت
 مبله

کل معضرات را خام برآورد و آب سوط کنند. و و امر برای سرفه معمول و مجرب مولف صفت
 رب السوس سما که حب الاس کا که اسفگی مساوی با وزن گرفته در کوزه گلی انداخته ترش
 محکم بته شب در نموز گاه دارند صبح برآورده ساییده تیار کنند وقت حاجت قدریک
 ازان در برگ بنول داشته بخورند و یا قودا منع نزلات کند و سه قه خشک را مفید
 صفت نشخاس سفید با پوست کبوت عدد تخم ظمی کثیرا منع عولی تخم خیار سیاه
 شیرین از هر یک پنج درم اصل السوس بست درم بزرگ قطونده درم مجموع را در شش طل
 آب با لادن تاد و شبانه روز بخورند پس تابش نرم بینند تا خوار شود چون آب
 بنیمه آید صاف کرده یکمن قند را اضافه ساخته بقوام آزند و و امر المسک حل و حار
 نافع است از برای خفقان و دلج و نفوه و کزاز و مقوی قلب و معده را از طوبیت پاک
 سازد صفت زرباد در و پنج مر و آید ناسفته که با لب از هر یک ده درم ابریشم مقصر
 شش درم همین سرخ همین سفید سبیل الطیب فوج قرفل قاقلا از هر یک پنج درم شش
 و ارفل بنجیل از هر یک چار درم مشک سه درم عمل یک من نیمه اودی را کوفته نیمه
 بعسل مصفی بسپارند و بدستور تیار سازند شربت نیم شقال و و امر المسک حل و حار
 مقوی اعصابی رب و قوی صفت مر و آید ناسفته نیم درم گل گاوزبان گل سرخ
 طباشیر سفید کشنیز خشک مقش که با شیمی آب محرق از هر یک یک درم مشک و انگ
 بنات سفید آب سیب ترش از هر یک بقدر ضرورت صاحب میزان الطبايع گفته
 که مزاج این دوا را نمل به برد دست در درجه دوم خشک است و ترکیب احراق بدست
 که آنرا بقدر با قلا ریزه ریزه کرده در کوزه گذاشته گل حکمت نموده یک شب در نموز
 نهاده بردارند و احراق مچان و که با و غیره هم برین منوال است و و امر المسک حل
 کافور نید انگ عنبر اشهب ریح و ام مشک نیم درم ورق نقره زعفران هر یک یک درم
 و اچینی یک شقال تخم کابو یک نیم درم به ابریشم مقصرن چه یک و دو درم مر و آید ناسفته
 گل گاوزبان گیلانی نشاسته تخم خرفه صندل سفید هر یک دو نیم درم آله زرشک
 با کلاب بشیره گرفته هر یک شش درم عمل برابر اجزاء بنات سفید و و چینی عمل مشک
 کلاب عرق گاوزبان هر یک عمل بطریق معروف تیار سازند و و امر الکرم
 صغیر اعراض جگر و سپهر را نافع و کرده و مانند قوت و بدو استسقاء را که بسبب

درم یکدوم سپرز بود و نفع دهد صفت زعفران سیلونی سبیل الطیب هر یک دو درم فلفل
 او قرصط و اچینی هر یک یکدوم کوفته بختی یک شبانه روز در شراب انگوری تر کرده و
 دیگر لعل مجنون سازند شربت یک شقال و میدالور و برای استسقا بسیار
 نافع است صفت سبیل الطیب مصطفی زعفران طاشنیر و اچینی او خراسان فلفل
 شیرین غانت تخم کشمش فوکه یک تخم کاسنی تخم کمرس زراوند طویل حب لبان
 عود قنقل میل از هر یک یکدوم گل سرخ مساوی الوندن او دیعل سه وزن او دیه
 بدستور تیار کنند شربت از یک درم تا دو درم و و ارجبت اسمان و چش
 کته هیچ دوازده نرفته باشد سود دهد صفت بلبله اجو این زیره سفید هر یک شست درم
 جدا جدا ابریان کنند و کوفته بختی هر روز پنج درم با باست بخورند و و ارجبت چش
 با فلفل بود صفت بلبله سیاه زنگ بر و عن جرب کرده در ظرف آهنی بریان
 کنند تا سفید شوند پس کوفته بختی با هم چندان شکر سفید آمیزند و ۶۰ ماشه ازان باب سرد
 بدین غذا برنج و است سازند و و امار که کم بپزند صفت برگ گیب با زنگ
 کیمه هر یک دو درم کوفته بختی میل آنیخته بپسند و و ابر برای بواسیر خوشی پوت
 بنفشه خنک سوخته سندر و سس شیطیح مندی از هر یک پنج ماشه نوستا و برنج سرخ
 کوفته بختی مثل فندق حب سازند شربت مطابق سن و مزاج و و امار که قویت بدهند
 صفت پارچه بافته را که باریک باشد صفت مرتبه در شیر آگه ترس خورند
 کنند و صفت مرتبه در شیر توهم کناره دار تر کرده خشک کنند بعد چهل روز در
 جامن کاواک کرده پارچه نذ کوره را در آن دفن کنند پس بر آوره بقدر حاجت پاره
 کرده در روغن گا و تر نموده حشفه را گذاشته بر تعصیب بنهند و و امار برای قوت
 باه که اکثر تجربه رسیده صفت خرا خشک یک عدد عد و شنگوف زعفران جوز بوا
 قنقل تخم کونج مصطفی عاقر قرحا خونین مال کمانه نرال پنج بانه مغز پسته مغز بادام هر
 یک چهارده ماشه شیر گا و دو نیم انار پس در شیر گا و خمارا شرب تر نمایم صبح و شب
 خسته خرماد و در کرده او دیه کوفته بختی اندرون خرماد بپزند و بالای آنهار شسته خلم دهند
 باز در رشته دوم خرماد را مثل با زلسا خسته بار را در و بچی که در آن شیر انداخته
 باشند بیاورند و بچوشانند که بخار شیر را بار خوراسیده باشد پس چون

شکر خشک شود و خربار بار آورده در روغن زردچوبه حل کرده در شهر خالص اندازند
 و هر روز یک خربار بخورند و بالایش شیر گاو بنوشند و وای میوه و دیگر بیضه میوه
 یک عدد روغن زرد یک بیضه پر آب پیاز سرخ یک بیضه پر شکر خالص یک
 بیضه پر آب زرد یک بیضه پر سرخ جز در آینه نگه دارم کرده خورده باشند تا چهل روز
 و از جلع و ترشی و هضرات پر بنهند غذا فلیه خود و با قلا دوار و دیگر چته امساک
 زعفران یک ماشه شکر خالص یک سرخ جز بوا ۲ ماشه جادو تری ۲ ماشه عاقر قرحا
 یک ماشه تخم دیا توره سه ماشه طباشیر سفید سه ماشه قزقل ۲ ماشه افیون مقطر ۴ ماشه
 همه ادویه را کوفته بختی افیون مقطر داخل کرده حب با مقدار خود بنهند و چهار کتری قبل
 از مباحثت بخورند و واز که استخاضه را مفید است صفت تال کمانه خراسان
 مساوی وزن گرفته کوفته بختی نبات هموزن آینه سه چار ماشه تاشش ماشه آب
 برنج بخورند و واز برای تب ربع صفت برگ دیا توره سیاه برگ پان فلفل
 سیاه هر یک دو نیم عدد و باریک ساخته بقدر فلفل حب بنهند یک حب صبح یک
 شام آب گرم بنهند و واز برای خارشش گند یک آنویه شش شانه
 پایه سه ماشه نیله توتنه یکیم ماشه فلفل سیاه یک ماشه روغن کجد چهار دام همه ادویه را
 و ظرف آهن از دست آهن خوب مخلوط کرده بکار برند ایضا و دیگر رال مردانگ
 کیدله نیله توتنه روغن تلخ همه را آینه در آبیکه برگ نیب جوشانیده باشند یا زده
 بدست سه بکار برند روغن بادام تلخ گرم و خشک در دوم است جبه صناع
 بار و در دگوشش نافع صفت مغز بادام تلخ را مقشر کرده بکوبند و اندکی نبات
 آینه و طبق مسمی کرده بر آتش انگشت گذارند و اندکی آب پاشیده گرم کرده
 بدست بیفشارند و ظرف را کج دارند تا روغن جدا شده طرف پائین جمع شود
 و همین طریق استخراج روغن بادام پسته است و طریق دیگر آنکه مغز بادام مقشر
 کنند و آبیکه در آن سبوس گندم تر کرده باشند بر و باشند و آنرا توتنه قلم
 بیفشارند تا روغن جمع آید پس بر آتش روغن مذکور را بگذارند تا آبیکه در مخلوط
 شده بسوزد روغن حواصل حواصل از پر و صغار پاک کرده یک عدد
 در روغن کجد تاشش ملائم بخورند تا خوب بریان شود روغن را صاف کرده

در شیشه نگاه دارند و اولی آنست که گوشت آتراقه کرده و استخوان را کوفته بنیدازند و اگر خواهند باین
طریق تیار کنند که سبیل الطیب بسیار بر بخان بوزیدان خولجان زیناد جوز تو از زاون و طویل
بنج فی زیره و حویلیب و چینی از هر یک دو باشد قط سحری قنفل از هر یک سه باشد زعفران نیم
باشد ففاس زنده ده عدد افزایند و جلا دوید و با صند ففاسش و حواصل در در یک سسی قطار
کرده روغن زیتون بران اندازند و گلاب نیم تن آب دو من بر سرش بریزند و آتش زیر
آن کنند و روغن که بالا آید بگیرند و روغن برای سیل نافع صفت صابون
کهرانی گفته ۴ دام نک لاهوری یک دام پارچه سوخته قدری در روغن سرشت دو بر حلقه
در چشم کشند و روغن بیدارنجیر سیل بنم و اعصاب را از رطوبات پاک کند شفقت
بیدارنجیر پاک و بریان کرده را در آب بچش انداخته و کف بگیرند تا کف گرفته شود و آب زرد
ماند پس کفها را بچش انداخته و روغن صاف بر آید و روغن برای سوخته و دیگر قروح
مفید صفت کبکیم با و در روغن کبکیم اثار بسیار زنده تا کیم سوخته شود و روغن را صاف
کرده بکار برند و روغن معموله برای اوجاع مفاصل صفت برگ تبا کو مرفت توله
زنجبیل گل با بونه هر یک یک توله برگ کینر سفید است عدد شش در آب گرم تر و از نیم
روغن کبکیم با و اضافه کرده تیار کنند و نسخه روغن تبا کو معموله که در معالجات خوریا
دران نسخه و درین نسخه فرست روغن زرد و برای ضرب و سقطه صفت دیو دار زرد
اصل السوس دو و پنج هر یک ۲ توله در آب شیرین یکصد و بیست توله تر و از صبح هر روز
کمند چهل توله اضافه کرده بچش انداخته و روغن بماند پس دم الاغین ۲ باشد ساییده چای
نگاه دارند سنون برای تقویت استخوان صفت معطکه ماز و ماین
خرو و کلان میرا کس پوست بلید کلان پشکی بریان بنید و توت بریان پوست موی
خاک کوفته خیمه سنون ساخته وقت شب بالند و سرنگون دارند که آب و من بود
سنون مسکن و جمع دندان و مقوی آن صفت معطکه کسین خم بین پیل
زنجبیل بریان سنگجراحت بریان سهاگ بریان سه هر یک یک دام قنفل کشنیر
گندم سفید زرد بریان هر یک دو دام ناگرم و توت چهار دام اوید کوفته خیمه بر دندان
نالند و آب غرغره نمایند بالایش بیرون پان خورند ایضا سنون اصل السوس
عاقه قره هر یک یک جزو شنب گلنار ماز و هر یک دو جزو کوفته خیمه سنون سازند

الايضاً سنون جبه در دندان صفحت مرچ سیاه بریان که توله پشکری بریان که توله پشکری
 بریان که توله پشکری بریان که توله پشکری بریان که توله پشکری بریان که توله پشکری
 سفوف که در امر استنها حکم گیر دارد صفحت که در پشکری که در پشکری که در پشکری
 که در پشکری که در پشکری که در پشکری که در پشکری که در پشکری که در پشکری
 تا یکپاس پس نگذارند شربت از نیم ماشه تا دو ماشه و مرکب بر آوردن که آنست
 که ادویه مذکوره را سوخته خاکستر کنند پس در آب مخلوط کرده مثل رینی بچکانند بعد
 را جوشانیده آب خشک کنند و نمک که حاصل شود بکار برند الايضاً سفوف
 یا ضم نوش در نیم انار فلفل سیاه یکپا و دانه الایچی کلان سه دانه کوفته تخم در عرق
 لیمون کاغذی بمنزند بعد خشک شدن عرق نمک سیاه پا و انار ساییده تخم
 سفوف سازند سفوف برای جریان منی گل ببول پوست ببول صمغ بول
 بولی ببول برگ ببول همه را خشک کرده کوفته تخم هموزن قند آینه سفوف سازند
 و بکار برند خوراک شش ماشه سفوف قلعی کشته برای جریان و سوزاک سفید
 صفحت ست گلست سلاجیت دانه الایچی خور و پاکمان بید اصل السوس تال کل
 قلعی کشته طباشیر بر یک یکدایم نبات سفید برابر ادویه کوفته تخم سفوف سازند
 شربت از ۹ ماشه تا یک توله سفوف که همراه شیر شربت برای استسقا بر وزن
 استعمال کرده میشود صفحت عصاره غافث گل سرخ غار یقون تربد سفید
 بر یک یک ماشه ریوند چینی سنار کی بلید کابلی بر یک دو ماشه کوفته تخم سفوف سازند
 جلک شربت است سنجبین ساوه در بول رافع تشنگی تپهای حاره رافع
 صفحت قند سفید یکمن درو یک کنند و یک چهار یک آن سه که صاف بر
 بر آن ریزند و بنهند و بقوام آورده یک ادویه گلاب بران ریخته فرو گیرند شربت
 افسنتین برای مایه لیمو اماتی و ضعف معده بار و دسمه رافینه صفحت سبب طیب
 دو درم تربد سفید غار یقون از بر یک چهار درم افسنتین رومی ده درم گل سرخ
 بست درم با قند بقوام آرند شربت اسطوخودوس اسطوخودوس اسطوخودوس درم
 بسفنج فستقی گا و زبان بادرنجبویه بر یک پنج درم همه را در یک رطل آب بجوشانند
 تا نصف رسد بشکر بزد و بقوام آرند شربت تا یک ادویه شربت حب اللاس

حب آلاس بکوبند و بجوشانند تا مهر شود و پیالیند و هر دو جزو آنرا ده جزو قند سفیداضافه
 کنند و بقوام آرند و اگر قدری طباشیر سفید سوده اضافه کنند بهتر بود شربت زوفا
 ضیق و سرفه را نافع صفت زوفا یی با بس از چوب پاک کرده نیم رطل در آب
 بسیار گرم یک شبانه روز تر دارند و بنیزند و صاف کنند و قند یا شکر سفید چهار رطل
 فسل یک رطل آمیخته بقوام آرند شربت عتاب برای سرفه و دروسینه
 و حلق و غلبه خون صفت عتاب ولایتی یک رطل بجوشانند و با دو رطل قند بقوام
 آرند شربت انجبار مقوی قوت ماسکه و حالبس خون صفت چوب انجبار
 مع پوست و میخ آن دو قیده یکوب کرده یک شبانه روز در آب گرم تر دارند پس
 جوشانیده صاف کرده بیک رطل شکر سفید بقوام آرند شربت قهوه و رس
 برای سرفه و نزله نافع صفت گاوزبان صندل سفید پرسیاوشان و صلیب
 هر یک دو توله اصل السوس را زیا پنج تخم خطمی گل سرخ از هر یک یک توله میوئی
 بست پنج عدد خشخاش دو توله پوست کونیا پنج عدد قند سفید یک انار بدستور
 تیار سازند شربت انارین متعنع قی و فواق را باز دارد و معده قوت دهد
 صفت انار ترش و شیرین معده بهم بکوبند و آب آتزا بگیرند پس در آب کور
 ده و آنرا یک انار قند سفید و آب نعناع سبز یک ادقیده اضافه کرده بقوام آرند شربت
 انار شیرین جگر و دل را قوت دهد و شکر نبات صفت آب انار شیرین
 مروق گیرند و بجوشانند تا بنیمه آید پس برای یکین یکسره قند اضافه کرده بقوام آرند و اگر قوت
 انار ترش سازند طر قش میرین نط است لیکن قند از آب و و چند باید شربت
 قوت آب قوت سیاه و دو رطل بجوشانند تا نصف رسد با سه رطل شکر سفید
 بقوام آرند شربت انگور گیرند انگور شیرین و در آب شسته شیره آن بگیرند و بجوشانند
 تا که کثیف نماید برابر شیره خام قند سفید آمیخته کف برداشته بقوام آرند شربت
 انگور ترش بگیرند انگور ترش خام و در آب جوش خفیف داده شب و در
 شبنم بگاهدانند صبح مالیده آب آن میفشارند و صاف کرده با دو چند یا سه چند قند
 سفید بقوام آرند شربت گاوزبان مقوی دل و رفع خفقان صفت آب
 گاوزبان تازه بکین گرفته با یکین قند بجوشانند و کف برداشته بقوام آرند پس نبات

شقال گلاب بركن ریزند و فرو گیرند شربت و در فوکر برگ گل سرخ و دو نیم رطل گرفته و در
 رطل آب شیرین بجوشانند چون دو رطل آب بسوزد بپالانند و گل تازه در رطل دیگر در
 آغشته بجوشانند که یکیم رطل آب بسوزد پس بپالانند و باز گل تازه دیگر یک و نیم رطل
 در آن آغشته و بجوشانند که باز یکیم رطل آب بسوزد پس بپالانند و باز گل تازه یک رطل
 آغشته و بجوشانند که یکیم رطل آب بسوزد و باز بپالانند و نیم رطل گل تازه در آن انداخته و بجوشانند
 تا نماند که یکیم رطل آب بسوزد و چهار رطل آب بماند پس قند سفید شش رطل انداخته و بجوشانند
 آند شربت چهار اوقیه باقی درم آب سرد برنی و اگر سنجبین ده درم فروج کنند و در پنج رطل
 و بقم نافع تر آید و خاصه شربت در و آنست که هر چند بعد از آب سرد نوشند خوب عمل کنند
 تا که در معده باشد و اگر طبع کسی عاصی بود برای آن قدری سفوف یا مشوی نیز داخل نمایند
 و بجهت مبرودین بجای قند غسل کنند و طریق مشوی کردن سفوف یا آنست که محمود الهاک را در
 سبی یا سیب یا در تخم مرغ انداخته بخیم گرفته در آتش نهند که خیم خفته گردد پس بر او
 بکار برند شربت و چهار جبت شده جگر و ماسار یا نافع و واقع برقان و صندل
 و در رطل و طبع صفت ریون چینی چهار شقال تخم کشوت بخم درم گل سرخ
 پاک کرده پانزده درم تخم کاسنی نیکوخته بشت شقال پوست نجکاسنی سه درم ریون را
 مخلوب کرده در خربطه بسته همراه دیگر ادویه در آب نجحساند و قند سفید و رطل آغشته
 بمقام آرد و یک شقال ریون چینی دیگر باریک ساخته بر آن پاشند و هله کرده فرو اندازند
 شربت از ده درم تا پانزده درم شربت ضروری معتدل تخم کاسنی تخم
 خیابن تخم خربزه هر یک یک شقال و ربع آن نجکاسنی و دو نیم شقال نج بادیان
 یک و ربع شقال قند سفید و دوازده شقال بطریق معروف تیار سازند شربت
 ضروری چار پوست نجکاسنی سه درم تخم کاسنی پوست نج بادیان از هر یک شست
 درم بادیان تخم کاسنی پوست نج کرفس از هر یک ده درم تخم کشوت بخم درم قند
 یکیم و نیم بطور معروف تیار سازند شربت ضروری باریک تخم کاسنی تخم
 خربزه تخم خیابن هر یک بخم درم پوست نج کاسنی ده درم حله را مخلوب کرده خوش
 در چهار صد شقال آب تا به نیمه آید صاف کنند و با سه صد شقال قند سفید بمقام آرد شربت
 کا کفج جبهه تره شانه و سوزاک صفت اینست تخم کاسنی هر یک دو درم بپالانند

بنفشه گاوزبان هر یک بخورم خار خشک هفت درم کاکج ده درم تخم خیارشمی درم فند
 نیم سیاه بطریق معروف شربت سازند شربت نیلوفر گل نیلوفر یک اوقیه در آب
 بجوشانند و قند سفید سه چند اضافه کرده بقوام آزند شربت سناری سبیل اخلاط
 غلظه صفت تخم کاسنی نیکوفته چهار درم گل سرخ گل گاوزبان گل بنفشه گل نیلوفر
 هر یک بخورم تخم خیارشمن نیکوفته شش درم سناری مصفی است درم آلو بخارا پانز
 عدد عناب شش دانه کپشان ~~چهار دانه~~ دانه برنجین خراسانی مصفی یکمطل بطریق
 معروف شربت سازند و اگر عوض برنجین فند کنند رواست و کسی که مبتلا بقیت
 باشد آزار برنجین ندهند زیرا که برنجین بالحق صیت مدر درم است ضما و برای فربه
 و سقطه از بیاض جناب حکیم محمد و اصل خان صاحب مرحوم صفت مالون بلدی هر یک
 مول نخ خراسانی لوده پنهانی مسادی الوزن گرفته کوفته بختی در قند سیاه دو چند است
 در آب بختی ضما و قرحه آشک خرمره زده سوخته چهار عدد نیکوفته هر یک
 بوزن دو خرمره کته پا پریه مردار سنگ پاره جیض سوخته هر یک چهار ماشه همه را ساق
 در روغن زرد که آزار بلبت و یکمتره در آب شیرین شسته باشند مخلوط نموده ضما و یا
 طلا را برای قوت باه خراطین خشک بر پنهانی سباسبه هر یک یکدم یکبار یک
 پوست بچ کزیر سفید پا و آثار شیر ماده گاو هفت آثار اودی را چوب نموده سلطان
 را پاره خورده در شیر انداخته شیر را خوب جوشانیده جفازت بدهند و روغن
 نگا بدارند عند الضرورت بکار برند طلا و دیگر سنگها ۲ توله شوره قلمی چنانک روغن بکند
 پا و آثار در ظرف آینه نهاده بسوزانند تا روغن خالی شود سنگها را بر آورده در پالانی
 در شبنم نگا بدارند که روغن شود پس بکار برند طلا و دیگر سبیل سفید سبیل سیاه سبیل
 سرخ سبیل زده و بر پنهانی هر یک یک توله نفس سه دام حاقه قرحا شش ماشه
 همه را چوب کرده روغن کشند عرق پان حبه در معده و قوچ ریجی و غیره اوجاع
 که از باد باشند صفت گل سرخ گاوزبان پودینه برگ تبخول از هر یک پا و آثار
 نانچه اسقر در چینی قرضل خونجان زنجبیل الایجی خورد هر یک نیم پا و گلاب چهار ماشه
 بنید خشک ووشیث آب باران ووشیثه شب اودی را تا کرده صبح هفت شربت
 آثار عرق بکشند عرق پان دیگر نفوی باه و رنگ زرد را سبیل کشند

مثل کمون است که در سه گانه یک شبانه روز تر کنند باز خشک نموده بروغن بادام چرب
 کرده بکار برند همچون **فلا سقمه** اشتها آورده و بغم را دفع کند و سیان و سلس البول و
 درد پشت و درد گرده و ادوجاع مفاصل را نافع و منی بریزد و بابه بر انگیزد و دندان را
 سخت نماید و رنگ را نیکو گرداند و پیران را موافق صفت زنجبیل فلفل و زعفران
 و اجینی آنکه بقره پوست بلیله شیطیج هندی را دارند در جرح فحشه ثعلب مفر چلو زهر
 پنج بابونه بال چتر از هر یک دو درم نیم با بونه بخورم و بوزنقی هندی و درم عمل معصی و دوزن
 یا سه وزن او و به طریق متعارف همچون سازند همچون **سپاری پاک** سپک
 پا و انار خرا نیم با و بلیله نیم پا و درده انار شیر گاو و بوشانند هرگاه تهر شود و مثل کوه گردد
 همه را خوب بپزند نگاهدارند و گوشت برشته پا و انار آرد و مونگ نیم پا و پاشنه برشته پا و
 مفر بادام برشته نیم انار علیده نگاهدارند و قند سفید سه انار و روغن زرد یک انار را
 قوام نمایند و شاسته آرد و مونگ را در آن بریان کنند و مفر بادام و گوشت بپایند بعد
 از آن این او و به گوشت نیم انار ثعلب مصری و اجینی و فلفل الایچی خورد زنجبیل از هر یک چهار درم
 جوز تو اسب سه هر یک یک تو دنیا گوشت پا و انار گل پسته گل سپاری یک یک فام
 نار جیل پا و انار چهل کچال چهل کیلک چهل سنگما هوئی چهل مولسی از هر یک شش شانه
 کوفته بخیته همراه کوه مذکور بپایند و زعفران ۴ توله مشک شش شانه سائیده تیار سازند
 خوراک دو دوام صبح و دو دوام شام هر کی بلیله تقوی معده و دماغ و جگر و طبع نرم کند
 بواسیر را نافع و گفته اند که اگر این مربی را تمام سال بخورند و از تموضات پرهیز نموده با سینه
 نشوند و آنچه از بلیله سبز در سخته باشند شش آنکه از بلیله خشک سازند آنکه
 بود و طریق ساختن آنست که صد عدد بلیله بزرگ بگیرند تر بود یا خشک و در ظرف سنگ
 نهند و آب القدر اندازند که آنرا چوشد و خاکستر پاک بچاه دوم بران پاشند و در روز
 بگذارند و در هر سه روز آب و خاکستر تغیر دهند پس بلیله با برین آرد و نرم بشویند تا پوست
 جدا نشود و بعد در دیگ نهند و القدر آب که بپوشد اندازند و یک کف جو غش
 نیز ضم نمایند و بنزد ناکه جو بچنه شوند پس برون آرد و دیگر بار بشویند و چهار چنه نشفت کنند
 بنوعیکه پوست سجال ماند و جدا نگردد پس بلیله را با کنگره مخلطه بگویند و بپزند پس نظر
 نهند و مثل صاف بران اندازند القدر که او را بپوشد و لیست روز بگذارند و بهر هفته

غسل را غریب و سبب و گاه تفریدند بلبل را چند پوشش خفیف باید داد و بعد شست کرده غسل بکنند
 مذکور اند از نزد و گذارند پس از چهل روز بکار برند و اگر بجای غسل قند کنند قلیل الحار است
 و ابل میزند بلبل را بعد از نرم شدن در آب آبلک می خیسانند برای دفع عفونت و بعد طرح
 میدهند و ترتیب مربی آبلک هم برین منط است هر چه زودتر و بیرونه پا و دام زرد و چوب میام
 روغن نه دام موم چهار دام بدستور تیار کنند هر چه آبلک برای سوختگی از آتش
 صفت آبلک آب نهد بگیند و هفت مرتبه بشویند و خشک کنند و چهار اوقیه زان
 باد و اوقیه موم سفید و سه اوقیه روغن گل علی الرسم هر چه سازند هر چه سیاه هر نوع
 و تل را پخته گردانند و چرک دور کرده بسازد صفت روغن بخیل و روغن کجد و روغن سیفید یکدم
 اول سفید را خوب باریک صلیا کرده در روغن انداخته در ظرف آهنی بالای آتش
 گذارند و آتش را نرم نرم برافروزند و بچوب درخت نیب بچنانند و قتی که قوام آید از رو
 آتش فرود آرند و بکار برند و علامت قوام آنست که چون یک قطره از رو بچوب گرفته
 در آب اندازند بسته گردد یا قوی مقوی اعضا ریس و باه و مزیل و خوش و طلال و
 وافع یا لیو لیک مرقی صفت یا قوت ربانی پنج شقال بسا در هر مر و اید ناسفته که با یک
 هفت شقال لاجور و محمول سه و نیم شقال ورق نقره ورق طلا هر یک دو نیم شقال صند
 سفید بگلای سودده ده شقال عود غرقیم شقال عنبر شهاب مشک هر یک نیم شقال
 گاو زبان گیلانی مصطک خرفه تخم فرفه شک هر یک هفت شقال ریوند چینی چاشقال نیم
 بادرنجوبه قرفه طباشیر نارمشک فاقله سنبل الطیب فوج هر یک سه و نیم شقال تخم خیار تخم
 کامونتر تخم کدو شیرین هر یک هفت شقال تخم کاسنی ده شقال شربت بی یک اند
 آب انار نیم انار عرق بیدر مشک گلای هر یک یک کتیشه نبات یک انار شمش سبزی
 انار بدستور معجون سازند یا قوی معتدل یا قوت و شقال لعل بدشتی هر و اید
 ناسفته عنبر شهاب صندلین مصطک پوست برون پسته دارچینی کشنیز خرفه از هر یک یکتوله
 مشک شش شانه تخم خیارین چهار توله ورق طلا ورق نقره ببا سه قرفه هر یک توله
 کافور نیم ماش گلای چار شیشه نبات دوازده دام غسل خالص بست دام بدستور معجون
 تیار سازند فائده در ترکیب مار النعبا و غیره که با کستمال آنها اکثره حاجت می افتد
 مار النعبا یا قتیقه مده نماید و بنیب های دومی و صفادی نافع در گاه بشربت بریزد

و شربت و نیار و چند دفعه قوی گردد و طرق اختصار را الهی پیاپی برگزیند و
 بهر چه پاک نمایند که از گرد و غبار صاف گردد و چه که شستن آنها را و ایست که کاسنی که
 است از جوهر لطیف قلیل الحار است و او شستن زایل می شود و پس باید که بعد پاک کردن
 از جگر صلا بکوبند و آب آن میفشارند و در ظرف مسی قلعی دار انداخته بر آتش خفیف
 گذارند و کف بردارند و چون آب مذکور مانند شیر بریده شود فرو آورند و در کپاس دو نیم
 انداخته پالایند و با شربت مناسب بکار برند و هرگاه حرارت قوی بود آب از کاسنی افزون
 در پیاله صینی انداخته شب نگاه دارند که اجزاء رقیقه از اجزاء غلیظه تمیز گردد و پس رقیق از آن
 کرده بنوشند و از هفت توله شروع کنند و تا یک رطل یک یک توله افزایند و
 اگر طبیب مناسب داند زیاده از این مقدار بفرزاید بعد یک یک توله بکاهد و الهی
 یا بس که عبارت از چکیده کاسنی است و در حیات مرکه که بلفیست و ران زیاده
 باشد از آب برگ کاسنی سبز نفع زیاده می بخشد و طریقتش آتست که چهار توله تخم
 کاسنی گرفته بکوبند و با عقیات مناسبه تا یک پاس تر نمایند بعد در صافی که چهار طرف
 آن چهار چوب باشد انداخته هفت مرتبه مثل ریخی بچکانند بعد از آن صاف کرده باشند
 و قرص مناسب بپزند و بدانند که از ابتدای آنها مقدار تخم کاسنی همین قدر است لیکن
 گاهی در بعضی از جهه کمی در یادنی نموده می آید چنانچه در اطفال از دو توله ابتدای کنند و
 داون چکیده تخم کاسنی تا بابت و یک روز لغایت چهل روز برای طبیب است
 مار غنث الشعلب جهت حیات مرکه و او را م نافع و طریقتش بهالست که در مینا
 سبز گشت لیکن احتیاط و آنند که غنث الشعلب سیاه بود که آن مورث جنون است
 مار شامتره مروق جهت نهایی و موی با شربت عناب و غیره جهت حیات سودا و
 و جرب با سفوف لاجورد و غیره و جهت سدد و تصفیه خون با کجین و شربت زرد
 بپزند و هرگاه تلبین منظور باشد ترنجبین و شیر خشک و فلوپس خیار شنبه را و مروج کنند
 مار زانین مروق جهت اطفا حرارت و تقویت جگر اثر تمام دارد و اگر با تخم میفشارند
 اسهال صفر کنند و پوشیده نمایند که انار شیرین مستحیل بصفر نمی شود و مار البطیخ اگر
 جهت می دتی و نهایی گرم و حرارت جگر نافع و باید که در ابتدا شروع بمقدار طویل
 کنند و بهر روز بفرزایند و اگر حاجت افتد شربت و قرص مناسبه با و استعمال کنند

و بدانکه بعضی گفته اند که تسخیل بصفرا مثل آب که روی شود طار الکلی برای حمایت بر کبد و
 مزه کثیر النفع صفت بگیرد گوی سبز بنام نایک و لیم و آنرا از کار در بیره ریخته کرده
 در ظرف گلی انداخته آب خالص بر روی او ریزند و شب زیر آسمان گذارند صبح اندکی افزون
 آب لال آن گرفته با شربت مناسب بکار برند و پوشیده نمایند که مزاج گوی که شربت و الله اعلم



قطعه تاریخ از مولف به شرح لفظ بها که هشت عدد دارد

چو از عنایت و الطاف خالق اکبر برای سال دلم قول بے شب آورد	با ختام رسید این کتاب خوشی از فلاح کار کج و من خراب گنج
--------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------

قطعه تاریخ آغاز کتاب از نتایج افکار عمده و وسای روزگار سلامه
 عقلائی و مرنایا پیدار و بی عطار و تدبیر جناب دیوان اهرناتیه صاحب
 متخلص با کبر می خلف الصدیق و دیوان دینا ناتیه صاحب سرگیا
 مدار الممام و دیوان کل مهاراج رحمت شکه بجا در سرگیا می والی لاهور

کتابی بهتر از قانون بی پور کرد تعریف چو سال ابتدا پرسیدم از شیخ رئیس آب	سلیم عالم طب باشفا گردید نشان ارسطو حاوی از طب نسخ کرد و ایجاد شد نشان
----------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------

ایضا قطعه تاریخ اختتام کتاب از نتایج افکار دیوان صاحب صوفی سرگیا

سلیم خان چو مرتب کتاب طب فرمود معال سال چو عطا کرد از سن زار	برای فرحت دل نسخه شفا آمد دوای درد مرغین از مطب ندا آمد
-----------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------

قطعه تاریخ اختتام از نتایج افکار میر قاور علی مدرّس م مدرّس جنی پور خلیف

چون برای محبت انعام استقام انعام از پی سانش ملای راحت افزای چراغ	کرد تالیف کتاب طب طیبی با دقت دافع جمله مرضها آمد از در استشفای
---------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------

قطعه تاریخ از نتایج افکار سلیم الطبع بلند خیال فاضل با کمال مولود
سلیم الدین صاحب مختص سلیم ملازم سرشته فوج داری راج سوانی جلیلی

چون بر فرد حکیم محمد سلیم حسن : درفن طب که خود کل خود روی خاک است حادث است این کتاب بهر جزو کل طب تکلیف داد بنده سلیم خسته را سن دیدش به نسخه افکار کاملش گفتم بدیده مصرع تاریخ خستم او	تالیف کرد تازه کتابی درین زمان مانند آن گیاه که روید بهر کران هم علمی است و هم علمی مندرج در آن از بهر آنکه سال تالش کنم بیان زین راه سنجیب فرد بوده ناگهان : افکار با کمال محمد سلیم حسن : و نه جوی
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

قطعه تاریخ آغاز کتاب نتیجه فکر
ماهر علم معقول مح لوی یا محمد خان صاحب سائن رام پور مختص

چون محمد سلیم خان سلیم : نام جو که حکیم و اصل خان کرد تالیف نسخه در طب : بے تاریخ آن چوبک لطف ملهم غیب گفت کای آنے	شیخ وقت دریس کل حکما اجل عصر و اکمل الکمل : پوشش افزای جمله عقلا : فکد خوش کرد خادم طلبا : سن انشا خداقت حکما
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

قطعه تاریخ اتمام کتاب از نتایج افکار سر آمد فارسی دانان ایران
سلطان الشعراء بلند و سحران اعظمی نجم الدوله ویر الملک
اسد الله خان بهادر نظام جنگ المشهور فرزانوشه دیلمی مختص

<p>سلیم خان کہ وہ ہے نور چشم واصل خان تمام دہریں اوسکے مطب کا چرچا ہے اوسے فضائل علم و نہر کی افزائش کہ بحیف علم میں اطفال ابجدی اوسکے عجیب نسخہ نادر لکھا ہے ایک اوسنے نہیں کتاب جو ایک منہ نکات بریلج کل اوس کتاب کو سال تمام میں جو مجھے کمایہ جلد کہ تو اس میں سوچنا کیا ہے</p>	<p>حکیم حافظ ودانا ہے وہ لطیف کلام کیونکہ یاد ہی لقمان کا نہیں ہے نام ہوئی ہے مبدع عالم سے اس قدر انعام ہزار بار فلاطون کو دے چکے الہام کہ حسین حکمت و طب ہے کی جیسا کہ عالم نہیں کتاب جو ایک معدن جواہر کلام کمال فکر میں دیکھا خود سننے بے آرام لکھا ہے نسخہ تحفہ ہی ہے سال تمام</p>
-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

خاتمہ الطبع

احمد اللہ والمنہ کہ نسخہ تکمیل حکمت تالیف شیخ وقت افلاطون زمان اسطوت
جالینوس دوران حکیم محمد سلیم خان کہ فی الحقیقت در تداوی مرضی و علاج امراض
ازاحت علل و شفاء اسقام حکم کہ بیت احمد وارد و حکیم صاحب موصوف نسخہ مجرب
خانداں عالی خویشیں دوران افزودہ و وجودت ذہن و سلامتی طبع و اصابت
راسے و تجویز و دویہ و تشخیص امراض و ادوہ تفوق ربیب و عباس منزلات بر
عالیایان و اتودہ و دیوال مطبع نور حدیقہ کمالی گلدستہ ریاض کرم و افضال عالی قدر
ستودہ نصال شتری طاعت زہرہ مثال بخشی قول تشویر با تمکین و اقبال
بشفاء طبع مزبل مرض انتظارت شائقان گشت و فقط

لیتغزوا یا و کاثر انوران سلف شیخ اشرف علی اشرف شاگرد سیم دہلوی

<p>کمال لطفت سے کیا طبع یہ کتاب ہوئی نیال تھا کہ لکھوں کوئی اسکی میں تاریخ</p>	<p>سوا و خط سے اوٹھایا برآمدل سے عجیب نسخہ حکمت چہا کہا دل سے</p>
<p>تمام شد</p>	



یا قاضی ۷۸۶ منشی فتح باب شود

ع	ز	ی	ز
ز	ع	ز	ی
ی	ز	ع	ز
ز	ی	ز	ع

بجی اس کو دے معظم مسی فلان کا مقدمہ ادا فتح یا ہو
و لطف شانے ذلیل و پشیمان ہو جاو فقط علیہ السلام
ه ه // ~~و~~ ع ع ع ع و ای ص م
بر دفع وبا

بسم الله الرحمن الرحيم الهی محبت
حضرت خواجہ محمد صادق فاروقی نقشبندی

و باد دفع شود

